



میراث شهاب

فصل نامه تخصصی کتابخانه بزرگ
حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)
(گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی)

سال بیست و چهارم | شماره ۹۱ | بهار ۱۳۹۷
شماره استاندارد بین المللی: ۴۷۸۳-۱۰۲۹
ISSN: 4783-1029

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سید محمود مرعشی نجفی
سر دبیر: محمود طیار مراغی
طراحی و صفحه آرایی: محمد صالح یگانه
کارشناس اجرایی: علی حاجی باقریان

میراث شهاب نشریه تخصصی کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) در زمینه مباحث کتاب شناسی و نسخه پژوهی متون اسلامی می باشد، و در زمینه موضوعات زیر مقاله می پذیرد:

- معرفی نسخه های خطی کتابخانه
- معرفی کتاب های چاپی نفیس کتابخانه
- گزارش سفرهای علمی محققان
- مقالات ویژه کتاب پژوهی
- مقالات ویژه کتابداری و کتابشناسی
- معرفی تازه های نشر کتابخانه
- شرح حال نگاری دانشوران مسلمان
- تصحیح متون دست نویس
- انسب شناسی
- مقالات ویژه قم پژوهی
- مقالات ویژه کتابداری و کتابشناسی
- نقد و بررسی فهرس منتشر شده

■ هرگونه استفاده از مطالب میراث شهاب منوط به ذکر مأخذ است.
■ مسئولیت مطالب هر مقاله به عهده نویسنده آن است.
■ میراث شهاب در ویرایش مقالات آزاد است.
■ میراث شهاب در پایان هر فصل منتشر می شود.
■ شماره شناسه میراث شهاب در سامانه جامع رسانه های کشور: ۷۲۴۸۳
■ میراث شهاب در پایگاه تخصصی مجلات نورمگز www.noormags.com قابل دسترسی می باشد.

نشانی: قم، خیابان آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، شناسه پستی: ۳۷۱۵۷۹۹۴۷۳
تلفن: ۰۸-۳۷۷۴۱۹۷۰، ۰۲۵-۳۷۷۳۸۲۶۴ - نامبر: ۰۲۵-۳۷۷۴۳۶۳

www.shahab-news.com
www.marashilibrary.com

میراث شهاب

فصل نامه تخصصی کتابخانه بزرگ
حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)
سال بیست و چهارم | شماره ۹۱ | بهار ۱۳۹۷

فهرست مقالات

اسناد و مکتوبات
۳

نامه های نویافته
سید محمود مرعشی نجفی

مقالات
۱۵

ملاحظات و تصحیحات (۴)
محمد کاظم رحمتی

۴۵

نویافته‌هایی از تاریخ و میراث (۲)
احمد خامه یار

کتابشناسی
۵۷

نگارنده نخبه الرغائب للذاهب و الاثب کیست؟
محمد علی عیوضی

۷۹

تحلیل و بررسی ساختار قصیده مدحیه چهارده معصوم (ع) و واکاوی صحت انتساب ...
ابوالفضل مرادی (راستا)

۹۷

بررسی دیوان میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی
سید علی ملکوتی

نسخه شناسی
۱۰۷

در رثای نسخه های مقتول، مجروح و مهجور (۱)
ابوالفضل حافظیان بابلی

شرح حال نگاری
۱۲۹

بررسی زندگی‌نامه و آثار محمد شفیع و محمد مهدی استرآبادی
علی قنبریان - علیرضا لیاقتی

تصحیح متون
۱۵۵

قصیده التجائیه
تصحیح: سید جعفر حسینی اشکوری

قم پژوهی
۱۸۳

میدان نو قم (میدان شهید مطهری)؛ از دیرینه زمان تا این دوران
سید محسن حسینی

ترجمه عربی و انگلیسی چکیده‌های مقالات

نامه‌های نویافته

چند نامه از مرجع فرهنگبان حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی

سید محمود مرعشی نجفی *

چکیده

این مقاله، مجموعه‌ای از پانزده نامه نویافته از آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی خطاب به مرحوم حاج حسین عمادزاده اصفهانی است که اخیراً به خط مرحوم آیت الله مرعشی در کتاب دائرة المعارف رجال اسلام به تدوین حسین عمادزاده منتشر شده است. نگارنده مقاله، مقدماتی در مورد گستره ارتباط علمی مرحوم آیت الله مرعشی با رجال علمی زمان خود نوشته و شرح حال کوتاهی از مرحوم عمادزاده آورده است. نخستین نامه به سال ۱۳۷۱ قمری / حدود ۱۳۳۰ شمسی بر می گردد که خبر از افتتاح کتابخانه آستان مقدسه حضرت معصومه (س) می دهد. در نامه ای دیگر، به جهت مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در برابر حملات قلمی وهابیان، ضرورت دفاع علمی از اهل بیت را خاطر نشان می کند. نیز، از شخصیت های علمی دانشگاهی آن زمان به نیکی یاد می شود و در مورد مراحل تألیف و نشر بعضی از کتابهای آقای عمادزاده مطالبی بیان می شود.

کلید واژه

مرعشی نجفی، سید شهاب الدین؛ عمادزاده، حسین؛ دائرة المعارف رجال اسلام (کتاب)؛ کتابخانه آستان مقدس حضرت معصومه؛ آثار مکتوب حسین عمادزاده؛ تاریخ علمی ایران - قرن چهاردهم؛ مکاتبات علمی - قرن چهاردهم.

* تولیت و رئیس کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی.

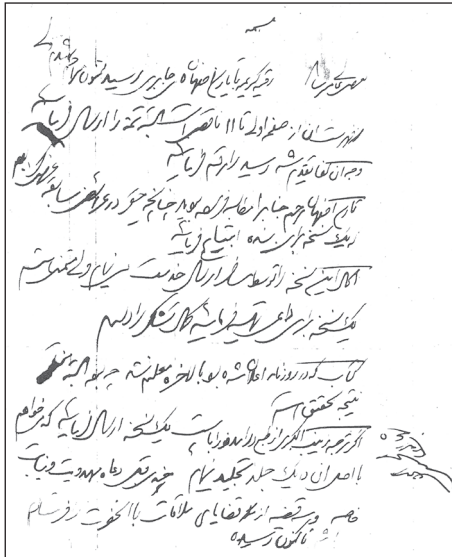
مقدمه

سالی نمی گذرد مگر اینکه شماری اسناد، شامل نامه و اجازه روایی و امور حسبیّه، از مرحوم والد بزرگوار، مرجع فرهنگبان شیعه، حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی - قدس سرّه - در لابلای کتابها منتشر می شود. اخیراً در کتاب دایرة المعارف رجال اسلام، که در پانزده جلد و به قلم مرحوم عماد الدین حسین اصفهانی (عمادزاده) نگاشته شده است، بیش از پانزده نامه از مرحوم والد به استاد عمادزاده و فردی دیگر، برای نخستین بار به چاپ رسیده است. کهنترین این نامه ها به تاریخ ربیع الثانی ۱۳۷۱ ق، یعنی نزدیک به هفتاد سال پیش است. واقع اینکه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی روابط اجتماعی گسترده ای با روحانیون داخل و خارج کشور، و با دانشگاهیان و چهره های فرهنگی داشت. گواه این موضوع کتاب نامه های ناموران و المسلسلات فی الاجازات است که شامل نامه ها و اجازات مشایخ شیعه و اهل سنت به ایشان است. برخی از دانشگاهیان ضمن نامه نگاری به ایشان و استفاس در موضوعات مختلف علمی، به منزل پدر می آمدند و از کتابهای مخطوط و مطبوع، به ویژه کتابهایی که در اروپا و شبه قاره هند چاپ می شد، استفاده می کردند. از جمله آنها، تا آنجا که در خاطر دارم، استاد بدیع الزمان فروزانفر، استاد جلال الدین همایی، استاد محمد تقی دانش پژوه، استاد عباس اقبال آشتیانی، استاد حسین عمادزاده، دکتر عباس زریاب خویی و دکتر حسین کریمان بودند. برخی از ایشان در ایام طلبگی در درسهای مرحوم والد شرکت می کردند و همواره این نکته را با افتخار بازگو می نمودند.

این استادان نادر المثال، گاه همگی و گاه دو-سه نفری، از تهران به قم می آمدند. صبحگاهان به منزل پدر می رسیدند و تا عصر با ایشان به گفتگو می نشستند و ضمن صرف ناهار، که معمولاً آش جو با نان و ماست بود، با توشه ای از اطلاعات کتابشناختی و نسخه شناختی به تهران برمی گشتند. به هر حال، نخستین فرد از حوزویان که با دانشگاهیان ارتباط داشت و رابط حوزه و دانشگاه قلمداد می شد، حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی بود. اما سوگمندانه برای ثبت در تاریخ باید یادآور شوم که برخی از روحانیون به مرحوم والد اعتراض می کردند و گاه نامه هایی بی امضا برای معظم له می فرستادند که چرا این دانشگاهیان ... را به خانه ات



راه می‌دهی و پاسخ حضرت ولی عصر - عج - را چه خواهی داد؟ ولی ایشان هیچ اعتنایی به این اعتراضات نمی‌کردند و می‌دانستند که روحانیت نباید از حوزه، جزیره‌ای برای خود بسازد و در حجره‌های در بسته محصور ماند. مرحوم والد دایره ارتباط خود را تا خارج از مرزهای ایران گسترش داد و با عالمان برجسته اهل سنت و شیعه مکاتبه داشت و ضمن اجازه روایی به آنها، از آنها نیز اجازه دریافت کرد. از جمله می‌توان از این عده یاد کرد: شیخ طنطاوی (مؤلف تفسیر الجواهر)؛



یوسف دَجَوی (شیخ الازهر آن روزگار)؛ شیخ حمیدالدین یحیی بن محمد (پیشوای زیدیان، ساکن شهر صنعاء در یمن)؛ شیخ محمد بن زبارة، مورخ نامدار یمن که در زمان مرحوم آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری، به دعوت پدر بزرگوارم به قم آمدند و از برخی مراکز تاریخی و علمی بازدید کردند. گفتنی است مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی به «شیخ الاجازه» شهره شد؛ از آن رو که نزدیک به پانصد اجازه از عالمان امامیه و زیدیّه و اهل سنت کسب کرده بود که اینجانب همه آنها را گردآوری کرده و در دو جلد، به قطع رحلی، تحت عنوان المسلسلات فی الاجازات عرضه داشته‌ام.

یکی از استادانی که با مرحوم پدرم مکاتبات و ارتباطاتی گسترده داشت، مرحوم حسین عمادزاده -رحمة الله علیه- بود. به یاد دارم روزی در معیت مرحوم آیت‌الله شیخ محمد مجاهد تبریزی، از مدرّسان برجسته کفایة الاصول، روانة عتبات عالیات بودم که استاد عمادزاده نیز در بیت پدر تشریف داشتند. چون نامبرده از موضوع سفر ما مطلع شد، از مرحوم والد تقاضا کرد تا فرزندشان را که اشتیاق زیارت عتبات عالیات داشت، همراه خود کنیم. خواسته ایشان انجام شد و در بازگشت، استاد عمادزاده بسیار سپاسگزاری و قدرشناسی کردند.

مرحوم عمادزاده (۱۲۸۴-۱۳۶۹ش)، از مشاهیر نویسندگان در موضوعات مختلف علمی، از جمله تاریخ، بود. وی در حوزه علمیة اصفهان نزد استادانی چون سید علی نجف‌آبادی، میرزا علی شیرازی، سید صدرالدین کوهپایه‌ای و میرزای کلباسی، شاگردی کرد. سپس به تحقیق و تألیف روی آورد و بیش از صد عنوان کتاب تألیف کرد؛ از جمله تاریخ انبیا از آدم تا خاتم، زندگانی حضرت رسول(ص) پیشوای اسلام، تاریخ مفصل اسلام، تاریخ جغرافیایی مکه و تاریخ جغرافیایی مدینه. سرانجام آن استاد در ماه رمضان ۱۴۱۰ ق، برابر با فروردین ۱۳۶۹ ش درگذشت و پیکرش در ابن بابویه تهران به خاک سپرده شد.

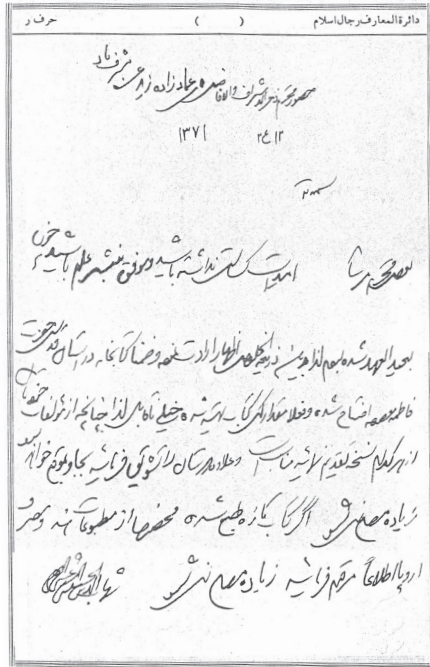
یکی از آثار مرحوم عمادزاده، دفتری بود که وی فراهم آورده، و از عالمان درخواست کرده بود یادداشتی در آن بنویسند. از امام خمینی یادداشتی در آن دفتر به جا مانده است و مرحوم والد نیز مطالبی در دو صفحه در آن مرقوم نموده‌اند. این دفتر اکنون در مرکز اسناد و کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود.

آنچه در زیر آورده می‌شود، متن و تصویر چند نامه از مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی است که تصویر همه آنها اخیراً در کتاب دائرة المعارف رجال اسلام، تألیف استاد عمادزاده، به چاپ رسیده است. همه این نامه‌ها در باره کتاب و نسخه‌های خطی و تحقیق و تألیف، و نیز شامل رهنمودهایی به در باره چگونگی تألیف است. جالب توجه اینکه در یکی از نامه‌ها، از علامه محمد قزوینی و علی اکبر دهخدا و عباس اقبال آشتیانی یاد شده، و در آن آمده است: «گرچه حضوراً با هیچ کدام ملاقاتی نشده، ولی از راه دور اخلاص غایبانه دارم و از مساعی این عده قلیله ارباب فضائل ایران، کمال تشکر را دارم و در سهم خود دعاگو هستم.»

اینک متن و تصویر این نامه‌های نویافته:

حضور محترم ذخر الاشراف و الافاضل آقای عمادزاده - زید عزّه - مشرف باد

۱۲ ربیع الثانی ۱۳۷۱



بسمه تعالی

به عرض محترم می‌رساند:
 امید است کسالتی نداشته باشید و موفق به
 نشر علم باشید. چون بعید العهد شده بودم،
 لذا بدین ذریعة الخلوص اظهار ارادت نموده
 و ضمناً کتابخانه در آستان قدس حضرت
 فاطمه معصومه افتتاح شده و فعلاً مقدار
 کمی کتاب تهیه شده خیلی ناقابل. لذا
 چنانچه از مؤلفات خودتان از هر کدام نسخه
 تقدیم نمائید مناسب است، و علاوه دوستان
 را تشویق فرمائید به جا و به موقع خواهد بود.
 زیاده مصلح نمی‌شوم. اگر کتاب تازه طبع

شده، مخصوصاً از مطبوعات هند و مصر و اروپا، اطلاعاً مرقوم فرمائید. زیاده مصلح نمی‌شوم.

شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی

به عرض عالی می‌رساند:

رقیمه کریمه توسط پست زیارت، از اظهار مرحام کمال مسرت حاصل شد. منتظر ارسال کتاب ابی‌الفضل (ع) هستم. از باب خالی نبودن عریضه یک نسخه خلاصه الرجال آیت‌الله علامه حلّی را که نداشتید توسط حامل عریضه ارسال نمودم. سلام خدمت آقای والد و آقای اخوی دارم. زیاده مصلح نمی‌شوم.

شهاب الدین الحسینی النجفی

گاه گاهی از سلامتی خودتان مرقوم و خوشوقتم خواهید فرمود.

به عرض عالی می‌رساند:

رقیمه شریفه زیارت شد، از اظهار مراحم کمال خوشوقتی حاصل شد. از باب خالی نبودن عریضه یک نسخه صحیفه شریفه سجّادیه ارسال شد، ولی متأسفانه تمام مقدماتی که حقیر بر صحیفه نوشته بودم، طبع ننموده‌اند؛ فقط چند ورقی بیش طبع نکرده‌اند. به هر حال این نسخه را محض یادگار ابتیاع نموده، تقدیم کردم. از طبع تبیان شیخ الطائفه خیری ندارم، البتّه پس از ملاقات آقای شیرازی از طرف حقیر، تحریص و ترغیب فرمائید که عجله بفرمایند، چون دنیا معرض آفات است. خیلی از کتابها شروع به کتابت و طبعش شده بالاخره ناقص ماند. سلام خدمت آقای کرمانی دارم، عریضه جوفی راجع است به آقای عمادزاده با خلاصه الرجال، علی اسرع وجه به ایشان ایصال فرمائید ممنون خواهم شد.

شهاب الدین الحسینی النجفی

طهران، جلیل آباد، بازارچه و گذر قلی، جنب تکیه قمی ها.
حضور محترم حضرت مستطاب فخرالافاضل و الکتّاب و الاشراف آقای عمادزاده - زید عزّه -، مشرف باد.

سفارشی یک قبضه، ۵ صیام ۱۳۷۳

شهاب الدین الحسینی النجفی المرعشی

بسمه تعالی

به عرض شریف عالی می‌رساند:

امید است وجود مسعود از کافه بلیات محفوظ بوده باشد. تلفن و رقیمه کریمه واصل، در موضوع مذکور هنوز اشخاصی که مرقوم فرموده بودید که خواهند آمد، به جهت سؤال هنوز کسی نیامده. البتّه اصل الملائکات^۱ آنچه مقتضی اخلاص است عرض خواهد شد. کتاب تازه اگر سراغ فرموده‌اید به مخلص اطلاع خواهید داد.

۱ ظاهر رسم الخط این گونه است.

بسمه تعالی

به عرض شریف می‌رساند:

امید است وجود محترم قرین صحّت و عافیت بوده باشد. غرض از تصدیع آنکه مدتی است به کلی از احوال شریف بی‌اطلاعم، متمنی است از سلامتی خودتان دو سه کلمه مرقوم فرموده موجب تشکر خواهد شد.

و از کتاب ترجمه زینب کبری چند جلد با تعیین قیمت توسط حامل عریضه ارسال فرمائید قبول است.

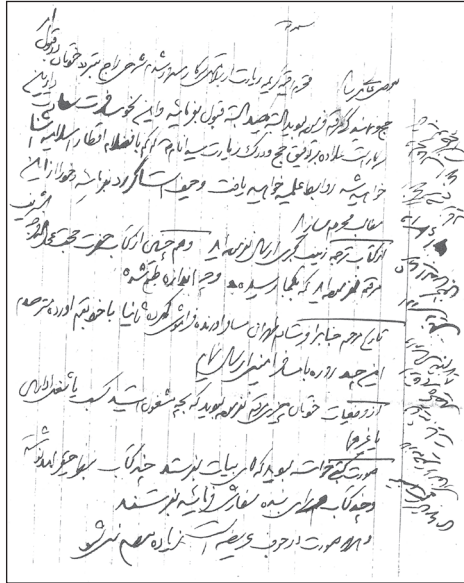
زیاده مصدّع نمی‌شوم.

شهاب الدین الحسینی النجفی

بسمه تعالی

به عرض عالی می‌رساند:

رقیمه کریمه پس از مدتی انتظار شرف وصول ارزانید، از سلامتی و اظهار مراحم کمال مسرت حاصل گردید. راجع به ترجمه زینب کبری اشاره فرموده بودید بسیار خوب فکری است. البتّه امروزه می‌دانید اهل بیت عصمت فوق‌العاده مظلوم هستند، و حملات و هابیهای نجدی و هابیهای وطنی و سائر طوائف و تبعه‌اها و میول فوق‌العاده است، و البتّه آنچه از هر کسی ساخته است باید مسامحه نشود، خاصه امثال سرکار. فوق‌العاده از این اقدامات سرکار ممنون و در مظان اجابت دعا مخصوصاً از خداوند سبحان مسئلت می‌نمایم شما را به خدمات شرع موفق فرماید. بمحمد و آلّه الطاهرین. فهرست متمهدی‌ها را با تقریظ ترجمه کتاب زینب کبری و تقریظی جهت حضرت المهدی در هفته آتیه ارسال خدمت می‌شود. چون حقیر بر خود فرض می‌دانم اظهار ارادت و اخلاص نسبت به سرکار را، و قدردانی زحمات شما را از جمله فرائض لازمه و تکالیف متوجه خود می‌شمارم. در خاتمه سلام مخصوص حضور محترم آقای امیرزا محمد خان قزوینی و آقای دهخدا و آقای اقبال دارم، گرچه حضوراً با هیچ کدام ملاقاتی نشده ولی از راه دور اخلاص غایبانه دارم و از مساعی این عده قلیله ارباب



در قبول امر حج و نمایندگی مرقوم فرموده بودید، البتّه صد البتّه قبول بفرمائید و این نحو مسافرت سعادت دارین سرکار است. علاوه بر توفیق حج و درک زیارت سیّد انام (ص) کم کم با فضلاء اقطار اسلامیّه آشنا خواهید شد، روابط علمیه خواهید یافت، و حیف است اگر رد بفرمائید و خود را از این مطالب محروم سازید.

از کتاب ترجمه زینب کبری ارسال نفرموده‌اید، و همچنین از کتاب حضرت

حجّت - عجل الله فرجه الشریف - مرقوم نفرموده‌اید که به کجا رسیده و چه اندازه طبع شده. تاریخ مرحوم جناب را فرستادم طهران، مسافر آورنده فراموش کرده ثانیاً با خود به قم آورده، مترصدم این چند روزه با مسافر امینی ارسال نمایم.

از وضعیات خودتان چیزی مرقوم نفرموده بودید که به چه مشغول هستید؛ کسب، یا شغل اداری، یا غیرهما.

صورت کتبی خواسته بودید که آقای بیات بفرستد. چند کتاب به نظر حقیر آمد نوشته، و چند کتاب هم برای بنده سفارش فرمائید بفرستند.

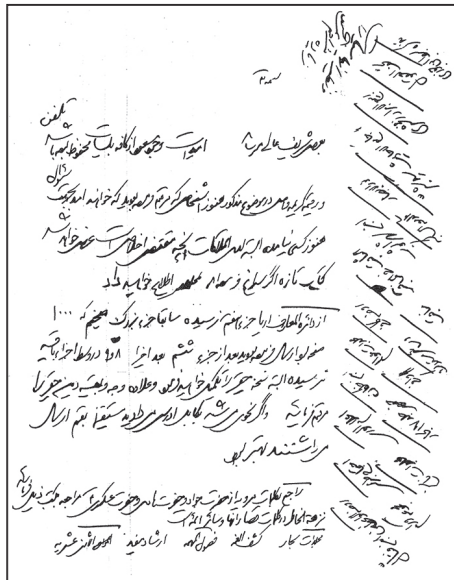
و هر دو صورت در جوف عریضه است، زیاده مصدّع نمی‌شوم. متمنی است کتابهای لازمه حقیر را سفارش فرمائید بیات از قاهره تحصیل و ارسال به قم نماید، آدرس ذیل: شهاب الدین نجفی. و اسماء آنها گرچه زیاد ولی غالب آنها کتاب کوچکی است.

بسمه تعالی

به عرض محترم می‌رساند:

امید است از برکات این ماه عزیز بهره‌مند و مستفیض بوده باشید. رقیمة کریمه واصل، شرحی

راجع به اوراق عکس منتقلة الطالبية مرقوم فرموده بودید و تعجب کردم، چون مخلص دوسه روز پس از رسیدن اوراق عکس رسید را یک عریضه توسط بعضی از طلاب ارسال حضور محترم نمودم و معلوم می شود آن مؤمن نرسانیده و سبب خجالت حقیر را فراهم آورده. به هر حال اوراق رسیده و حقیر نسخه قلمی خودم را با او مقابله می نمایم. انشاء الله عن قریب مقابله تمام شده حضور محترم می فرستم، خیلی خیلی معذرت می خواهم.



عرض دیگر آنکه خواهشمندم فرمان خدمت حقیر را در حرم حضرت ابی الفضل با پست همین هفته لطفاً ارسال فرمائید، منتظرم.

راجع به مدینه طیبه البتّه چیزهایی در دست دارم، حضور محترم می فرستم و البتّه یادداشتهای سابق را که حقیر در خصوص مدینه فرستاده بودم رسیده و درج فرموده اید. در عریضه سابقه عرض کرده بودم مقداری کتاب زینب کبری و منتقم حقیقی لازم است، لطفاً ارسال و وجه آن را مرقوم فرمائید. در خاتمه سلام حضور محترم آقای اقبال و آقای همائی و آقای مشکوة دارم. زیاده بر این مصدّع نمی شود.

شهاب الدین الحسینی النجفی المرعشی

بسمه تعالی

به عرض محترم می رساند:

رقیمه مبارکه زیارت، از اظهار مراحم کمال مسرت حاصل شد. تقبل الله اعمالکم و ضاعف حسناتکم. مرقوم فرموده بودید که کتاب مستطاب قمر بنی هاشم را خیال طبع دارید،



ملاحظات و تصحیحات (۴)

محمد کاظم رحمتی *

چکیده

نوشتار حاضر در سه بخش تدوین شده است. نخست از تشیع در بحرین قدیم بر اساس شواهد نسخه شناسی، سکه شناسی و کتیبه شناسی بحث شده و شواهد در خصوص کهن ترین مسجد در بخش اوال از بحرین قدیم را مورد بحث قرار داده و نشان داده که این مسجد توسط شیعیان امامی بنا شده است. بخش دوم تصحیح نام کتابی از آثار داعی اسماعیلی عبدان است که فهرستی از آثار او را این ندیم در کتاب الفهرست خود آورده است. آخرین بخش نوشتار حاضر، تاملی در خصوص تاریخ نگاری در سده های نخستین اسلامی است.

کلید واژه

تاریخ تشیع - بحرین؛ تاریخ بحرین - سکه شناسی؛ تاریخ بحرین - نسخه شناسی؛ تاریخ بحرین - کتیبه شناسی؛ عبدان، داعی اسماعیلی؛ تاریخ نگاری - سده های نخستین اسلامی.

مقدمه

نوشتار حاضر در سه بخش تدوین شده است. نخست از تشیع در بحرین قدیم بر اساس شواهد نسخه شناسی، سکه شناسی و کتیبه شناسی بحث شده و شواهد در خصوص کهن ترین

* استادیار بنیاد دائرة المعارف اسلامی. این نوشتار را تقدیم می کنم به دوست و استاد ارجمند یوسف الهادی.

مسجد در بخش اوایل از بحرین قدیم را مورد بحث قرار داده و نشان داده که این مسجد توسط شیعیان امامی بنا شده است. بخش دوم تصحیح نام کتابی از آثار داعی اسماعیلی عبدان است که فهرستی از آثار او را این ندیم در کتاب الفهرست خود آورده است. آخرین بخش نوشتار حاضر، تاملی در خصوص تاریخ نگاری در سده‌های نخستین اسلامی است.

۱) تأملاتی در باب تشیع در بحرین قدیم

پژوهش در تاریخ تشیع و گاه برخی جنبه‌های خاص در سنت‌های عملی شیعیان در سده‌های گذشته، به دلیل نبود منابع کافی، مهمترین مشکلی است که محققان حوزه تاریخ تشیع را به خود مشغول کرده است. با این حال مراجعه به نسخه‌های خطی و گردآوری اطلاعات مختلفی که در آنها آمده، می‌تواند بخشی از مشکل کمبود منابع را برطرف کند. همچنین برخی سنت‌های خاص عملی جوامع شیعه را می‌توان بر اساس اطلاعاتی که در انجامه‌ها یا آغاز نسخه‌های خطی شیعی آمده، شناسایی کرد. با چنین رویکردی نوشتار حاضر تلاش دارد تا برش‌هایی از تاریخ تشیع در چند منطقه مختلف را مورد بررسی قرار دهد.

شواهد سکه‌شناسی و گاه کتیبه‌شناسی، در کنار اطلاعات آمده در متون تاریخی، می‌تواند شیوه‌ای برای بررسی تاریخ تشیع در برخی مناطق خاص نیز چون بحرین قدیم باشد؛ منطقه‌ای که اطلاعات تاریخی درباره تاریخ تشیع در آنجا بسیار اندک است.^۱ یکی از کهنترین مناطق شیعه‌نشین از صدر اسلام تاکنون، منطقه شرق جزیره عربستان است که در گفته‌های جغرافی‌دانان قدیم به بحرین قدیم شهرت داشته و مشتمل بر سه ناحیه اصلی احساء/ هجر؛ قطیف/ خط و اوایل بوده است.^۲ بخش اوایل اکنون به نام بحرین شهرت دارد و در واقع تنها بخش کوچکی از بحرین قدیم است. مشهورترین و اصلی‌ترین قبیله ساکن در بحرین قدیم، قبیله عبدالقیس است که چهره‌های ناموری از آنها در طول تاریخ بحرین قدیم

۱ شواهد روشن و صریح در خصوص تشیع در بحرین قدیم را عبدالخالق جنبی در کتاب تاریخ التشیع لأهل البيت في إقليم البحرين القديم (بیروت، دار المحجة البيضاء، ۲۰۱۵/۱۴۳۶)، خاصه در صفحات ۵۵۵-۵۸۰ مورد بحث قرار داده است.

۲ یاقوت (معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۴۷) در اشاره به بحرین نوشته است: «وهو اسم جامع لبلاد علی ساحل بحر الهند بین البصرة وعمان...». ابن فقیه نیز بحرین را چنین یاد کرده است: «والبحرین هی الخط، والقطیف والآرة وهجر وبنیونة والزارة وجوانا والسابور ودارین والغابة». یاقوت (همانجا).

ظهور کرده است. شواهد حضور تشیع امامی در منطقه بحرین قدیم به همان قرون نخست باز می‌گردد و تأییدات مختلفی در باب آن در دست است. به عنوان مثال یاقوت حموی (متوفی ۶۲۶) در معجم البلدان نیز به تشیع در بحرین تصریح کرده و نوشته است:

«...وأكثر أهلها في أيامنا خوارج إباضية ليس بها غير هذا المذهب ... وأهل البحرين بالقرب منهم بضد هم كلهم روافض سبائيون لا يكتفون ولا يتحاشون وليس عندهم من يخالف هذا المذهب إلا أن يكون غريباً...»^۱

همین گونه، معاصر یاقوت حموی، ابن مجاور نیشابوری بغدادی در کتاب تاریخ المستبصر است که میان سالهای ۶۱۸ تا ۶۲۶ به نگارش آن مشغول بوده ضمن اشاره به تشیع اهالی بحرین قدیم، شمار مراکز آباد شهرها و روستاهای بحرین قدیم را ۳۶۰ برشمرده است.^۲ ابن مجاور نیشابوری در اشاره به بحرین نوشته است:

«صفة البحرين هي جزيرة في صدر بحر فارس ... وبها ثلثمائة وستين قرية إمامية المذهب ما خلا قرية واحدة».^۳

با این حال علیرغم آنکه منطقه بحرین حاصلخیز و درآمد قابل توجهی داشته و امارت های محلی گاه مستقل چون قرمطیان یا عیونیان بر آنجا حکومت کرده اند، میراث مکتوب

۱ یاقوت حموی، معجم البلدان (بیروت، ۱۳۹۹/۱۹۷۹)، ج ۴، ص ۱۵۰.

۲ بی توجهی به مراد جغرافی دان ها هنگام کاربرد بحرین و اینکه مشتمل به چه مناطقی می شده است، باعث شده تا فؤاد اسحاق خوری (القبيلة و الدولة في البحرين: تطور نظام السلطة و ممارستها (بیروت: معهد الإنماء العربي، ۱۹۸۳)، ص ۴۸-۴۹ هویت شیعی بحرین و سخن از ۳۶۰ شهر و روستای آبادان در بحرین که جملگی به جز یک جا شیعه نشین بود، را منکر شود. خوری در بحث خود تفکیکی میان بحرین قدیم که مراد جغرافی دان ها بوده با بحرین فعلی که تنها بخش کوچکی از بحرین قدیم بوده، نکرده است. برای نقد دیدگاه خوری و انکار هویت شیعی بحرین قدیم بنگرید به: یوسف مدن، قری البحرين الثلاثمائة و الستون بين الحقيقة و الوهم (بیروت: مرکز أوال للدراسات و التوثيق، ۲۰۱۵).

۳ بنگرید به: ابن مجاور نیشابوری بغدادی، صفة بلاد اليمن ومكة وبعض الحجاز المسماة تاريخ المستبصر، اعتنى بتصحيحها اوسكر لوفگرين (لايدن، ۱۹۵۱-۱۹۵۴)، ج ۲، ص ۳۰۰-۳۰۱. معاصر با ابن مجاور، کتاب ابن مجاور با انتساب نادرست به یوسف بن یعقوب مشهور به ابن مجاور دمشقی (متوفی ۶۹۰) منتشر شده اما مؤلف آن کسی به نام ابوبکر بن محمد بن مسعود بن علی بن احمد بن مجاور بغدادی نیشابوری است. برای بحث از هویت صحیح ابن مجاور مؤلف کتاب المستبصر بنگرید به: حسن صالح شهاب، مقاله: «من هو مؤلف كتاب تاريخ المستبصر؟ ابن المجاور الشيباني الدمشقي ام ابن المجاور البغدادي النيشابوري»، العرب، ج ۱ و ۲، السنة ۲۴ (رجب - شعبان ۱۴۰۹/۱۹۸۹)، ص ۳۹۶-۴۰۴. حمد جاسر در ادامه مقاله حسن صالح شهاب (ص ۴۰۵-۴۰۹) گفته های او در خصوص مؤلف تاریخ المستبصر را مورد تأیید قرار داده و به یادداشت جعفر حسنی در مجله المجمع العلمي العربي بدمشق (الجزء الأول، المجلد الثاني و الثلاثون، ۱۹۵۷/۱۳۷۶، ص ۳۸۳-۳۸۵) در رد انتساب کتاب به ابن مجاور شیبانی دمشقی اشاره کرده است.



تاریخ‌نگاری در میان آنها پا نگرفت و تقریباً عمده دانش ما درباره تحولات سیاسی بحرین قدیم در قرون پنجم تا هفتم هجری و قیام آنها بر ضد قرامطه که نخست در اوایل آغاز شد و بعدها دامنه آن به احساء و قطیف کشیده شد، در کنار برخی اشارات تاریخی اندک، به قصیده مشهور میمیه علی بن مقرب عیونی و مطالبی که وی در دیوان خود آورده باز می‌گردد.

ابن مقرب عیونی و دیوانش

کمال الدین ابوالحسن علی بن مقرب بن حسن بن عزیز عیونی بحرانی شاعر برجسته قرن ششم و هفتم هجری که در ۵۷۲ در احساء دیده به جهان گشود. او نواده برادر عبدالله بن علی عیونی بنیانگذار حکومت عیونین است. شرح حال ابن مقرب را شماری از معاصرانش آورده و او را به فضل و علم و تبحر در شاعری ستوده اند. ابن فوطی (متوفی ۷۲۳) نیز دو بار از وی در کتاب مجمع الآداب یاد کرده و به دیوان شعر وی اشاره کرده است.^۱ ابن مقرب عیونی، همچون قبیله اش عبدالقیس امامی مذهب بوده و اشارات روشنی به این مطلب در دیوانش موجود است،^۲ جز آنکه در بحث از مذهب او، گاه بدون توجه به این نکات او را سنی یا زیدی معرفی کرده اند.^۳ ابن مقرب در ۶۳۱ درگذشت.

نسخه های خطی متعددی از دیوان ابن مقرب موجود است که برخی از آنها همراه با شرحی کهن است. به دیگر سخن نسخه های خطی دیوان ابن مقرب به دو صورت باقی مانده است؛ دیوان اشعار و نسخه هایی مشتمل بر دیوان و شرح.^۴ دیوان ابن مقرب بارها به چاپ

۱ ابن فوطی، مجمع الآداب في معجم اللقب، تحقیق محمد کاظم محمودی (تهران، ۱۴۱۶)، ج ۴، ص ۲۰۸-۲۰۹، ج ۵، ص ۶۳۸.

۲ به عنوان مثال بنگرید به: شرح دیوان ابن المقرب، ج ۴، ص ۲۵۰۸ که در آن ابن مقرب به باور شیعی عذاب بدترین خلائق خداوند همراه با ابلیس در جهنم اشاره کرده است (والقه به التابوت من خلفه / ابلیس یمشی حافياً في فنام).
 ۳ برای بحث از شواهد تشیع امامی ابن مقرب بر اساس اشاراتی که در دیوانش آمده بنگرید به: فضل بن عمار عماری، ابن مقرب وتاریخ الامارة العیونیه فی بلاد البحرین (ریاض: مکتبة التوبة، بی تا)، ص ۱۷۳-۱۹۶؛ عبدالخالق جنیبی، ملحقات شرح دیوان ابن المقرب، ج ۷، ص ۱۶۲-۲۰۴، ۲۱۹-۲۲۵.

۴ بخش هایی از شرح دیوان ابن مقرب که مشتمل بر اطلاعات تاریخی درباره پایان حکومت قرامطیان بحرین بوده، از مدت‌ها قبل مورد توجه قرار گرفته و در مقالات منتشر شده است. نخست میخائیل یان دخویه در مقاله ای با عنوان «پایان حکومت قرامطیان بحرین» بر اساس نسخه ای از شرح دیوان ابن مقرب در کتابخانه برلین و بار دیگر حمد جاسر همان بخش را با عنوان «من تاریخ جزیره اوال (البحرین)»، در مجله العرب، ج ۳ و ۴ (رمضان - شوال ۱۴۰۱)، ص ۱۶۱-۱۷۵ منتشر کرده است.

رسیده است، از جمله توسط عبدالفتاح محمد حلو (قاهره، ۱۳۸۳/۱۹۶۳)، جز آنکه چاپ های اخیر کاستی های دارند. تصحیح انتقادی دیوان ابن مقرب و شرح آن با بهره گیری از نسخه های خطی موجود، تحقیق استاد عبدالخالق جنبی است.^۱

درباره هويت شارح اطلاع روشنی در دست نیست تنها می دانیم که شرح کهن است و بر اساس اشارات تاریخی که در ضمن آن آمده باید به روزگار خود علی بن مقرب باز گردد، کما اینکه برخی شواهد نشانگر این است که برخی شرح ها مطالب خود ابن مقرب است که ظاهراً شارح آنها را از قول ابن مقرب نوشته و تدوین کرده است. صفاء خلوصی بدون ارایه دلیل روشنی ابوالبقاء عکبری (متوفی ۶۱۶) را شارح دیوان ابن مقرب معرفی کرده است.^۲ با این حال شارح دیوان ابن مقرب در جایی از شرح دیوان به واقعه حمله مغولان به مراغه که در سال ۶۱۸ رخ داده، اشاره کرده که دلالت روشنی بر این دارد که شارح نمی تواند عکبری متوفی ۶۱۶ باشد و کسی دیگر است.^۳

مسجد الخمیس و تاریخ بنای آن

در کنار اطلاعات جغرافی دانها، برخی شواهد اندک سکه شناسی و کتیبه شناسی نیز موجود است که می تواند برخی نکات مبهم و مورد بحث و جدل درباره تاریخ بحرین قدیم همچون

۱ در کتابخانه مدرسه نواب به شماره ۷۴۰ (که عکسی از آن به شماره ۲۱۳۲-ف در دانشگاه تهران نیز موجود است. بنگرید به: فهرست فیلمها، ج ۱، ص ۳۴۲) نسخه کهنی که ابراهیم بن محمد حنفی در ۲۷ شوال ۷۲۸ از کتابت آن در شهر حلب فراغت حاصل کرده، موجود است که فهرست نگار کتابخانه آستان قدس رضوی آن را به خطا دیوان ابن مقرب معرفی کرده است. نسخه مذکور در حقیقت نسخه ای از کتاب الافصاح حسن بن اسد فارقی (متوفی ۴۷۸) است. کهنترین نسخه موجود اگر حدس فهرست نگاران در معرفی آن صحیح باشد، نسخه ۲۱۵ کتابخانه ملی است که دیوان همراه با شرح آن است (این مطلب تذکر استاد گرامی عبدالخالق جنبی است). پس از آن نسخه ۴۸۳۳ کتابخانه آستان قدس رضوی که عالمی احسانی در ۹۶۳ آن را کتابت کرده، کهنترین نسخه دیوان ابن مقرب است. از روی نسخه آستان قدس فردی در قرن سیزدهم نسخه ای کتابت کرده که نسخه اخیر به شماره ۱۶۶۰ در کتابخانه مجلس موجود است. عبدالخالق جنبی در مجلد هفتم شرح دیوان ابن المقرب به تفصیل درباره نسخه های موجود دیوان و شرح دیوان ابن مقرب و زندگی ابن مقرب با عنوان ملحقات شرح دیوان ابن المقرب: علی بن مقرب العیونی؛ دراسة تاریخیة لسیرته و شعره بحث کرده است.

۲ بنگرید به: عبدالرحمن بن مدیرس المدیرس، الدولة العیونیة فی البحرین (ریاض، ۱۴۲۲)، ص ۱۲؛ Safa Khulusi, "A Thirteenth Poet From Bahrain," Proceedings of the Seminar for Arabian Studies, Vol. 6, p.92.

۳ شرح دیوان ابن المقرب، ج ۴، ص ۱۹۱۲-۱۹۱۳.

مذهب عیونیین و تاریخ بنای کهنترین مسجد موجود در اوایل را روشن کند.^۱ مدت‌ها در میان محققان در خصوص مسجد خمیس یا مشهد ذومنارتین در بخش بلاد القدیم جزیره اوایل اختلاف نظر بود و در کشاکش هویت سازی اهل سنت حاکم بر بحرین کنونی و شیعیان، سعی بر نشان دادن این مطلب بود که بنیانگذار مسجد، از اهل سنت بوده است.

مسلم این بود که مسجد را امیر عیونی ابوسنان محمد بن فضل بن عبدالله بن علی عیونی (امارت حدود ۵۲۰ تا ۵۳۹) گسترش داده و کتیبه‌هایی دال بر این امر که نشانگر نقش وی در گسترش مسجد است، در بخش مناره غربی مسجد یافته شده است. کتیبه‌های مذکور که مشتمل بر شهادت به دوازده امام و نام امیر عیونی است اکنون در موزه ملی بحرین نگهداری می‌شود.^۲ بنای مسجد مذکور را باید ابوبهلول عوام بن محمد بن یوسف بن زجاج عبدی در حدود سال ۴۵۰ - اندکی پیش از قیام علیه قرمطیان بحرین - بنا نهاده باشد.

تاریخ بنای مسجد خمیس، باید پیش از ۴۵۰ بوده باشد؛ این مطلب بر اساس برخی اشارات تاریخی در گزارش فعالیت‌های ابوبهلول است که شارح دیوان ابن مقرب آورده است. شارح دیوان ابن مقرب متذکر شده که ابوبهلول پس از ساخت مسجد به رسم اهل سنت نام خلیفه عباسی القائم بامر الله را در خطبه ذکر می‌کرده است. این مطلب مورد اعتراض هوداران قرمطی قرار گرفت. نخست آنها سعی در تعطیل کردن مسجد گرفتند و پس از ناکامی، در پی قدرت‌گیری ارسالن بساسیری و خواندن خطبه در بغداد به نام المستنصر بالله فاطمی، درخواست کردند که باید در خطبه نام امام فاطمی ذکر شود.

ماجرای اخیر و تسلط بساسیری بر بغداد به سال ۴۵۰ باز می‌گردد و مسجد باید اندکی پیش از این تاریخ بنا شده باشد.^۳ خطبه خواندن به نام خلیفه عباسی و یا تصریح ابوبهلول در

۱ تعدادی سکه‌های ضرب شده در اوایل و قطیف میان سالهای ۵۴۴ تا ۵۴۹ در دست است که در ایام امارت امیر عیونی جمال الدنيا و الدین حسن بن عبدالله بن علی عیونی ضرب شده و عبارت «علی ولی الله» بر روی سکه‌ها موجود است که به صراحت دلالت بر تشیع عیونیین دارد، نکته‌ای که مورد پذیرش نایف بن عبدالله شرعان در کتاب نقود الدولة العیونیه فی بلاد البحرین (ریاض، ۲۰۰۲/۱۴۲۳)، ص ۱۹۵-۲۰۴ نیز قرار گرفته است.

۲ کتیبه‌های مذکور موضوع بررسی و تحقیقات چندی بوده که از جمله مهمترین آنها می‌باید به این آثار اشاره کرد: E. Diez, "Eine schiitische Moscheeruine auf der Insel Bahrein," Jahrbuch der asiatischen Kunst, 1925) 2), pp.105-101; L.Kalus, Inscriptions arabes des îles de Bahrein: Contribution à l'histoire de Bahrein entre les XIe et XVIIe siècles (Ve-Xie de l'Hégire). Geuthner, Paris. ; idem, "La mosquée al-Khamis à Bahrein: Son histoire et ses inscriptions II. Les inscriptions," Archéologie Islamique 1990) 1), pp 73-53.

۳ بنگرید به: شرح دیوان ابن المقرب، ج ۴، ص ۲۲۳۲-۲۲۳۵.

نامه به خلیفه عباسی که او بر مذهب حنفیان می باشد^۱، تنها دلالت سیاسی دارد و ابوبهلول باید تقیه کرده باشد، چرا که به تصریح منابع، ساکنان اوال و دیگر بخش های بحرین و قبیله عبدالقیس که ابوبهلول به آن تعلق داشت، امامی مذهب بوده اند، با این حال مسئله اخیر توسط برخی محققان دلیلی بر تسنن ابوبهلول قلمداد شده است. از موارد تقیه توسط امیران شیعی و معرفی خود به عنوان پیرو اهل سنت، می توان به وزیر مغربی اشاره کرد که در نامه به خلیفه عباسی القادر بالله، نسبت تشیع به خود را نفی کرده و شواهدی دال بر پیروی خود از اهل سنت را آورده است.^۲

نخست باید اشاره کرد که قرمطیان پس از قدرت گیری در بحرین قدیم، مساجد موجود را در سراسر قلمرو خود ویران کردند، نکته ای که مورد تأیید منابع قرمطی و غیر قرمطی است. ابن مقرب عیونی در ضمن قصیده میمیه خود - که به سال ۶۱۶ در بغداد سروده و تاریخ خاندان خود و حکام عیونی را ذکر کرده - در اشاره به آنچه که قرامطه با قبیله اش عبدالقیس کرده اند - به ویران کردن مساجد توسط قرامطه اشاره کرده و گفته است:

«وَحَرَقُوا عَبْدَقَيْسَ فِي مَنَازِلِهَا وَ صَيَّرُوا الْعُرَّ مِنْ سَادَاتِهَا حِمَمًا
وَ أَبْطَلُوا الصَّلَاةَ الْخَمْسَ، وَ اتَّهَكُّوا شَهْرَ الصِّيَامِ، وَ نَصَّوْا مِنْهُمْ صَنَمًا

۱ بنگرید به: شرح دیوان ابن المقرب، ج ۴، ص ۲۲۶۰-۲۲۶۱.

۲ بنگرید به: ابن عدیم الحلبي، بغية الطلب، ج ۵، ص ۱۶-۱۷، احسان عباس، الوزير المغربي أبو القاسم الحسين بن علي العالم الشاعر الناثر: دراسة في سيرته وأوجه ما تبقى من آثاره (بيروت: دار الشروق، ۱۹۸۸)، ص ۱۹۸-۲۰۰. متن نامه وزیر مغربی به خلیفه عباسی به شکل ناقصی به دست ما رسیده است. ابن ابی الحدید گزارشی درباره حوادث سالهای آخر زندگی وزیر مغربی آورده که به نظر می رسد نامه وزیر مغربی به القادر باید مربوط به همان ماجرا باشد که عده ای با نشان دادن مجموعه ای مشتمل بر اشعاری از وزیر مغربی به خطش به خلیفه سعی در متهم کردن وزیر مغربی به تشیع داشته اند. برای تفصیل ماجرا بنگرید به: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (قاہرہ، ۱۹۶۵/۱۳۸۵)، ج ۶، ص ۱۴-۱۷. برای سنت کهن تظاهر به شافعی بودن در میان عالمان امامیه بنگرید به:

D.J. Stewart, "Taqiyyah as Performance: the Travels of Bahā' al-Din al-Āmilī in the Ottoman Empire (85-1583/93-991)," Princeton Papers in Near Eastern Studies 70-1: (1996) 4, reprinted in Stewart, et al. Law and Society in Islam (Princeton, New Jersey: Markus Wiener Publishers, 1996), pp.70-1, idem, "Husayn b. 'Abd al-Samad al-Āmilī's Treatise for Sultan Suleiman and the Shī'ī Shafī'ī Legal Tradition," Islamic Law and Society 1997) 4), pp.99-156; idem, Islamic Legal Orthodoxy: Twelver Shiite Responses to the Sunni Legal System (Salt Lake City: Utah University Press, 1998), pp.109-61.

وَ مَا بَنَوْا مَسْجِدًا لِلَّهِ نَعْرِفُهُ بَلْ كُلُّ مَا أَدْرَكُوهُ قَائِمًا هُدْمًا.^۱

مقدسی در کتاب احسن التقاسیم إلى معرفة الأقالیم نیز در سخن از احساء، به نبودن مسجد جامع اشاره کرده و نوشته است: «الأحساء قصبه هجر، وتسمى البحرين، كبيرة كثيرة النخيل، عامرة أهلة... وبها مستقر القرامطة من آل أبي سعيد، ثم نظر وعدل، غير أن الجامع مُعْظَل.»^۲

اسماعیلیان قرمطی قائل به عدم تکلیف شرعی بودند، لذا قائل به حفظ یا ساخت مساجد نبودند. ناصر خسرو (متوفی ۴۸۱) در توصیف شهر احساء در سفر چهارم حج خود در راه بازگشت به سال ۴۴۲، نوشته است:

«و در شهر لحسا مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمی کردند، الا آنکه مردی عجمی آنجا مسجدی ساخته بود نام آن مرد علی بن احمد، مردی مسلمان حاجی بود و متمول و حاجیان که بدان شهر رسیدندی، او تعهد کردی.»^۳

شارح دیوان ابن مقرب در توضیح ابیات مذکور متذکر شده است: «وكان أبو سعيد الجنابي حين ملك البحرين، واستذل أهلها، واستقام أمره بها؛ هدم ما كان فيها من المساجد وأبطل الصلاة وكان لا يصلي أحد بها إلا خفية مدة دولة القرامطة.»^۴

ابوبهلول عبدی نیز پس از مکاتباتی با قرمطیان احساء و با استدلال به اینکه بنای مسجد می تواند در رونق اقتصادی نقش مهمی داشته باشد و اساساً تجار عجم به دلیل نبود مسجد به

۱ شرح دیوان ابن المقرب، ج ۴، ص ۲۱۲۴-۲۱۲۶. شارح دیوان ابن مقرب (ج ۴، ص ۲۱۲۵-۲۱۲۶) در عدم تقید قرمطیان بحرین به شریعت متذکر شده است: «الانتهاك: استباحة الحرمه... وذلك أن أبا سعيد حين ملك واشتدت وطأته وقهر من بالبحرين ودعا إلى نفسه وأظهر أنه صاحب الأمر، وأبطل الصلاة والزكاة والصوم والحج وجميع الشريعة...». عماد الدين اصفهاني از دیدار خود با امیر عیونی، قوام الدین بن منصور عزیز بن مقلد بن علی بن عبدالله عبدی در شعبان ۵۵۴ در محله سوق العطش قطیف خبر داده و گفته که امارت احساء و قطیف در دست کسانی از قبیله عبدالقیس است. اصفهانی با برخی ادیبان قطیفی دیدار داشته و اشعاری از آنها را نقل کرده است. بنگرید به: تکملة خریدة القصر وجریدة العصر: قسم شعراء العراق، حققه وشرحه محمد بهجة اثری (بغداد، ۱۹۸۱)، ص ۸۵۲-۸۶۷.

۲ محمد بن احمد مقدسی بشاری، کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم (بریل، ۱۹۰۶)، ص ۹۳-۹۴. ۳ بنگرید به: سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش نادر وزین پور (تهران، ۱۳۶۷ش)، ص ۱۰۶. ناصر خسرو در اشاره به عقاید قرمطیان احساء در ترک نماز و روزه متذکر شده است: «... او مردم را از مسلمانی بازداشته بود و گفته نماز و روزه از شما برگرفتم... و نام او ابوسعید بوده است. و چون از اهل آن شهر پرسند که چه مذهب داری؟ گویند که ما ابوسعیدی ایم. نماز نکنند و روزه ندارند.» سفرنامه، ص ۱۰۵.

۴ شرح دیوان ابن المقرب، ج ۴، ص ۲۱۲۷.

اوال سفر نمی کنند و دادن مبلغی هنگفت، توانست اجازه ساخت جامعی را به دست بیاورد. جامع مذکور که باید در مرکز اوال - آنچه که بعدها به البلاد القديمه شهرت یافته و مسجد الخميس نیز در آنجا قرار دارد - ساخته شده باشد؛ که توصیفات اخیر با مسجد خمیس تطابق دارد. شارح دیوان ابن مقرب در ضمن شرح قصیده میمیه ابن مقرب، گزارش تفصیلی از تلاش های ابوبهلول در ساخت مسجد ارایه کرده است.^۱

ابوبهلول عبدی و ساخت نخستین جامع در اوال

ابوبهلول پس از تسلط بر اوال در ۴۵۷ نامه ای به خلیفه عباسی نوشت و از خلیفه عباسی برای مقابله با قرامطه که همچنان در قطیف و احساء قدرت را در دست داشتند، تقاضای کمک نمود.^۲ ابوبهلول در اشاره به تلاش های خود در ضمن نامه به ساخت جامع در اوال اشاره کرده و نوشته است:

«...وأقیم لسیدنا ومولانا الإمام القائم بأمر الله أمير المؤمنين أطال الله بقاءه وأعلى كلمته وثبت دولته- في المسجد الجامع رسم الخطبة على العادة المعروفة، ثم لي بعده، إذ لا جامع في هذه الأقطار كلها مع عرضها وطولها يذكر فيه اسم الله إلا هو، وتقام الصلوات فيه سواه».^۳

۱ برای متن قصیده میمیه ابن مقرب بنگرید به: شرح دیوان ابن المقرب، ج ۴، ص ۲۰۷۵ به بعد.

۲ برای تفصیل فعالیت های ابوبهلول علیه قرامطه بنگرید به: شرح دیوان ابن المقرب، ج ۴، ص ۲۱۴۰-۲۱۴۲، ۲۲۳۰-۲۲۷۲؛ محمد محمود خلیل، تاریخ الخلیل و شرق الجزيرة العربية، ص ۱۱۹-۱۵۱. بحث حاضر درباره مسجد خمیس در حقیقت برگرفته از مقاله عالمانه عبدالخالق بن عبدالجلیل جنبی درباره مسجد مذکور است که با این مشخصات منتشر شده است: «مسجد الخميس أو الجامع ذو المنارتین بجزیره اوال: دراسة تاريخية تحليلية لنشأته وبناءه وأسماؤه»، همو، بحوث تاريخية و جغرافية ذات علاقة بشرق الجزيرة العربية (بيروت: دار المحجة البيضاء، ۲۰۱۵/۱۴۳۶)، ص ۴۳۷-۴۷۳. درباره مسجد الخميس همچنین بنگرید به: عبدالخالق جنبی، تاریخ التشيع لأهل البيت في إقليم البحرين القديم (بيروت: دار المحجة البيضاء، ۲۰۱۵/۱۴۳۶)، ص ۶۲۹-۶۳۳.

۳ شرح دیوان ابن المقرب، ج ۴، ص ۲۲۶۱. ابوبهلول در ابتدای نامه در اشاره به ابوسعید جنبی و ویران کردن مساجد در سراسر قلمرو اش نوشته است: «..وكثر في الفرقة المسلمة فتنته، واجتاحت الأموال وخرب المساجد، وعطل المنابر والمشاهد..». شرح دیوان ابن المقرب، ج ۴، ص ۲۲۵۴. ابوبهلول همچنین بیٹی (شرح دیوان ابن المقرب، ج ۴، ص ۲۲۶۵) از شاعری بحرینی در خصوص عدم اعتقاد قرامطه به شریعت در ضمن نامه خود آورده است: «وحرّموا الصلوات الخمس في هجر والكفر ينزل والإيمان يرتحل»

عبدالله بن علی عیونی نیز برای فتح احساء در پی ناتوانی خود، از سلطان الب ارسلان سلجوقی تقاضای کمک نمود. بنگرید به: شرح دیوان ابن المقرب، ج ۴، ص ۲۱۸۰-۲۲۲۳؛ محمد محمود خلیل، تاریخ الخلیج و شرق الجزيرة العربية (قاهره، ۲۰۰۷/۱۴۲۸)، ص ۱۰۳-۱۱۷.



تعبیر مسجد جامع اشاره به بزرگترین مسجد است که اساساً در شهر اصلی باید ساخته شده باشد. ابوبهلول در نامه خود به خلیفه همچنان تأکید دارد که جامع ساخته شده توسط وی تنها مسجد در جزیره اوایل است.

یافت شدن برخی سکه‌ها از دوران حسن بن عبدالله بن علی عیونی که در خط و اوایل میان سالهای ۵۴۴ تا ۵۴۹ ضرب شده و بر روی آنها تعبیر شیعی «علی ولی الله» آمده، تردیدی در تشیع امامی دولت عیونین نیست.^۱ عبدالخالق جنبی با اشاره به برخی نکات مورد اشاره از قصیده میمیه ابن مقرب عیونی در ویران کردن مساجد توسط قرامطه که برخی جغرافی دانها نیز به آن تصریح کرده اند، بر این نظر است که مسجد خمیس، به احتمال بسیار باید مسجدی باشد که اندکی پیش از قیام شیعیان امامی اوایل به رهبری ابوبهلول عبدی علیه قرامطه، با اجازه آنها و پس از گرفتن مبلغی در خصوص آن و تنها به دلیل رونق گرفتن تجارت ساخته شده باشد. در مباحث مربوط به مسجد خمیس، مسئله ویران کردن مساجد در بحرین قدیم، توسط قرامطه و عدم اجازه آنها به ساخت مسجد در قلمرو آنها نادیده گرفته شده و در مقابل ادعا شده که مسجد خمیس، پیشینه ای کهن تر دارد و زمان ساخت آن به روزگار خلیفه اموی عمر بن عبدالعزیز بازمی‌گردد که مطلبی بی اساس است و با واقعیات تاریخی ذکر شده و مسئله ویران کردن مساجد توسط قرامطه و تصریح به نبود مسجدی در جزیره اول در قرن پنجم که ابوبهلول در نامه خود به خلیفه عباسی به آن تصریح کرده، سازگاری ندارد.^۲

۱ برای بررسی سکه‌های یافت شده بنگرید به: نایف بن عبدالله شرعان، نقود الدولة العیونیه فی بلاد البحرین (ریاض، ۲۰۰۲/۱۴۲۳). مطالب دانسته درباره دولت عیونیان بسیار اندک است و محدود به مطالبی است که ابن مقرب و شارح وی در دیوان او ذکر کرده اند (برای مثال بنگرید به: فضل بن عمار عماری، ابن مقرب و تاریخ الامارة العیونیه فی بلاد البحرین، ص ۱۱۰-۱۱۳؛ نایف بن عبدالله شرعان، نقود الدولة العیونیه، ص ۴۵-۷۴). به عنوان مثال در دائرة المعارف اسلام، در ذیل عیونین، مطلب بسیار کوتاهی آمده و چنین نوشته شده است: «عیونین؛ امارتی محلی در سده‌های میانه که محل حکومت آنها قطیف بوده و بر حساء/ احساء در شرق شبه جزیره از قرن پنجم تا قرن هفتم هجری تسلط داشته اند. آنها دولت قرمطیان را در سال ۴۶۷ سرنگون کردند، با این حال مطلب چندانی درباره تاریخ آنها نمی‌دانیم. مشهور است که آنها از آل ابراهیم مری از قبیله عبدالقیس هستند. حکومت آنها در قرن هفتم رو به زوال نهاد و عصفوریین بر آنها غلبه کردند. درباره آنها بنگرید به: عمر رضا کحاله، معجم قبائل العرب، ج ۳ (بیروت، ۱۹۸۲)، ص ۱۰۷۱». بنگرید به:

“Uyūnids”El2 (by.G.R. Smith), vol.10, p.960.

۲ در ادوار بعدی نیز بحرین قدیم همچنان به تشیع شهرت داشته است. به عنوان مثال احمد بن علی مقریزی (متوفی ۸۴۵) در کتاب دُرر العقود الفریدة فی تراجم الأعیان المفیدة، تحقیق عدنان درویش و محمد مصری (دمشق،

شریف ادریسی و اهمیت گزارش وی درباره بحرین قدیم

در میان گزارش های جغرافی دانها درباره بحرین قدیم، گزارشی که شریف ادریسی آورده از جهاتی قابل تامل است. متأسفانه درباره منابع مورد استفاده ادریسی تحقیقی صورت نگرفته، اما مشخص است که وی باید اطلاعات خود را از منابع مختلفی اخذ کرده باشد. گزارش ادریسی درباره بحرین قدیم، نخست با سخن از احساء آغاز شده است. ادریسی احساء را شهری نزدیک بر کرانه خلیج فارسی به مقابله اوال معرفی کرده و آن را تحت سیطره قرامطه معرفی کرده است (وهي بلاد القرامطة)، سپس به معرفی قطیف و اهمیت آن و بیان فاصله جغرافیایی آن از شهر های اطراف آن پرداخته است.^۱

شریف ادریسی بار دیگر به شهر های مهم بحرین اشاره می کند (ومدن البحرين منها هجر وحمص والقطيف والأحساء وبيشة والزارة والخط...). گزارش شریف ادریسی درباره جزیره اوال و صید مروارید بخش با اهمیت مطالب اوست که باید از منبعی شفاهی یا مکتوب نقل شده باشد که مشتمل بر جزئیات صید مروارید است.^۲ شریف ادریسی در ضمن گزارش خود درباره اوال به امیر حاکم بر آنجا اشاره کرده و می نویسد:

«وفي هذه الجزيرة أمير قائم بنفسه وقد رضيه أهل الساحلين لعدله ومتانة دينه ولا يلي مكانه إذا مات إلا من هو مثله في العدل والقيام بالحق»^۳

به نظر می رسد که شریف ادریسی مطلب نخست خود درباره احساء و معرفی آن به عنوان بلاد قرامطه را باید از منبعی نقل کرده باشد که پیش از سقوط قرامطه یعنی سال ۴۶۷ تألیف

۱۹۹۵)، ج ۱، ص ۸۵ در ضمن شرح حال ابراهیم بن ناصر بن جروان مالکی امیر احساء متذکر شده است: «...وجميع أهل الأحساء والقطيف والبحرين وتارون رفضة...». پس از سیطره یافتن عثمانی ها بر بحرین قدیم و در شدت بیشتری یافت و اهل سنت در بحرین قدیم راه یافتند. بنگرید به: عبدالخالق جنبی، تاریخ الشیع لأهل البيت في إقليم البحرين القديم، ص ۶۰۴-۶۱۱، ۶۳۹.

۱ محمد بن عبدالله مشهور به شریف ادریسی، کتاب نزهة المشتاق في اختراق الآفاق (بیروت: عالم الکتب، ۱۹۸۹/۱۴۰۹)، ج ۱، ص ۳۸۶.

۲ شریف ادریسی، کتاب نزهة المشتاق، ج ۱، ص ۳۸۶-۳۹۱. درباره اهمیت صید مروارید در اقتصاد بحرین قدیم بنگرید به: عبدالخالق جنبی، «اللؤلؤة ورمزيتها للخلود عند سكان الخليج»، همو، بحوث تاريخية وجغرافية ذات علاقة بشرق الجزيرة العربية (بیروت: دار المحجة البيضاء، ۲۰۱۵/۱۴۳۶)، ص ۲۳۵-۲۸۳.

۳ شریف ادریسی، کتاب نزهة المشتاق، ج ۱، ص ۳۸۷.

شده باشد، اما عبارت اخیر دربارهٔ امیر اوایل دلالت بر این دارد که منبع ادریسی در این بخش از کتابش، گزارش شفاهی یا منبعی مکتوب پس از سقوط قرامطه بحرین است. تعبیر «متانة دینه» نشان از این دارد که امیر مورد اشاره بر مذهب قرامطه نیست. ادامهٔ گزارش که به جانشین شدن فردی همشان امیر در صورت مرگش اشاره می‌کند، به نظر می‌رسد که تلمیحی به خاندان عیونین داشته باشد و گزارش اخیر باید به امیر عیونی حاکم بر اوایل اشاره داشته باشد.^۱

شواهد نسخه‌شناسی در باب تشیع در بحرین قدیم

در کنار شواهد ذکر شده، اطلاعات گاه اندک اما مهمی در خصوص تشیع در بحرین قدیم، در انجامهٔ برخی آثار کتابت شده در این منطقه وجود دارد. به عنوان مثال نسخه ای از کتاب الدروس الشرعية شهید اول به شمارهٔ ۷۶۴۷ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی موجود است که در جایی به نام مسجد جویدی کتابت شده و کاتب در انجامهٔ نسخه خود را چنین معرفی کرده است:

«...و كان الفراغ من تسويد بياضه عصر الخميس آخر شهر رمضان اثنین وستین وتسعمائة هجرية بمسجد الجويدي كتب من اوله الى آخره ... تمت بعون الله على يد اقل عباد الله واحوجهم الى رحمة ربه الغني غريق بحر الذنوب والخطايا لنفسه على عجلة مع اشتغال البال محمد بن الشيخ حسن بن علي الاحسائي مولداً ومنشأً والأولى اصلاً من آل بن العاقل من القرية والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين آمين آمين رب العالمين وسلم كثيراً برحمتك يا ارحم الراحمين.»

۱ اهمیت گزارش شریف ادریسی را استاد عبدالخالق جنبی مورد بررسی قرار داده و آن را اشاره ای به ابوبهلول عیدی، یا فضل بن عبدالله بن علی عیونی و ابوسنان محمد بن فضل بن عبدالله بن علی عیونی دانسته است («مسجد الخمیس أو الجامع ذو المنارتین بجزیرهٔ أوایل: دراسة تاریخیة تحلیلیة نشأته و بناءه وأسمائه»، ص ۴۴۷-۴۵۲). نظر من بر این است که گزارش متنی مکتوب در دوران امارت ابوسنان محمد بن فضل بن عبدالله عیونی است و گفتهٔ نویسندهٔ آن در اشاره به امراء عیونی «و لا یلی مکانه اذا مات إلا من هو مثله» به این مطلب اشاره دارد. جنبی به درستی اشاره کرده که عبارت های فرد گزارش دهنده دربارهٔ مقر حکومتی جزیرهٔ اوایل در این عبارت «و جزیرهٔ اوایل، جزیرهٔ حسنة بها مدینة کبیرة تسمى البحرین وهي عامرة... وفيها عیون ماء کثیرة... منها عین تسمى عین بوزیدان ومنها عین مریلغة ومنها عین عذار وكلها فی وسط البلد...» (کتاب نزهة المشتاق، ج ۱، ص ۳۸۷). چشمه های مورد اشارهٔ شریف ادریسی با همان نامها اکنون در وسط بلاد القدیمة بحرین موجود است. شریف ادریسی بار دیگر به بلاد القدیمة اشاره کرده و از وجود مسجد جامع در آنجا سخن گفته است که مراد وی از جامع همین مسجد ذو منارتین یا مسجد خمیس است (... و یقربها جزیرهٔ اوایل و بها أيضاً مدینة ولها جامع وفيها أسواق صالحة...). کتاب نزهة المشتاق، ج ۱، ص ۴۱۱.

کاتب در دو طرف انجامه اشعاری نیز نوشته است. در سمت راست:

«يبقى الكتاب وتفننى الكاتبون له وفاعل الخير في الفردوس محبوراً
.....يا هذا وكن حذراً من الكتاب الذي يلقاه مسطوراً»

و در سمت چپ:

«يبقى الكتاب و يفنى يد كاتبه كم حل دار البلى من كف خطاط
و كم اباد صروف الدهر من رجل قد كان للعلم جماعاً و محتاطاً»

کاتب در انجامه به صراحت تصریح دارد که کتاب را برای استفاده خود کتابت کرده و اساساً کتابی چون الدروس الشرعية کتابی است که تنها به کار فردی متبحر در فقه می آید و این خود نشانگر آن است که کاتب فردی عالم است. اشاره مهم کاتب به مسجد جویدی با توجه به نبود هیچ اثر تاریخ نگاری در خصوص احساء و قطیف در ادوار گذشته، بسیار مهم است.^۱ دوستان قطیفی در تکمیل اطلاعات آمده در خصوص مطالب آمده در نسخه اخیر تذکراتی برای بنده دادند. در القاره مسجدی به نام مسجد النیدی وجود دارد که دستکم از حیث نوشتاری با نام مسجد الجویدی یا الحویدی تشابه بسیار دارد. در خصوص مکان قریه دوست گرامی الفیصل متذکر شدند که: «توجد منطقتان في البحرين تعرفان باسم القرية، مع الاختلاف في الضبط، إحداهما في جزيرة سترة والأخرى قرب الجنبية. القرية بكسر القاف وسكون الراء وفتح الياء في جزيرة سترة والقرية بضم القاف وفتح الراء وتشديد الياء مع الفتح مصغر القرية (بفتح القاف وسكون الراء) منطقة قرب الجنبية». که با توجه به آنکه کاتب ضمه بر روی حرف قاف نهاده مرادش مکان نزدیک جنبیه است.^۲

۱ همین مشکل در بحث از تاریخ تشیع در مدینه نیز وجود دارد. دانسته است که شیعیان در شهر مدینه در قرن هفتم و تا میانه قرن هشتم اکثریت را تشکیل می داده اند تمام امور شهر در اختیار آنها بوده است. در اوایل قرن هشتم ممالیک با تلاش های مختلفی توانستند تشیع در مدینه را به حاشیه برانند. گزارش هایی را عبدالله بن محمد مشهور به ابن فرحون (متوفی ۷۶۹) که خود شاهد ماجرا بوده، در کتاب نصیحة المشاور و تسلیة المجاور آورده است. بر اساس اشارات ابن فرحون می توان دریافت که به دلیل شدت فشارها، خاندان های شیعی چون آل مهنا که عهده دار امارت شهر بودند، به همراه دیگر خاندان های شیعی مدینه، مجبور به تقیه شده و تظاهر به تسنن می کرده اند. ممالیک در انجام کار خود در برخورد با تشیع امامی در مدینه و بهره گیری از فضای ضد شیعی پس از سقوط بغداد، موفق شدند.
۲ درباره مکان های مشهور به قریه بنگرید به: عبدالخالق بن عبدالجلیل الجنیبی، تاریخ التشیع لأهل البيت في إقليم البحرين القديم، ص ۱۸۸-۱۹۰.





خاندان عاقل نیز اكنون در روستای عالی زندگی می کنند. مكان مسجد جویدی احتمالاً
جای ما بین تیمیه و رمیلة است (هذه الوثيقة المخطوطة... كشفت لنا عن شخصية اصلها
بحراني انتقلت الى الاحساء في منتصف القرن العاشر الهجري، ونسخت بعض الكتب
وكشف لنا عن وجود مسجد الجويدي ويتوقع وجوده ما بين بلدة التيمية وبلدة الرميلة
بالاحساء وكشفت لنا انه من اسرة آل عاقل، من بلدة القُرية بجزيرة البحرين، اوال وكذلك
ان اوال في منتصف القرن العاشر تطلق على جزيرة البحرين الحالية). دوست گرامی احمد
البدري الاحسائي به تفصيل بيشرت در خصوص نسخه اخير متذكر شدند:

«..ناسخ الوثيقة هو الشيخ محمد بن الشيخ حسن بن علي الأوالي الأحسائي، من قرية
الرميلة كما نسب نفسه لها في بعض النسخ المخطوطة، له ذكر وترجمة في بعض المصادر ومنها
أعلام هجر، هاجر إلى منطقة جبل عامل وتلمذ بها على يد بعض علمائها، نسخ عدد من
الكتب العلمية وذكر في بعض المصادر بإسم محمد بن الشيخ حسن وبعضها محمد بن الشيخ
حسين ويبدو أن الأصح محمد بن الشيخ حسن كما هو مكتوب بخطه في الوثيقة المعروضة،
أما بالنسبة لمسجد الجويدي فإن صح أنه في الأحساء، هو الإحتمال الأرجح كون الناسخ
أحسائي، فالأقرب أنه بقرية الرميلة بلدة الناسخ ولا أرى سبب إقحام قرية التيمية بالموضوع
ولو كان بقرية أخرى غير قرينته فمن المفترض ذكرها للتوضيح أنه خارج بلد الناسخ».

استاد گرامی عبدالخالق الجبني نیز متذكر شدند: «بخصوص ورقة ... التي ورد فيها
مسجد الجويدي ... يبدو أن هذا المسجد منسوب إلى شخص اسمه جويد، ويوجد عائلة
أحسائية عريقة يقال لهم آل جويد، فلعل هذا المسجد له علاقة بمجدهم جويد أو أحد
أولاده والله اعلم». دوست ديگری متذكر شده كه: «عائلة آل جويد موجودة ايضاً في
القارة ومنها القاري الحسيني المعروف الملا جويد، لكن حسب معرفتي المتواضعة لا
يوجد مسجد الجويدي في القارة» يا آنكه: «متوقع ان المسجد موجود في بلدة الصبايخ لان
العائلة موجودة هناك».^١

١ درباره قُريه همچنين بنگريد به: عبدالخالق بن عبدالجليل الجبني، تاريخ التشيع لأهل البيت في إقليم البحرين

از دیگر مساجد کهن احساء که نامی از آن در انجنامه نسخه ای خطی آمده می باید به مسجد سلیم اشاره کرد. در کتابخانه مجلس رساله سوم (برگ های ۴۱ پ-۹۲ ر) در ضمن مجموعه ۶۴۵۳، نسخه ظاهراً منحصر به فرد کتاب السر السرائر فی الفلک الدائر از ابوالحسن علی بن ماجد بن علی حسینی عریضی اوائلی موجود است که جد خاندان ابن ماجد در قرن نهم است. در صفحه عنوان رساله اخیر در معرفی اسم کتاب و مؤلف آمده است:

«کتاب السر السرائر فی الفلک الدائر تألیف الإمام العلامة الفاضل الكامل الورع التقی النقی المحقق المدقق، بقیة السف والمودع الخلف، زین الدنیا والدین ابی الحسن علی بن ماجد بن علی الحسینی العریضی الأوائلی محدداً ومنشاء غفر الله له ولوالدیه انه غفور رحیم وصنفها وهو یومئذ بالبلدة المعمورة الاحساء حماها الله تعالی من الأسواء بمحمد وآله الطاهرین وصلى الله على محمد وآله وسلم تسليماً كثيراً».

در انجنامه نسخه نیز کاتب عبارت آمده در نسخه اصل را چنین نقل کرده است:

«هذه الرسالة تصنيف السيد علي بن ماجد بن علي السيد العريضي الحسيني الأوائلی محدداً ومنشاء وهو یومئذ فی الاحساء بالمسجد الجامع اعني مسجد سلیم عمره الله ببقائه انه علی کل شیء قدیر». مسجد سلیم اکنون در شهر قاره احساء باقی است و به نام جامع سلیم مشهور است. کاتب نسخه نیز شخصی است به نام احمد بن عبدالله بن علی بن سیف صیمری که در روز چهارشنبه ۲۱ رجب ۹۹۱ از کتابت رساله سید ماجد فراغت حاصل کرده است.^۱ دوست گرامی احمد البدر نیز در یادداشتی در خصوص مسجد سلیم متذکر شدند:

«ذكر الباحث جواد الرمضان في الجزء الأول من كتابه اعلام الاحساء أن الشيخ سلیم بن حسن المدني قدم من المدينة المنورة الى الاحساء في بداية القرن التاسع الهجري وسكن

القديم (بيروت: دار المحجة البيضاء، ۲۰۱۵/۱۴۳۶)، ص ۷۶.

۱ برای گزارشی از نسخه و کتابت دیگر بخش های آن بنگرید به: سید جعفر حسینی اشکوری، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران، ۱۳۸۹ش)، ج ۲۰، ص ۳۲-۳۶. دوست گرامی علی باقر موسی به تفصیل درباره خاندان ابن ماجه بر اساس همین نسخه ها در مقاله ای بحث کرده است. بنگرید به: السید علی باقر الموسی، «السید ماجد البحرانی: السیرة والمسیرة»، لؤلؤة البحرین، العدد الثانی، السنة الأولى رجب ۱۴۳۷/ابریل ۲۰۱۶، ص ۹-۳۹؛ همو، «السید ماجد البحرانی»، الساحل، العدد التاسع والعشرون، السنة العاشرة، ربيع ۲۰۱۶، ص ۱۷۳-۱۹۵. درباره مسجد سلیم که اکنون به نام مسجد سلیم بن قیس هلالی شهرت یافته بنگرید به: احمد العیثان، ماضي القارة وحاضرها (بيروت: دار المحجة البيضاء، ۲۰۱۴)، ج ۱، ص ۱۹۶-۱۹۷. از دوست عزیزم آقای مرعی الشخص برای معرفی منبع اخیر ممنون هستم.

بلدة الكوارج التي تمثل اليوم القسم الجنوبي لقرية القارة والتي يرى المؤرخ عبدالحالق الجنبی انها قامت على انقاض مدينة هجر التاريخية، وقد اسس الشيخ سليم بها مسجداً عرف بإسمه الى اليوم. وفي سنة ٨٤٥ فرغ السيد ابوالحسن علي بن ماجد بن علي البحراي من تأليف كتاب السر السرائر في الفلك الدائر بهذا المسجد. وقد اندثرت بلدة الموارج في القرن الثالث عشر الهجري، وعندما عاد العلامة الشيخ محمد العيثان الأحسائي من العراق الى الأحساء سنة ١٣٠٩ قام بالعديد من الأعمال ومنها اعادة اعمار المساجد المتهدمة بقرية القارة وبلدة الكوارج المندثرة والتي بقيت اساس منازلها ومساجدها، ومن المساجد التي رفع اساس جدرانها بنائها مسجد سليم الذي بقي بدون اقامة الصلاة عدی من بعض الفلاحين القريبة مزارعهم منه. وقد اخبرني المرحوم الحاج عيسى الجابر المتوفى قبل اكثر من ١٠ سنوات وكان طاعناً في السن ان المرجع الشيخ موسى ابوخمسين المتوفى سنة ١٣٥٣ زار القارة واقامت له وليمة كبيرة قرب مسجد سليم وصلی بالناس جماعة في هذا المسجد. والبناء الحالي للمسجد تم تجديده سنة ١٤٠٧ للهجرة المصادف ١٩٨٧م؛ احمد البدر.^١

شناخت خاندان های شیعه بر پایه اطلاعات نسخه شناسی

نمونه دیگری از خاندان های شیعی مهم در اوایل بخشی از بحرین قدیم که مشتمل بر سه بخش احساء/ هجر؛ قطیف / خط و اوایل بوده، خاندان آل قارون است که سوای مشجرات موجود در دست افراد خاندان مذکور، درباره اعقاب و برخی از رجال این خانواده در قرن دهم هجری، اساس دانسته های ما سوای اطلاعات خانوادگی آل قارون، نسخه های خطی است که برخی از افراد این خاندان کتابت کرده اند.

١ دوست گرامی محمد علی الحرز نیز در ضمن مقاله خود با عنوان «الوقف علی المساجد وطلاب العلم في الأحساء»، الساحل، العدد السادس عشر، السنة الرابعة، خريف ٢٠١٠، ص ١٠ در اشاره ای به مسجد سليم نوشته اند: «...وقف مسجد الشيخ سليم بن حسن بن قطان القحطاني والشيخ سليم أصله من المدينة المنورة، سكن الأحساء وتوفي بها حدود سنة ٨٥٠ هـ، وهو الجد الأعلى لأسرة القطن المعروفة في الأحساء، توطن قرية الكوارج القديمة التي تقع قرب بلد القارة، وله فيها مسجد معروف إلى اليوم بمسجد الشيخ سليم وقد جدد بناؤها عدة مرات، وقد أوقف على مسجده مزرعة قرب موقع الكوارج تسمى المحاجر وقد جعلها على عمارة المسجد وتوفير لوازمه». برای اطلاع یابی از مساجد کهن در شرق شبه جزیره بنگرید به:

G. R. D. King, "Notes on Some Mosques in Eastern and Western Saudi Arabia," Bulletin of the School of Oriental and African Studies, Vol.43, No. 1980) 2), pp. 276-251.

در قرن دهم از عالمان این خاندان نام سه برادر بر اساس نسخه هایی که کتابت کرده اند دانسته است، البته نامشان نیز در مشجرات خانواده نیز ثبت شده است. مشهورترین فرد این خانواده در قرن دهم، سید علی بن سلیمان بن علی بن ناصر بن سلیمان بن محمد بن حسین قارونی حسینی موسوی بحرانی است. وی نسخه ای از کتاب الروضة البهية شهید ثانی کتابت کرده که از دوره دو جلدی آن تنها مجلد دوم به شماره ۶۶۷۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. در نسخه اخیر نام وی علی بن سلیمان بن علی بن ناصر حسینی موسوی اوالی توبلی آمده است. کتابت نسخه در شب پانزدهم جمادی الثانی ۹۷۱ در مشهد الرضا و در مدرسه شاروخیه (فهرست نگار محترم شاروخیه خوانده اند) یا همان مدرسه مشهور به بالا سر صورت گرفته است. نسخه بعدها در تملک شخصی به نام عبدالکریم بن عبدالوکیل و عبدالوهاب حسینی در ۱۱۱۴ بوده و وقف بر طلاب شهر یزد شده است.^۱

خاندان آل قارون از خاندان های عریق بحرین است و در کتاب منتظم الدین شرح حال سه برادر آمده، جز آنکه نویسنده به دلیل در دسترس نداشتن فهرست آستان قدس رضوی و اکتفا به مطالب نقل شده از آن در الذریعه، متوجه ارتباط میان سید هاشم بن سلیمان بن علی حسینی با دو تن دیگر یعنی سید علی بن سلیمان بن علی حسینی و سید ناصر بن سلیمان بن علی حسینی نشده است.^۲ اطلاع دیگر ما درباره علی بن سلیمان، انتهائی است که وی در پایان نسخه ای از تعریب الکبری که خزام بن ابراهیم اوالی در ۹۶۳ کتابت کرده، نوشته و به شماره ۳۷۰۹ در کتابخانه آیت الله مرعشی موجود است. برادر وی یعنی سید هاشم بن سلیمان بن علی حسینی بحرانی نیز کتابت نسخه ای از کتاب البیان شهید اول را در دوم ذیقعده ۹۶۷ به پایان رسانده که اکنون به شماره ۲۲۵۵ در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. فرد دیگر این خانواده و برادر سوم نیز سید ناصر بن سلیمان بن علی قارونی حسینی بحرانی است که به علت شهرت جدشان سید علی بن ناصر بن سلیمان قارونی زاهد، به خاندان آل قارونی

۱ درباره مدرسه بالاسر یا شاهروخیه بنگرید به: محمود پسندیده، حوزه علمیه خراسان: مدارس علمیه مشهد (مشهد، ۱۳۸۵ش)، ج ۱، ص ۸۸-۱۰۲.

۲ بنگرید به: منتظم الدین، ج ۳، ص ۱۴۵-۱۴۶، ۳۴۲-۳۴۵ و ۳۸۵-۳۸۶. از حجت الاسلام والمسلمین السید محمد حسن الموسوی آل العلامة الفقیه السید علی القارون الزاهد البحرانی که این مطالب را به بنده متذکر شدند، بی نهایت سپاس دارم.

شهرت یافته‌اند و بر اساس اطلاعاتی که از شرح حال او داریم، باید کوچکترین فرد میان این سه برادر باشد که بر خلاف دو برادر دیگر در کتابهای شرح حال و تراجم، نامی از او ذکر شده است. توجه به مطالب مندرجه در نسخه‌های خطی، می‌تواند به شناسایی چنین خاندان‌های علمی کمک کند و برخی خطاهای ناشی از تشابهات نام‌ها را برطرف کند.^۱

* * *

تصحیح نامی در کتاب الفهرست ابن ندیم

آثار عبدان در کتاب الفهرست

ابن ندیم در اشاره به آثار عبدان متذکر این مطلب شده که وی در میان داعیان و بزرگان اسماعیلی بیشترین آثار تألیفی را دارد که عموماً آثاری است منسوب به او. با این حال ابن ندیم در اشاره به تألیفات که یا شهرت بیشتری در انتساب به عبدان داشته‌اند یا احتمال تألیف آنها توسط وی بیشتر بوده، نوشته است:

«ولعبدان فهرست یحتوی علی ما صنفه من الکتب فمن ذلک: کتاب الرحا والدولاب، کتاب الحدود والإسناد، کتاب اللامع، کتاب الزاهر، کتاب الميدان. ومن کتبه الکبار: کتاب النیران، کتاب الملاحم، کتاب المقصد، کتاب ... فهذه الکتب بلغة، هي الموجودة والمتداولة وباقی ما فی الفهرست فقلّ ما رأیناه أو عرفناه إنساناً أنه رأه».^۲

اسامی کتابهای عبدان که در آغاز آمده برگرفته از فهرستی بوده که در آن نام شماری از آثار عبدان ذکر شده است. ابن ندیم درباره این فهرست که دقیقاً چه بوده، سخنی نگفته است، اما

۱ به عنوان مثال مرحوم آقا بزرگ (الذریعة، ج ۳، ص ۱۷۴-۱۷۵) به نسخه البیان کتابت شده در آستان قدس رضوی به خط سید هاشم بحرانی با تاریخ کتابت ۹۶۷ اشاره کرده و او را با سید هاشم بحرانی متاخر (متوفی ۱۱۰۷) یکی دانسته و از همین رو ذکر تاریخ کتابت و یا نام کاتب در فهرست را ناشی از خطا دانسته است. همچنین بنگرید به: محمد علی بن احمد بن عباس التاجر البحرانی، منتظم الدرین فی تراجم علماء و ادباء الأخصاء و القطیف و البحرین، عنی بتحقیقه الشیخ ضیاء بدر آل سنبل (بیروت: مؤسسة طيبة لإحياء التراث، ۱۴۳۰)، ج ۳، ص ۳۸۵-۳۸۶.

۲ ابن ندیم، الفهرست، ج ۱، بخش دوم، ص ۶۷۱-۶۷۲. بخشی از شرح حال عبدان و آثار ناتمام بوده و ابن ندیم قصد تکمیل آن را داشته است. در سنت اسماعیلیه آثاری به عبدان نسبت داده شده که ابن ندیم به نام آنها اشاره نکرده، از جمله کتاب الابتداء که قاضی نعمان در رساله مذهبیه از آن یاد کرده و مطلبی نقل کرده است. بنگرید به: قاضی نعمان مغربی، «الرسالة المذهبية»، خمس رسائل اسماعيلية، تحقیق و تقدیم عارف تامر (سلمیه، ۱۹۵۶/۱۳۷۵)، ص ۴۱.

می توان دریافت که ابن ندیم آثاری را که از فهرست مذکور نقل کرده، خود ندیده است و از آن فهرست نیز تنها به ذکر چند کتاب بسنده کرده است. در ادامه شرح حال عبدان بار دیگر ابن ندیم به ذکر آثاری می پردازد که در آخر آن از آنها به عنوان آثاری موجود و در دسترس سخن گفته است. ابن ندیم در خصوص آثار دسته اخیر متذکر شده که تألیفاتی درباره افراد اسماعیلی بوده که هر کدام بعد از گذراندن سالهایی، می توانستند بر اساس زمان طی شده از پذیرش مذهب اسماعیلیه، آثار مذکور را مطالعه کنند.

ابن ندیم در ادامه فهرستی از برخی آثار متداول از سنت اخیر در میان اسماعیلیان که ظاهراً در میان قرمطیان بحرین متداول بوده، آورده است.^۱ در خصوص نام یک کتاب که ابن ندیم نخست از فهرست آثار عبدان نام آن را آورده و بار دیگر در جمله کتابهای مشهور در سنت بلاغ نویسی اسماعیلی از آن یاد کرده، یعنی: کتاب الميدان و کتاب النیران؛ به نظر می رسد که باید تصحیفی رخ داده باشد و نام کتاب باید در اصل کتاب المیزان باشد.^۲

ابویزید نکاری در منابع امامیه

درباره قیام ابویزید نکاری که میان سالهای ۳۳۰ تا ۳۳۶ به طول انجامید و حکومت فاطمیان در افریقیه را به زحمت فراوان بر انداخته بود، مطالعاتی صورت گرفته از جمله مقاله عالمانه احسان عباس.^۳ ابویزید از قبله بنی یفرن بوده که نام اخیر در الفهرست به یقین تصحیح شده

۱ برخلاف فاطمیان که دانسته است خود را ملتزم به شریعت دانسته و حتی سنت فقهی در میان آنها وجود داشته که تبلورش در آثار مختلف قاضی نعمان قابل مشاهده است؛ اسماعیلیان قرمطی متشرع نبوده اند. با این حال در سنت ردیه نویسی بر اسماعیلیه به عمد یا غیر عمد این مطلب نادیده گرفته شده و اسماعیلیان فاطمی و قرمطی هر دو به اباحی گری و عدم التزام به شرع متهم شده اند.

۲ این مطلب را مادلونگ متذکر شده است. بنگرید به:

Wilferd Madelung, "The Fatimids and the Qarmāṭīs of Baḥrayn", *Mediaeval Isma'ili History and Thought*, ed., F. Daftary (Cambridge, 1996), p. 55, no. 27.

شهاب الدین ابوفراس مینقی (متوفی ۸۸۳) در کتاب مطالع الشمسوس فی معرفة النفوس (چاپ شده در ضمن اربع رسائل اسماعیلیه، تحقیق عارف تامر (بیروت، ۱۹۸۷)، ص ۲۹ شرحی از برخی تعابیر و اصطلاحات متداول در سنت اسماعیلیه آورده و در آخر متذکر شده که مطالب مذکور در اصل برگرفته از کتاب الابتداء جابر بن حیان و کتاب المیزان عبدان است (هذا ما ذکره لنا ویشیرنا به جابر بن حیان فی کتاب الابتداء وعبدان فی کتاب المیزان ...). با توصیفی که ابن ندیم درباره کتاب المیزان آورده و مطالبی که مینقی از آن نقل کرده ظاهراً می توان اطمینان یافت که آنچه ابن ندیم در اشاره به کتاب المیزان عبدان در خصوص اثری در سنت بلاغ نویسی بوده، با مطالبی که مینقی آورده، یکی باشد. هر چند این به معنی پذیرش اصالت کتاب المیزان به عنوان تألیفی توسط عبدان نیست.

۳ بنگرید به: احسان عباس، «مصادر ثورة أبي يزيد مخلد بن كيداد»، همو، بحوث ودراسات في الأدب والتاريخ (بیروت: دار الغرب الاسلامی، ۲۰۰۰)، ج ۲، ص ۶۱۱-۶۳۰. برای تفصیل احوال ابویزید نکاری مشهور به



است. عالم و محدث امامی محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبة اشاره ای به ابویزید نکاری که از او به ابویزید اموی یاد کرده، دارد و از تداوم قیام وی در مغرب سخن گفته که نشان می دهد وی کتاب الغیبة را پیش از ۳۳۶ و بعد از ۳۳۰ به رشته تحریر درآورده و زمان نگارش کتاب در روزگار خلافت القائم بامر الله فاطمی (متوفی ۳۳۴) یا فرزندش المنصور اسماعیل بوده است. تعیین این فاصله زمانی برای نگارش کتاب الغیبة نعمانی بر اساس اشاره وی به قیام ابویزید نکاری است.

در میان منابع امامیه، نعمانی در کتاب الغیبة خود اشاره ای به ابویزید نکاری نموده و در ضمن عبارتی تند در تمسخر فاطمیان مصر - ضمن اشاره به شکوه و جلال دربار فاطمیان - به قیام ابویزید و ناتوانی آنها در سرکوبی او اشاره کرده و نوشته است:

«فتأملوا بعد هذا ما يدعيه المبطلون ... أن الذي وصفه ... هو صاحبهم ومن الذي يدعون له فإنه هو في أربعمئة ألف عنان وأن في داره أربعة الآلف خادم رومي وصقالبي ... وهو في هذه العدة العظيمة يناقفه أبویزید الأموي، فمرة يظهر عليه ويهزمه ومرة يظهر هو على أبي يزيد...»^۱

با توجه به تاریخ قیام ابویزید نکاری که در سال ۳۳۰ بوده زمان شروع تألیف کتاب الغیبة نعمانی بعد از این سال است و از آنجایی که عبارت نعمانی دلالت بر ادامه شورش ابویزید نکاری دارد می توان گفت که نعمانی تألیف کتاب الغیبة را پیش از ۳۳۶ که قیام ابویزید نکاری سرکوب شد، به پایان برده است.

لزوم توجه به مسئله داستان پردازی در تاریخ نگاری

نمونه بارز از مسئله اخیر شکل گیری تشیع و جریان های معارض در دوره عثمان، در مکتوبات داستانی سیف بن عمر تمیمی است که روایتی نه بر اساس واقع رخ داده، که گزارش

۱ ابویزید اموی و صاحب حمار بنگرید به: تقی الدین احمد مقریزی، اتعاظ الخنفاء بأخبار الأئمة الفاطميين الخلفاء، تحقیق جمال الدین الشیال (قاهره، ۱۹۹۶/۱۴۱۶)، ج ۱، ص ۷۵-۸۷.
۱ بنگرید به: محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبة، تحقیق فارس حسون کریم (قم، انوار الهدی، ۱۴۲۲)، ص ۲۵۳.

و تصویری خیال پردازانه و بر اساس روایت های متداول در میان محافل عثمانی عراق بر اساس سنت قصاص قرن اول و دوران سرکوب شیعه است. جریان های حاکم همواره در صدد هستند تا تصویری از مخالفین خود ارائه دهند که بر اساس آن مشروعیت سرکوب و یا آزار و محدود کردن آنها را توجیه کند، که نیاز این هدف نشان دادن غیر مشروع بودن جریان معارض است که برای چنین کاری باید پرونده سازی علیه جریان های مذکور ساخته و پرداخته می شده است. روایت ها و گزارش های از این دست، با رسمیت یافتن مانند نقل شدن توسط مؤلفی از ادوار بعدی، که کتابش به متنی مرجع در حوزه خود تلقی می شده، رسمیت می یافت و بخشی از حافظه جمعی و میراث مکتوب تاریخی را تشکیل می داده است؛ طبعاً داشتن کارکرد های چندگانه چنین روایت هایی، مانند تداوم تلقی غیر مشروع از گروه های مورد بحث که همچنان جریانی حاشیه ای یا معارض بوده اند، به حفظ روایت تاریخی داستانی و تداوم آن در سنت تاریخ نگاری کمک می کرده است. تبدیل شدن روایت دلخواسته به جزئی از حافظه جمعی، گام دوم در رسمیت یافتن گزارش های دلخواسته یا واقع برساخته است، که در سنت اسلامی موارد فراوانی از آن را می توان نام برد، که بیشتر داشتن کارکردهای کلامی به تداوم گزارش های واقع برساخته کمک کرده است. متن های مختلفی به شکل روایت داستانی، از حوادث تاریخی عموماً با اهداف جدلی در سنت شیعی شناخته شده است؛ سنتی که در میان قدمای شیعه رواج داشته و چند متن کهن از اواخر عصر اموی از آنها در اختیار داریم. در ادوار بعدی سنت نگارش متن های داستانی - جدلی به پیدایش متنی به عنوان رساله یوحنا ذمی/ یوحنا نیه که دو تحریر فارسی و عربی از آن در دست است؛^۱ کما

۱ برای نسخه های آن بنگرید به: مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا) (تهران، ۱۳۹۳ش)، ج ۳۴، ص ۹۲۶-۹۳۱) و رساله حسینی، جزیره خضرا، ولایت نامه علی خان خاکی (برای متن رساله اخیر بنگرید به: علی خان خاکی، «ولایت نامه امیر المؤمنین علیه السلام»، تحقیق سید احمد حسینی اشکوری، میراث حدیث شیعه، به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی (قم، ۱۳۷۷ش)، دفتر نهم، ص ۲۷۵-۳۰۳) و آثاری چون جامع الامثال ظاهراً از شخصی به نام محمد بن حاجی کامران استرآبادی که به نام مظفر الدین ابوالغازی سلطان امیر شمس الدین بن سلطان کمال الدین محمد از پادشاهان رستمدر (متوفی ۹۹۵) تألیف کرده و یا دو اثر دیگر شبیه به اثر اخیر به نام های مختصر الانساب و تاریخ ملوک عجم و اولاد ائمه معصومین (سه اثر اخیر در ضمن مجموعه ۵۸۳۷ دانشگاه تهران موجود است) منتهی شده است (برای گزارشی از سه اثر اخیر بنگرید به: محمد تقی دانش پژوه، فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران (تهران، ۱۳۵۷)، ج ۱۶، ص ۱۰۱-۱۰۳). از حیث ادبی نوعی تشابه ساختاری (Topoi) در میان آنها دیده می شود. از دیگر متن های رواج

اینکه در میان اهل سنت نیز گاه رساله ای با چنین منظوری تألیف شده که نمونه مهم آن رساله السقیفة ابو حیان توحیدی است، که همان زمان نگارش کتاب، وی به دلیل نسبت کذب داده به بزرگان صحابه در رساله اخیر، متهم بود و اسباب دردسر برایش شده بود.^۱

به واقع در سنت تاریخ نگاری اسلامی، الهیات سیاسی نقش مهمی در شکل گیری اخبار دارد و گروه های معارض با یکدیگر بخشی از توان خود را در شکل دهی و ارائه اخباری در مشروعیت خود و نفی مخالفان مصروف کرده اند، هر چند چنین گزارش هایی، یکسره خالی از اطلاعات تاریخی نیست، اما گزارش هایی از این دست، بیشتر نوع برداشت تاریخی جریان های سیاسی از روند رخداد حوادث و نوع تلقی آنها از آن را نشان می دهد. به عنوان مثال می توان به مکاتبات سیاسی نفس زکیه با هوادارانش اشاره کرد. علی بن بلال آملی که ظاهراً متن تعدادی از این نامه ها را در اختیار داشته، متن دو نامه را آورده است. متن نخست دعوت نامه عامی از نفس زکیه در دعوت به قیام است، اما متن دوم که برای خواص اصحاب و یارانش نوشته شده، مشتمل بر مواضع سیاسی و گزارش نفس زکیه از احداث قرن اول، خاصه مسئله جانشینی پیامبر است.^۲

در دوران بنی امیه و سرکوب شیعیان، جریان های هوادار امویان و گروه های مخالف شیعیان، خاصه عثمانی ها که بعدها بخش مهمی از میراث آنها در سنت اهل حدیث عراق

یافته در عصر صفویه به تقلید شاهنامه و با محتوای کاملاً شیعی، می توان به رستم نامه که داستان منظوم مسلمان شدن رستم به دست امام علی علیه السلام است اشاره کرد (رستم نامه به کوشش سجاد آیدنلو، ۱۳۸۷ش). حتی در راستای فعالیت های قصه خوانان عصر صفوی، برخی متن های شبه تاریخی چون عالم آرای شاه اسماعیل، عالم آرای صفوی (تألیف در ۱۰۸۶)، جهانگشای خاقان، یا عالم آرای شاه طهماسب؛ تألیف اسماعیل حسینی مرعشی تبریزی مشهور به میر ملایم بیگ پدید آمده است که در استفاده از آنها باید به ماهیت «شبه تاریخی» بودن آنها توجه کرد. درباره رساله حسنییه و اهمیت آن بنگرید به:

Yusuf nal, More Than Mere Polemic: The Adventure Of The Risalah-i Husniyah In The Safavid, Ottoman And Indian Lands, Master's Thesis, Bo aziçi University, 2016; Rosemary Stanfield-Johnson, "From One Thousand and One Nights to Safavid Iran: A Persian Tawaddud", Der Islam, 94 (2017), pp.191-158.

۱ ذهبی، از منبعی تألیف شده معاصر ابو حیان توحیدی به دشواری ها اخیر توحیدی، که مجبور به فرار و اقامت پنهانی او نیز شده، اشاره کرده است. بنگرید به: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۱۹-۱۲۰. ابن ابی الحدید (شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۷۱-۲۸۶) متن رساله السقیفة را آورده و در آخر آن متذکر شده که رساله از آن توحیدی است.

۲ بنگرید به: علی بن بلال آملی، تتمه مصابیح، چاپ شده به همراه المصابیح ابوالعباس حسنی، تحقیق عبدالله بن عبدالله بن احمد حوثی (صنعا، ۲۰۰۲/۱۴۲۲)، ص ۴۲۸-۴۳۴.

پذیرفته شد، تصویری از شیعیان در سنت قصاص خود پدید آوردند که بخشی از آن در جریان انتقال میراث شفاهی به مکتوب، اواخر قرن اول هجری و اوایل قرن دوم هجری توسط سیف بن عمر تمیمی در گزارش از برخی حوادث مهم قرن اول هجری در آثارش باقی مانده است. گرایش رسمی عموم خلفای اموی در خصومت با اهل بیت در اخبار تاریخی باقی مانده از آن عصر منعکس شده است. به عنوان مثال محمد بن مسلم بن شهاب زهری نقل می کند که شبی نزد ولید بن عبدالملک بوده است، ولید آیتی از قرآن ناظر به ماجرای افک را خوانده و در خصوص فرد یا افراد مورد خطاب در فراز آخر آیه، که به عذاب بزرگ الهی بشارت داده شده، از زهری پرسیده که آیا فرد مورد بحث، علی علیه السلام نیست؟! ^۱

در دوره متاخر اموی، خلفای اموی چندان پایبندی به شرع نشان نمی داده و به صورت علنی تجاهر به فسق می کرده اند. اخبار فراوانی که درباره ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان بن حکم نقل می شده بدان حد شهرت داشته که حتی مورخی دمشقی چون ابن عساکر آنها را در ضمن شرح حال ولید بن یزید نقل کرده است. ابن عساکر اخبار مربوط به هرزگی ولید بن یزید را به نقل از الجلیس الصالح قاضی معافی بن زکریا نقل کرده است. ^۲

کما اینکه روایات و اخبار تاریخی فراوانی از جریان عثمانیه، در خصوص منازعات دوران حضرت علی علیه السلام در سراسر سنت اسلامی باقی مانده و بخش اعظمی از آن توسط جریان عثمانیه و توسط برخی پیروان آنها از اهل حدیث در میراث مکتوب سه قرن اول هجری حفظ شده است. ^۳ شیوه متداول محدثان عثمانی در نقل مطالب علیه دشمنان خود، نقل مطالبی مؤید خود از زبان آنهاست. به عنوان مثال از بزرگان تابعی مخالف عثمانیه، عمرو بن شرحبیل (متوفی ۶۳) است که در جنگ صفین حضور داشته است. به دلیل دیدگاه های عمرو بن شرحبیل در مخالفت با عثمانیه و مشارکت او در نبرد صفین، اخباری به نقل از وی جعل کرده بودند که در آن عمرو رویایی از خود در دیدار از بهشت را بیان کرده بود و در آن از دیدار

۱ بنگرید به: سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۹۷.

۲ بنگرید به: ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۶۳، ص ۳۳۲-۳۳۴.

۳ ابن سعد، الطبقات الکبیر، تحقیق علی محمد عمر (قاہرہ، مکتبة الخانجی، ۲۰۰۱/۱۴۲۱)، ج ۳، ص ۲۴۴؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۶۲.



خود با عمار و برخی کشته شدگان همراه معاویه سخن گفته است. در پاسخ به پرسش عمرو که چگونه عمار و افراد کشته شده همراه معاویه در بهشت هستند، به او پاسخ داده شده بود که رحمت خداوند شامل حال آنها شده است. اخبار مذکور که در میان اهل حدیث تداول داشته، از یک سو ناظر به مباحث کلامی جاری در آن دوران در خصوص جنگ صفین و تلاش برای مشروعیت بخشی به امویان بوده است. از سوی دیگر به دلیل شهرت روایت نقل شده نبوی درباره عمار، که پیامبر به او بشارت داده بود بدست گروه باغی کشته خواهد شد،^۱ روایات های جعل شده از قول عمرو سعی دارد تا با طرح رحمت خداوند، دست آویزی برای امویان و هواداران آنها خاصه عثمانیه در دفاع از عقاید خودشان قرار دهد. مؤید گمان اخیر نقل رویای عمرو بن شرحبیل توسط ابن سعد در شرح حال عمار یاسر است. نمونه های فراوانی از اخبار تاریخی که جریان عثمانیه به چهره های مخالف خود نسبت داده و در آنها مؤیداتی برای خود به نقل از آنها بیان کرده اند، در دست است.

روایت سیف بن عمر از تشیع و شکل گیری آن اساسا در پی آن است که به توجیه رفتار حکومت در سرکوب شیعیان پردازد؛ حال این قصد سیف بوده یا خیر، اما خاستگاه روایت هایی که او تدوین کرده - نه لزوما جعل کرده باشد و محتمل است که وی دستکم بخشی از سنت های محافل عثمانی عراق را نیز منتقل کرده باشد-، گرایش های روشن عثمانی محافل قصاص عراق را نشان می دهد.^۲ در حالی که جریان هوادار عثمانیه که بخش اعظمی از آن بعدها به عنوان بخشی از اهل حدیث شهرت یافتند، به ممنوعیت سخن گفتن از حوادث صدر اسلام نظر داشتند و خواندن و کتابت چنین آثاری را منع می کردند، اما چون امکان حذف مقطع مورد بحث وجود نداشت، به سراغ متونی از میان تألیفات مورخان حوادث قرن اول یا به تعبیر آنها احداث رفتند که بیشترین نزدیکی را به آنها نشان می داد. از بخت سیف بن عمر،

۱ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۵۹.

۲ درباره سیف بن عمر و گرایش عثمانی او و لزوم توجه به وی به عنوان مورخی قصه پرداز که به جعل شخصیت و حوادث می پرداخته است، بنگرید به:

Wilferd Madelung, "Sayf b. 'Umar: Akhbārī and ideological fiction writer," *Le Shi'isme imamate quarante and après: Hommage à Etan Kohlberg*, eds. M. Ali Amir-Moezzi, M.M. Bar-Asher and S. Hopkins (Turnhout: Brepols, 2009), pp.337-325.

توجه طبری به کتابش و نقل بخش اعظمی از مطالب او توسط طبری، که آثارش به سرعت رسمیت حکومتی و اقبال عمومی در سنت مدرسی اهل سنت یافت، به رسمیت یافتن گزارش های او منجر شد، هر چند باید متذکر شد که طبری تنها مورخی نبوده که به آثار سیف توجه نشان داده و تقریباً گروه کثیری از مورخان اهل سنت در سده های میانه به آثار سیف توجه داشته و از آن نقل کرده اند، که از مشهورترین آنها می توان در کنار محمد بن جریر طبری (متوفی ۳۱۰) به ابن عساکر اشاره کرده که در تاریخ مدینه دمشق خود به کرات از سیف و آثارش خصوصاً در بخش شرح حال عثمان نقل قول کرده اند، چرا که روایت سیف بیشترین هماهنگی با نظام کلامی اهل سنت در مسئله گزارش تاریخی قتل عثمان دارد.^۱

به واقع یکی از مشکلات مورخان اهل سنت در گزارش احداث و فتن قرن اول هجری، مشکلات کلامی ناشی از نقل گزارش های تاریخی بوده و در برخی از آثار اهل حدیث اساساً خواندن کتابهای تاریخی ناظر به احداث و فتن قرن اول هجری، نهی شده است. تک نگاری های مورخان قرن اول و دوم عموماً مشتمل بر مطالب فراوانی بودند که با نظام کلامی شکل گرفته اهل سنت سازگاری نداشت که مورخان اهل حدیث قرن سوم به پالایش و حذف روایت های مذکور را وجهه همت خود قرار دادند.^۲ شکل دیگر پدید آوردن اخباری بود که در مسائل مورد بحث، تصویری معتدل تر یا حتی گاه متفاوت از مسئله ارایه می کرد. به عنوان مثال در میان محدثان شامی و بصری تا قرون سوم گرایش عثمانی تندی وجود داشت و نام شماری از آنها را می دانیم که در سبب امیر المؤمنین (ع) مصرّ بوده اند که نام بسیاری از آنها را احمد بن عبدالله عجللی در کتاب الثقا یا طبقات اهل البصرة و معرفة الرجال، آورده است.

۱ بنگرید به: طلال بن سعود دعجانی، موارد ابن عساکر فی تاریخ دمشق (مدینه، ۲۰۰۴/۱۴۲۵)، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۵. روایت کتاب سیف توسط ابن عساکر در برخی تحقیقات اخیر مورد توجه و بحث قرار گرفته است. بنگرید به: Qasim al-Samarrai, "A Reappraisal of Sayf ibn 'Umar as a Historian in the Light of the Discovery of his work Kitab al-Ridda wa al-Futuh," in: Essays in Honour of Ṣalāh al-Dīn al-Munajjid (London, 2002), pp. 57-531; M. E. Cameron, "Sayf at First: the Transmission of Sayf b. 'Umar in al-Ṭabarī and Ibn 'Asākir," in: J. E. Lindsay, ed., Ibn 'Asākir and Early Islamic History (Princeton, 2001), pp. 77-62. مقاله قاسم سامرائی - که خود متن نسخه یافت شده از کتاب سیف بن عمر را تحقیق و منتشر کرده- در جشن نامه صلاح الدین منجد منتشر شده که عنوان عربی جشن نامه منجد چنین است: مقالات و دراسات مهدها الی الدكتور صلاح الدین المنجد (لندن: مؤسسة الفرقان للتراث الإسلامی، ۲۰۰۲/۱۴۲۳)، ص ۵۳۱-۵۵۷. ۲ بنگرید به: علی بهرامیان، «اصحاب حدیث و مسأله تاریخ نیم سده اول هجری»، نامه پژوهش: فصلنامه تحقیقات فرهنگی، سال اول، شماره ۴ (بهار ۱۳۷۶ش)، ص ۳۳۱-۳۴۰.

دیدگاه اخیر از میانه قرن سوم به بعد و در پی پذیرش رسمی عقیده به تریع و اعتراف به حکومت علی علیه السلام به عنوان چهارمین فرد از خلفای راشدین، محدثان و رجالیان اهل سنت، در صد حذف اخبار مربوط به سب علی علیه السلام توسط برخی چهره‌های شاخص خود برآمده و گاه با ساخت اخباری از انکار نسبت مذکور و یا دستکم کنار نهادن آن توسط محدثان مذکور سخن گفته‌اند. از این افراد می‌توان به حرز مشرقی اشاره کرد که شرح حال مفصل او را خطیب بغدادی و ابن عساکر آورده‌اند که می‌توان نمونه‌ای بارز از تلاش رجالیان و محدثان اهل سنت در تطهیر او از عقیده به سب امیر المؤمنین (ع) را مشاهده کرد.^۱ مسئله اهمیت دیدگاه‌های کلامی عالمان قرون اولیه در تدوین آثار خود به نحو عام، موضوعی است که نیازمند تحقیق و پژوهش است؛ از باب نمونه باید به تحقیق محمد عبدالوهاب یوسفی یعنی کتاب *صورة عثمان و علی فی صحیحی البخاری و مسلم: قراءة فی الجذور والخصائص والدلالات* (بیروت: دار الطلیعة، ۲۰۰۹) اشاره کرد که با رویکرد به پیش فرض‌های کلامی عالمان متقدم نشان داده که چگونه بخاری و مسلم در نقل مطالب و فضائل علی علیه السلام در مقایسه با عثمان، تلاش در نوعی هم‌سازی و هم‌ترازی داشته‌اند.

روند مورد اشاره از خصلت‌های دوران تدوین و شکل‌گیری تاریخ‌نگاری اسلامی و تمیزات قرن اول و دوم هجری است، که اخبار و گزارش‌هایی بنا بر مصالح سیاسی و کلامی رواج می‌یافته و بعدها در روند عصر تدوین یعنی نیمه دوم قرن دوم و نیمه نخست قرن سوم هجری، بسیاری از اخبار مورد بحث که عموماً بخشی از حافظه تاریخی و جمعی مسلمانان را تشکیل می‌داد، با نقل در تواریخ رسمی، هویتی ثابت پیدا می‌کرده است. به عنوان مثال در اواخر نیمه قرن اول هجری و خصوصاً در نیمه دوم قرن اول، در توضیح برخی آیات قرآنی که در آنها اشاره شده که یاد و نام پیامبر در کتب آسمانی پیشین آمده، اخباری در تأیید مدعای مذکور رواج یافت.

۱ بنگرید به: خطیب بغدادی، تاریخ مدینه السلام، تحقیق بشار عواد معروف (بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۲۰۰۱/۱۴۲۲)، ج ۹، ص ۱۸۲-۱۸۹ و ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق (تحقیق علی شیری (بیروت، ۱۹۹۵/۱۴۱۵)، ج ۱۲، ص ۳۳۶-۳۵۴. همچنین بنگرید به: Miklos Muranyi, "From thiqa to Da'if in early Tabaqat-literature: an intertextual approach to 'ilm al-rijal" Jerusalem Studies In Arabic And Islam, 2008) 34), pp.344-335.



در کنار پردازش ادبی اخبار تاریخی، شخصیت پردازی نیز از خصوصیت های روند ادبی اخیر است که البته لزوماً به معنی جعل نام فرد یا افراد نیست، بلکه به دلیل شهرت داشتن برخی افراد، نام آنها بخشی از اخبار پدید آمده می شود و نقش آفرینی متناسب به تصور رایج از فرد به وی نسبت داده می شود. ورقة بن نوفل شخصیتی است که سوای بحث از هویت تاریخی او و وجود خارجی اش، تصویری از وی در حافظه مسلمانان قرن اول و دوم وجود داشته که امکان را به قصاص و راویان اخبار می داده تا از وی برای ساختن برخی اخبار تاریخی مدد بگیرند.^۱ شخصیت پردازی در گام نخست مبتنی بر سنتی شفاهی است که بعدها ممکن است صورت مکتوب هم پیدا کند، که در همین روند انتقال از شفاهی به مکتوب، امکان پردازش ادبی بیشتر هم می یابد. ابن عساکر (متوفی ۵۷۱) از شخصی به نام حنینا یکی از دوستان مسیح نام برده است. ابن عساکر مطلبی درباره او از کتاب وثیمة بن موسی بن فرات که دانسته است کتابی در باب المبتدأ داشته، نقل کرده است.^۲ داستان نقل شده صورتی از روایت متداول در سنت اسلامی در باب پولس است که در اصل باید برگرفته از روایت شفاهی در سنت یهودیان یا گروهی از جماعت های مسیحیان نخستین شام داشته باشد که پولس در آن تصویری منفی داشته است.^۳

گفته شد که در میان محدثان و قصاص قرن اول و دوم نقل اخباری دال بر ذکر نام پیامبر در متون اهل کتاب رواج یافته بود. در گام نخست برای نشان دادن ذکر نام پیامبر در عهدین، بی نیاز از تلاش برای مراجعه به متون اهل کتاب، و یا یافتن شواهد و دلالت هایی بر آن - گامی که در قرن سوم و چهارم در میان متکلمان عقل گرا بیشتر مورد توجه قرار گرفت - قصاص و اخباریان مسلمان به پردازش روایاتی پرداختند که در آنها گاه آیات ادعایی از متون مقدس اهل کتاب، به عنوان مدعای خود در ذکر نام پیامبر بیان می شد، و یا فردی که خود پیشتر از اهل

۱ برای اخبار مختلف درباره ورقة بن نوفل بنگرید به: ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری (بیروت، ۲۰۰۰/۱۴۲۱)، ج ۶۳، ص ۳-۲۸.

۲ تاریخ مدینة دمشق، دراسة و تحقیق علی شیری (دمشق، ۱۹۹۵/۱۴۱۵)، ج ۱۵، ص ۳۳۳-۳۳۴.

۳ برای بحث از تصویر پولس در سنت اسلامی بنگرید به: عبدالجبار بن احمد همدانی، تثبیت دلائل النبوة، حقه و قدم له عبدالکریم عثمان (بیروت، ۱۹۶۶/۱۳۸۶)، ج ۱، ص ۱۵۶، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۰؛ Gabriel Said Reynolds, A Muslim Theologian in the Sectarian Milieu. (Abd al-Jabbar and the Critique of Christian Origins) Leiden: Brill, 2004), pp.238-237, 113-107.



کتاب بوده، به بیان صفات کلی از پیامبر می پردازد و در آنها ادعا می شود که مطالب مذکور در عهدین موجود است. به عنوان مثال ابن سعد (متوفی ۲۳۰) بابی در کتاب طبقات خود با عنوان «ذکر صفة رسول الله صلی الله علیه وآله فی التوراة والانجیل» آورده که در آن دو دسته اخبار نقل کرده است. گروه اول، اخباری به نقل از برخی چهره های سرشناس یهودی مسلمان شده یعنی کعب الاحبار و عبدالله بن سلام است که با روایتی از زهری به نقل از یهودی ناشناس پایان می یابد. بخش دوم اخباری است از برخی محدثان مسلمان که مشهور به آشنایی با عهدین و متون اهل کتاب هستند. اما مشخص است که مطالب نقل شده اخیر نیز تصورات رایج مسلمانان است و ربطی به عهدین یا متون مقدس ندارد.^۱

اما به نظر می رسد که چنین مطالبی چندان جذابیتی نداشته و نیاز به ابداع ادبی اخباری داستانی ملموس تر بوده که گاه با خلق شخصیتی همراه می شده است. در میان محدثان مدینه که به تدوین اخبار سیره توجه فراوانی داشتند، در نیمه دوم قرن اول هجری اخباری از این دست، با نقش آفرینی ورقه بن نوفل رواج یافت. اخبار مذکور عموماً به عروة بن زبیر و سیره نگارانی چون ابن اسحاق و یونس بن بکیر منتهی می شود.^۲ در اخبار مذکور ویژگی های وجود دارد چون تأکید بر اطلاع ورقه بن نوفل از متون اهل کتاب که تصویر ارایه شده از متون اهل کتاب مطابق با تصورات نخستین مسلمانان از عهدین، مبهم و کلی است و تصویری ابتدایی از عهدین را در ذهنیت تاریخی مسلمانان نشان می دهد. روند ادبی پردازش اخبار - که خود نیازمند تحقیقی جداگانه ای است - اشکال مختلفی دارد و البته یکی از رایج ترین آنها «تکرار مضمون» است. انگیزه های جدلی، عامل بسیار مهمی در صورت بندی هویت تاریخی و شکل گیری حافظه جمعی است و نیازمند ادبیاتی است تا مخاطبان خود را اقناع کند. از سوی دیگر گروه

۱ بنگرید به: محمد بن سعد الزهری، کتاب الطبقات الکبیر، تحقیق علی محمد عمر (قاهره، ۲۰۰۱/۱۴۲۱)، ج ۱، ص ۳۰۹-۳۱۲.

۲ در برخی اخبار تاریخی اسم ورقه حذف شده و از برده ای نصرانی به نام عداس که اهل نینوا بوده، یاد شده که بعد از نزول وحی و پرس و جوی خدیجه از چند نفر از راهبان مسیحی، او نیز با تأیید پیامبر می پردازد و خدیجه پس از تلاش های خود، در نهایت به سراغ عموی مسن خود یعنی ورقه می رود و ورقه گفته های افراد پیشین را نقل می کند. گزارش اخیر تحریری دلکش تر و داستانی تر از ماجرا دارد و در ضمن آن پیامبر ازدواج خود با خدیجه را نتیجه نصیحت بحیرا راهب معرفی می کند. تحریر اخیر به وضوح باید در نیمه دوم قرن اول و رواج داستان بحیرا پدید آمده باشد. بنگرید به: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۳، ص ۱۷-۲۱.

های معارض با حکومت و نیاز حکومت به ارایه تصویری از مخالفان خود که شایسته سرکوب هستند، عوامل دیگری هستند که جریان ادبی اخیر را می تواند تقویت کند. گفته شده که در دوران بنی امیه، گروه های شیعه به معنی عام، از معارضین جدی حکومت بوده اند و طبیعی است که بنی امیه در مقام حاکمان جامعه برای سرکوب و رفتار های خود با شیعیان نیازمند آن هستند که رفتار خود را توجیه کرده و به اعمال خود مشروعیت بدهند. در چنین فضایی گروه های معارض با شیعه، خاصه در عراق و حجاز عثمانیه و بخشی از جریان اهل حدیث، خواسته حکومت در تصویر سازی از شیعیان را برعهده گرفته است. تمرکز اصلی جریان عثمانیه، تقلیل از شخصیت پیامبر اسلام (ص) و اهل بیت پیامبر، خاصه امیر المؤمنین (ع)، در گام نخست بوده است. شیعیان نیز به عنوان گام دوم مورد هدف آنها بوده است. سیف بن عمر یکی از موفق ترین شخصیت های گرایش عثمانی در تصویر سازی تاریخی از شیعیان به عنوان جریانی مستحق سرکوب و گروهی خارج از اسلام است. اکنون که نسخه ای کامل از کتاب او یافت شده، بهتر می توان در خصوص تصویر پردازی ادبی سیف بن عمر از شیعیان سخن گفت. کتاب سیف در میان اهل حدیث عراق شناخته شده و رایج بوده و حتی گاه مطالبی از آن نقل می کرده اند.

سیف بن عمر با بهره گیری از میراث پیش از خود، و گاه برخی تصورات رواج یافته از اهل کتاب در سنت اسلامی، در صدد نشان دادن اهل بدعت بودن شیعیان است. اهل بدعت بودن یعنی مشروعیت سرکوب آنها. سیف در انتخابی آگاهانه از ذهنیت تاریخی و حافظه جمعی مقبول عصر خود نیز بهره جسته است. گفته شده مسلمانان در دو قرن اول هجری بیشتر بر اساس تصورات ذهنی ساخته و پرداخته خود از اهل کتاب و میراث آنها سخن می گفتند و شناخت آنها مبتنی بر سنتی افواهی و تصورات ذهنی خود آنها گاه متأثر از آیات قرآن بوده است. روند ادبی الگو برداری از تکرار مضمون شهرت داشتن آن است.

سیف بن عمر برای نشان دادن نقش بدعتگزار بودن شیعیان در سنت اسلامی، از گزارش متداول عصرش درباره به انحراف کشیده شدن مسیحیت توسط پولس استفاده کرده است. ظاهراً باید گزارش اخیر درباره انحراف مسیحیت توسط پولس، ریشه در آشنایی مسلمانان با





برخی سنت های شفاهی و شاید مکتوب یهودیان در نقد مسیحیت باشد. در گزارش اخیر، پولس در تلاشی هوشمندانه با تظاهر به مسیحی شدن، باعث انشقاق و پیدایش گروه های مختلف در مسیحیت می شود. تصویر اخیر از پولس، صورتی متداول در سنت اسلامی بوده و کاملاً شناخته شده است.^۱ سیف که تحریری عراقی از روایت ماجرای پولس را در کتابش نقل کرده، پس از بیان آن، عبدالله بن سباء را شخصیت مشابه پولس در سنت اسلامی معرفی کرده و تفصیل ماجرای او را نقل می کند. در هر حال تأکید نگارنده بر این نکته است که مکتوبات تاریخی قرن اول و دوم را باید گاه میراث شکل گرفته در سنت ادبی، در تار و پود تلاش برای تصویر سازی های جریان های معارض از یکدیگر و مشروعیت بخشی به حذف آنها دید، و نباید تصور کرد که با گزارش هایی از واقع رخ داده روبرو هستیم.

نمونه ای دیگر از جایگزین شدن شایعات و تصویر دلخواسته به جای واقع رخ داده، گزارش های مورخان شامی در باب سقوط بغداد است، که تصویری جدلی و اساساً ضد شیعی را به جای واقع رخ داده، در آثار تاریخی خود ذکر کرده اند، که مطلب اخیر را دوست و استاد بزرگوار یوسف الهادی در کتاب إعادة كتابة التاريخ مورد بحث قرار داده اند و نشان داده اند که چگونه روایت واقع رخ داده مورخان عراقی از حادثه، در سنت تاریخ نگاری مورخان شامی، با اهداف جدلی به جایگزینی واقعیت دلخواسته از ماجرا تبدیل شده است. بررسی موضوع رسمیت یافتن گزارش های دلخواسته و مبتنی بر تصورات از واقع رخ داده، و جایگزین شدن به جای روایت اصلی، موضوعی است که نیازمند بررسی بیشتر است.

۱ در سنت تفسیر عالمان مسلمان عموماً در بحث از آیات مانده، ۱۴؛ توبه ۳۰ و صف ۱۴ به داستانی اشاره شده که در آن پولس شخصیتی است که باعث انحراف میان مسیحیان - مسئله ای در سه آیه مورد اشاره تنها به شکل آنکه مسیحیان بر طریق حق بودند تا در میانشان اختلاف افتاد و از حق دور شدند - مورد اشاره قرار گرفته است. داستان اخیر مبتنی بر روایتی است که ابن کلبی در تفسیر خود آورده است. برای بررسی کامل داستان بنگرید به: P. S. van Koningsveld, "Islamic Image of Paul, and the Origin of the Gospel of Barnabas," Jerusalem Studies In Arabic And Islam 1996) 20), pp.228-200; Sean W. Anthony, "The Composition of Sayf b.Umar's Account of King Pauland His Corruption of Ancient Christianity," Der Islam, Bd. 2010) 85), pp. 202-164.

نویافته‌هایی از تاریخ و میراث (۲)

احمد خامه‌یار*

چکیده

نگارنده چند نکته و نویافته در باب تاریخ تشیع، از قرن دوم تا یازدهم در پنج عنوان آورده است: تشیع مَعْن بن زانده شیبانی (متوفی ۱۵۱ قمری)؛ تَلَمَذ ریحان شیبانی (قرن ششم) نزد علمای شیعه شام؛ تمایلات شیعی ابن مستوفی مؤلف تاریخ اربل (قرن ششم و هفتم)؛ احتمال تشیع غرس الدین اربلی (متوفی ۶۷۹ در دمشق)؛ کتابت دو مجموعه رجالی در جبل عامل توسط ملا عبدالله شوشتری (متوفی ۱۰۲۱) محفوظ در کتابخانه آیت الله مرعشی.

کلید واژه

شیبانی، مَعْن بن زانده؛ حبشی، ریحان؛ ابن مستوفی؛ اربلی، غرس الدین؛ شوشتری، ملا عبدالله؛ تاریخ تشیع.

تشیع مَعْن بن زانده در روایت داستانی ازدواج حسین بن زید بن امام زین‌العابدین (علیه السلام)

ابوالولید مَعْن بن زانده شیبانی (مقتول در ۱۵۱ ق) از امرای مشهور عرب در اواخر دوره اموی و اوایل دوره عباسی و از شخصیت‌هایی است که به جود و کرم و سخاوت خود، شهرت داشته است. او در دوره اموی، از امرای یزید بن عمر بن هبیره، والی عراقین عرب و عجم بود. پس از

* دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، پژوهشگر حوزه تاریخ و میراث اسلامی.



روی کار آمدن عباسیان، مورد تعقیب منصور قرار گرفت و خود را پنهان کرد. اما در روزی که خراسانیان و ریوندیان علیه منصور شورش کردند و قصد کشتن او را داشتند، ناگهان معن بن زائده آشکار شد و با خراسانیان به مبارزه پرداخت و باعث شکست آنها شد. از این رو مورد احترام و تکریم منصور قرار گرفت و او را به ولایت یمن و پس از مدتی به ولایت سیستان گماشت. تا اینکه روزی گروهی از خوارج به طور سرزده وارد خانه وی شده و او را به قتل رساندند.^۱

قاضی ابوالفرج معافی بن زکریای نهروانی (۳۰۳-۳۹۰ ق)، ادیب و فقیه برجسته سده چهارم، روایت داستانی نسبتاً مفصّلی درباره داستان ازدواج حسین بن زید بن امام زین العابدین (علیه السلام) نقل کرده است که از آن، تشیع معن بن زائده یا لاقل دوستی و علاقه وی به امام صادق (علیه السلام) و علویان برداشت می‌شود. نهروانی این گزارش را به نقل از محمد بن احمد بن سعید کوفی، به نقل از احمد بن یوسف بن یعقوب بن حمزة بن زیاد جُعفی، به نقل از سلیمان بن مُقبل هاشمی مدنی، به نقل از سلیم بن جعفر جعفری، و او از حسین بن زید روایت کرده است.^۲ همین گزارش را مجدالدین فیروزآبادی (درگذشته ۸۱۷ ق) صاحب قاموس المحيط، با اختلافات اندکی در متن آن، به نقل از نهروانی، «به سند وی تا سلیمان بن جعفر جعفری به نقل از حسین بن زید» روایت کرده است.^۳

در بررسی رجال سند روایت نهروانی، «محمد بن احمد بن سعید کوفی» ظاهراً تصحیف نام «احمد بن محمد بن سعید کوفی» است و در این صورت، این شخص، کسی جز محدّث مشهور، ابن عقده کوفی (۲۴۹-۳۳۲/۳۳۳ ق) نیست. احمد بن یوسف بن یعقوب جُعفی نیز در منابع رجالی شیعه مهمل است؛ اما از مشایخ ابن عقده بوده و گویا کتابی هم داشته است.^۴ همچنین سلیمان بن مقبل مدنی از محدّثان شیعه است که شیخ طوسی از وی در شمار اصحاب امام کاظم (علیه السلام) یاد کرده و نام وی در اسانید برخی از روایات^۵ (در شماری

۱ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۷، ص ۹۷-۹۸.

۲ المجلس الصالح الکافی والانیس الناصح الشافی، ج ۱، ص ۴۵۳.

۳ المغانم المطابة فی معالم طابة، ج ۳، ص ۹۷۰.

۴ بنگرید: رجال نجاشی، ص ۱۱ و ۱۲۷؛ الغیبة نعمانی، ص ۵۱.

۵ از جمله: امالی شیخ صدوق، ص ۳۵ و ۵۶ و ۳۹۰ و ۶۰۷.

از این روایات با نسبت مدائنی^۱ اص به چشم می‌خورد. سلیمان بن جعفر جعفری نیز (که نام وی در نسخه چاپی کتاب نهروانی به صورت سلیم ذکر شده)، در مابع رجالی در شمار اصحاب امام کاظم (علیه السلام) یا امام رضا (علیه السلام) از وی یاد شده است.

خلاصه روایت فوق آن است که حسین بن زید بن امام زین العابدین (علیه السلام) در دامان امام صادق (علیه السلام) بزرگ شد تا به سن ازدواج رسید. آنگاه امام (علیه السلام) به او پیشنهاد کرد که با کلثم بنت عبدالله ارقط ازدواج کند که بهره‌ای از مال و جمال داشت. اما از آنجایی که حسین بن زید دارایی چندانی نداشت، امام (علیه السلام) او را سفری سه ماهه به یمن فرستاد و برای وی توصیه‌نامه‌ای نوشت تا در سفر یمن، آن را به معن بن زائده، که در آن زمان والی صنعاء بود، تحویل دهد. حسین بن زید پس از رسیدن به یمن، نخست در مجلسی عمومی بر معن بن زائده وارد شد و خود را معرفی کرد. معن برآشفته و از حضور حسین در آنجا اظهار انزجار و بیزارگی کرد. اما پس از اینکه حسین به منزلگاه خود بازگشت، معن شب هنگام و به تنه‌سایی به دیدار وی رفت و دست و سرش را بوسید و از وی طلب بخشش کرد و پس از دیدن مکتوب و توصیه‌نامه امام (علیه السلام)، هدایایی از جمله بیست هزار دینار و ده شتر و چندین جامه به وی بخشید. حسین نیز پس از چندی با توشه خود به حجاز بازگشت و در مدینه منزلی برای خود ساخت و به مراد خود نیز رسید.^۲

همان‌گونه که اشاره شد، یک نکته تاریخی مهم گزارش فوق آن است که این گزارش، تصویری از معن بن زائده به عنوان شخصی شیعه و دوستدار امام صادق (علیه السلام) به دست داده است که همانند شخصیت‌های شیعه دیگری در آن دوره همچون علی بن یقطین، از صاحب‌منصبان دربار هارون الرشید، یا جمیل بن درّاج، قاضی بغداد، تشیع خود را پنهان می‌کردند. با این حال، منابع شیعه برخلاف شخصیت‌های دیگر همچون علی بن یقطین و جمیل بن درّاج که تشیع آنها در منابع شیعه مورد تأکید قرار گرفته، در این منابع و سایر منابع تاریخی، هیچ اشاره‌ای به تشیع وی نشده است. بلکه با توجه به روابط و همکاری‌های

۱ الکافی، ج ۶، ص ۶؛ المحاسن، ج ۲، ص ۴۱۶؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۸۵.

۲ الجلیس الصالح الکافی والانیس الناصح الشافی، ج ۱، ص ۴۵۳-۴۵۶.

مستحکم وی با دو دستگاه اموی و عباسی و دفاع و حمایتش از منصور عباسی، باید در پذیرش تشیع وی بر اساس روایت فوق با احتیاط برخورد کرد.

بررسی امکان تلمذ ریحان حبشی نزد علمای شیعه شام

«ریحان حبشی» از علمای برجسته شیعه دوازده امامی در دوره خلافت فاطمی در مصر بوده که به گفته منابع تاریخی، در حدود سال ۵۶۰ ق از دنیا رفته است. در شماری از منابع متأخر تراجم اعلام شیعه اشاره شده است که وی از سه تن از علمای شیعه شام یعنی ابوالصلاح حلبی (درگذشته ۴۴۷ ق)، شیخ کراچکی (درگذشته ۴۴۹ ق) و عبدالعزیز بن ابی‌کامل روایت نقل کرده و در واقع شاگرد آنها بوده است.^۱ به نظر می‌رسد که این ادعا را نخستین بار شیخ حر عاملی مطرح کرده و سپس، مؤلفان بعدی نیز آن را تکرار کرده‌اند.

آقای جعفر المهاجر با استناد به سخن فوق، در تک‌نگاری خود درباره شیخ کراچکی، از ریحان حبشی به عنوان یکی از شاگردان کراچکی یاد کرده. او با این حال به این نکته توجه داشته که در صورت درستی این قول که ریحان حبشی در حدود سال ۵۶۰ ق از دنیا رفته، میان طبقه وی و سه عالم شیعی یاد شده فاصله زمانی زیادی وجود دارد که عملاً امکان تلمذ وی نزد آنها را منتفی می‌سازد.^۲ البته نکته مورد اشاره آقای مهاجر، درباره ابوالصلاح حلبی و کراچکی کاملاً درست است؛ اما درباره عبدالعزیز بن ابی‌کامل، شاگرد ابن براج طرابلسی (درگذشته ۴۸۱ ق)، می‌تواند درست نباشد.

به هر حال، جعفر المهاجر با این توجیه که نویسندگان شیعه اشراف و آگاهی بیشتری به سیره علمی ریحان حبشی و سلسله‌های اجازات علمای شیعه دارند، برای دفاع از درستی آنچه نویسندگان شیعه نوشته‌اند، خود را به تکلف انداخته است که عبارت «سنتین» (۶۰) در تاریخ تقریبی وفات ریحان حبشی (۵۶۰) ممکن است تصحیف عبارت «سنتین» (۲) و بنابراین، تاریخ تقریبی وفات ریحان حبشی می‌تواند سال ۵۰۲ ق باشد و در این صورت تلمذ ریحان حبشی نزد ابوالصلاح و کراچکی امکان‌پذیر است.^۳

۱ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۲۰؛ اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۴۰.

۲ الكراچکی، جعفر المهاجر، ص ۱۱۳.

۳ همانجا.

بی‌تردید این تکلف آقای مهاجر وجهی از اعراب ندارد؛ چراکه اولاً در زبان عربی، برای عدد ۲ در رقم یکان سال‌ها، نه کلمه «سنتین»، بلکه همواره کلمه «اثنین» به‌کار می‌رود. دلیل دوم برای رد این تکلف آن است که در زندگی‌نامه‌ای که ابن ابی‌طیّ حلبی برای ریحان حبشی در تاریخ مفقود خود به دست داده و ذہبی در تاریخ خود نقل کرده، به صراحت اشاره شده است که ریحان حبشی، فقه را نزد علی بن عبدالله بن عبدالعزیز بن کامل مصری فرا گرفت و در سال ۵۳۴ ق نزد وی کتاب النہایۃ شیخ طوسی را قرائت کرد؛^۱ و ظاهراً این شخص در منابع شیعه به عبدالعزیز بن ابی‌کامل طرابلسی تبدیل شده است.

همچنین در همین زندگی‌نامه آمده است که سدیدالدین شاذان بن جبرئیل قمی از ریحان روایت نقل کرده است؛^۲ و می‌دانیم که شاذان از اعلام سده ششم بوده و با دیگر علمای این دوره همچون ابن شهر آشوب، عبدالله بن زهره حلبی و ابن مشهدی ارتباطات علمی داشته^۳ و بنابر این معاصر ریحان بوده است. نیز ابن ابی‌طیّ اشاره کرده است که ریحان حبشی بسیار مورد احترام الصالح طلائع بن رُزَیک (مقتول در ۵۵۶ ق) بوده^۴ و با توجه به اینکه ابن رُزَیک در سال‌های ۵۴۹-۵۵۵ ق منصب وزارت خلیفه فاطمی الفائز (حکومت: ۵۴۹-۵۵۵ ق) را عهده‌دار بوده، بنابر این احتمال وفات ریحان حبشی در حدود سال ۵۶۰ ق مطابق با داده‌های تاریخی است و امکان تلمذ وی نزد علمای شیعه شام همچون ابوالصلاح حلبی و کراچکی منتفی است.

تمایلات شیعی ابن مستوفی مؤلف تاریخ اربل

شرف‌الدین ابوالبرکات مبارک بن احمد بن مبارک بن موهوب لخمی اربلی معروف به ابن مستوفی (۵۶۴-۶۳۷ ق)، ادیب، شاعر و مورخ مشهور اربل (شهر اربیل کنونی در کردستان عراق) در اواخر دوره عباسی است. او مستوفی و متولی امور دیوانی حاکم اربل ملک المظفر کوبوری (درگذشته ۶۳۰ ق) بود و این منصب را از پدرش و او نیز از برادر و پدر خود به ارث برده بود. ابن مستوفی پس از تصرف اربل به دست مغولان، به موصل مهاجرت کرد و

۱ تاریخ الاسلام، ذہبی، ج ۱۲، ص ۱۹۵.

۲ همان، ج ۱۲، ص ۱۹۶.

۳ طبقات اعلام الشیعة، ج ۴، ص ۱۲۸.

۴ تاریخ الاسلام، همانجا.



سال‌های پایانی عمر خود را در این شهر سپری کرد. ابن مستوفی دارای رسائل و تألیفاتی ادبی از جمله النظام فی شرح شعر الممتنی و ابی تمام و نیز دارای دیوان شعر بوده است. اما بیشتر شهرتش را وامدار تألیف تاریخی ارزشمند خود تاریخ اربل است که از تواریخ محلی مهم شهرهای عراق در سده هفتم به شمار می‌آید.

اربل از جمله شهرهایی است که در سده‌های ششم و هفتم، شخصیت‌های شیعه‌ای را از این شهر سراغ داریم که به نوعی نشان‌گر نفوذ تشیع در آن است. مشهورترین شخصیت شیعه اربل در این دوره، بهاء‌الدین علی بن عیسی اربلی (درگذشته ۶۹۳ ق)، ادیب برجسته و صاحب کتاب کشف الغمّة در تواریخ ائمه دوازده‌گانه است. از دیگر شخصیت‌های شیعه اربل در این دوره می‌توان به یوسف بن نفیس اربلی اشاره کرد که ابن شّعار موصلی (درگذشته ۶۵۴ ق)، از وی با تعبیر «کان شیعیاً مغالیاً شدید الرّفص» یاد کرده است.^۱

ابن مستوفی، اگرچه در ظاهر به تشیع شهرت نداشته، اما بی‌تردید دارای تمایلات شیعی و علاقه شدید به اهل بیت (علیه السلام) بوده است. تمایلات شیعی وی به بهترین وجه در برخی اشعار وی، که خوشبختانه نمونه‌هایی از آنها به واسطه ابن شّعار به دست ما رسیده، آشکار می‌شود. ابن مستوفی قصیده‌ای در مدح اهل بیت (علیه السلام) دارد که در آن، به برخی از فضائل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) اشاره کرده و به ذمّ معاویه پرداخته است. روح شیعی چنان بر این قصیده غالب است که کاتب نسخه قلاند الجمان ابن شّعار، در حاشیه متن نسخه خطی، سراینده این اشعار را مورد حمله قرار داده و او را دروغگو و مستوجب آتش خوانده است!^۲ این قصیده با مطلع زیر آغاز می‌شود:

ما عَلَى الرَّكْبِ لَوْ أَنَاخُوا الْمَطَايَا قَبْلَ أَنْ يُزْمِعُوا بَلِيلَ مُضِيًّا

برخی از ابیات آن که به وضوح تمایلات شیعی ابن مستوفی را نشان می‌دهد، به شرح زیر

است:

كَيْفَ يَجْفُونَ حُبَّ مَنْ أَنْزَلَ اللَّهُ كِتَابًا بِفَضْلِهِ عَرَبِيًّا

۱ قلاند الجمان فی فوائد شعراء هذا الزمان، مجلد ۸، ص ۳۰۴.

۲ همان، مجلد ۵، ص ۴۳.

كَانَ بَرًّا عَلَى الْوَلِيدِ شَفِيقًا وَهَزْبَرًا عَلَى الْعَدُوِّ جَرِيًّا
بَدَّلُوا الدِّينَ بَعْدَ مَوْتِكَ أَقْوَا مُمْ أَضَاعُوهُ فَابْتَدَأَ جَاهِلِيًّا^۱

صلاح‌الدین صفدی (درگذشته ۷۶۴ ق) نیز در یکی از آثار ادبی خود، دو بیت شعر از ابن

مستوفی را در رثای امام حسین (علیه السلام) به شرح زیر نقل کرده است:

أَتَجِدُ قَتْلَهُ وَتَرَاهُ إِثْمًا وَقَدْ أَقْبَلْتَهُ بِاللِّطْفِ شَمْرًا
وَتَقْرَعُ بِالْقَضِيبِ ثَنِيَّتِيهِ أَرَاكَ أَتَيْتَهَا نَكَرًا^۲ بَكَرًا

گرایش شیعی ابن مستوفی، حتی از دید مصحح مجلد نویافته از تاریخ اربل که به تراجم شعرا اختصاص دارد، مخفی نمانده است. چنانکه ابن مستوفی در ذیل زندگی‌نامه محمد بن حسین شروبی موصلی (زنده در ۶۲۴ ق)، - که بیشتر اشعار وی در مدح صحابه پیامبر (ص) بوده و از این رو به گفته ابن شعّار، وی به لقب «شاعر صحابه» شهرت داشته،^۳ - هیچ یک از سروده‌های وی در مدح صحابه را نقل نکرده است. از این رو بشار عواد معروف، مصحح کتاب، در پاورقی، علت احتمالی این مسئله را تشیع ابن مستوفی دانسته است.^۴

نکته دیگر در ارتباط با گرایش شیعی ابن مستوفی آن است که مرحوم سید محسن امین، در ذیل زندگی‌نامه اسعد بن ابراهیم بن حسن بن علی اربلی، به وجود نسخه‌ای از کتاب اربعین ابن دحیه کلبی (درگذشته ۶۳۳ ق) اشاره کرده که حاوی احادیثی در فضائل امام علی (علیه السلام) است و احادیث موجود در این کتاب، بر تشیع مؤلف آن دلالت دارد. اما نکته‌ای که در اینجا برای ما اهمیت دارد آن است که در بلاغ سماع پایان این نسخه آمده است که اسعد بن ابراهیم اربلی، این احادیث را نزد مؤلف آن ابن دحیه، به قرائت «مبارک بن موهوب اربلی»، در سال ۶۱۰ ق شنیده است.^۵ ظاهراً این مبارک بن موهوب، کسی نیست جز ابن مستوفی مؤلف تاریخ اربل که در اینجا با حذف دو واسطه در نسب وی، به جدش موهوب نسبت داده شده؛ و این مسئله شاهد دیگری بر تمایلات شیعی ابن مستوفی است.

۱ همانجا.

۲ تمام المتن فی شرح رسالة ابن زیدون، صفدی، ص ۲۰۵.

۳ قلاند الجمان فی فوائد شعراء هذا الزمان، ج ۶، ص ۱۴۹.

۴ تاریخ اربل، ص ۴۸۸.

۵ اعیان الشیعة، ج ۳، ص ۲۹۴.



غرس الدین اربلی و احتمال تشیع وی

غرس الدین ابوبکر بن محمد بن ابراهیم اربلی (درگذشته ۶۷۹ ق در دمشق)، از شعرای سده هفتم هجری است که درباره وی آگاهی‌های چندانی در دست نیست. تنها در شماری از منابع تاریخی شام در دوره مملوکی، زندگی‌نامه مختصری از وی ارائه و قطعاتی از قصاید وی نقل شده است.^۱ قطب‌الدین یونینی در توصیف وی نوشته است: «كان دیناً خیراً صالحاً، حسن العقیده، کثیر الذکر والتلاوة، عنده فضیلة تامّة، ومعرفة بالنحو والعربیة، وحلّ المترجم، مقتدر علی النظم وعمل الالغاز». همو برای غرس الدین اربلی از اثر منظومی به عنوان الالفیة فی الالغاز المخفیة نام برده که موضوع آن، هزار لغز در هزار اسم بوده است.^۲

همچنین از اشاره یونینی در ذیل زندگی‌نامه عزالدین حسن بن محمد اربلی (درگذشته ۶۶۰ ق)، شاعر و فیلسوف نابینا برمی‌آید که غرس الدین اربلی شاگرد وی بوده است.^۳ درباره عزالدین اربلی اشاره به این نکته ضروری می‌نماید که شماری از مورخان اهل سنت، وی را به «رفض»^۴ و در عین حال به کفر و زندقه و فساد عقیده متهم کرده‌اند.^۵ اگرچه یونینی، درجه تشیع وی را تفضیل امام علی (علیه السلام) بر سه خلیفه دیگر (در عین احترام به آنها) تعیین کرده؛^۶ اما مرحوم سید محسن امین با استناد به اقوال مورخان اهل سنت، از وی به عنوان یکی از اعلام شیعه یاد کرده است.^۷

در منابعی که شرح حال غرس الدین اربلی را به دست داده‌اند، اشاره‌ای به مذهب و عقیده وی نشده است، اما شمس‌الدین جزّری (درگذشته ۷۳۸ ق)، در ذیل زندگی‌نامه مجدالدین عبدالرحیم بن ابی‌بکر جزّری شافعی صوفی (درگذشته ۶۹۸ ق)، قصیده‌ای را از سروده‌های غرس الدین اربلی نقل کرده است که شماری از ابیات آن به وضوح می‌تواند بیانگر اعتقادات

۱ از جمله بنگرید: ذیل مرآة الزمان، یونینی، ج ۴، ص ۷۹-۸۵؛ الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۱۰، ص ۱۵۶ (چاپ دار احیاء التراث العربی)؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱۵، ص ۳۸۰.
 ۲ ذیل مرآة الزمان، ج ۴، ص ۷۹.
 ۳ همان، ج ۲، ص ۱۶۷.
 ۴ تاریخ الاسلام، ج ۱۴، ص ۹۳۰؛ نکت الهمیان فی نکت العمیان، صفدی، ص ۱۴۲.
 ۵ ذیل مرآة الزمان، ج ۲، ص ۱۶۵؛ تاریخ الاسلام، همانجا.
 ۶ ذیل مرآة الزمان، ج ۲، ص ۱۶۸.
 ۷ اعیان الشیعة، ج ۵، ص ۲۳۷؛ و نیز: ج ۶، ص ۱۴۲ با تصحیف نام وی به حسین.

شیعی این شاعر، یا لاقل گرایش و محبت شدید وی نسبت به اهل بیت (علیه السلام) باشد. ابیات مورد نظر، به شرح زیر است:

ثمّ والهادی وعترته	ما جرى فی ذاک من دَنسی
آل بیت المصطفی عددی	وهموا دینی ومُعتقدی
وعلیهم کلّ معتمدی	حین تمضی الروح عن جسدی
ویواری تحت حفرته	فهم فی وحدتی انسی
بُغیتی یا قوم أو أملی	أن أکن عبداً لعبد علی
فهو لی مولا ونعم ولی	وأنا هو الفرس فاسمعوا لی
ما نهانی عن محبته	غیر نذل الأصلِ أو نجسی

ملا عبدالله شوشتری و کتابت دو مجموعه رجالی در جبل عامل

عبدالله بن حسین تستری معروف به ملا عبدالله شوشتری (درگذشته ۱۰۲۱ ق)، از علمای برجسته دوره صفوی و معاصر شاه عباس کبیر (حکومت: ۹۹۶-۱۰۳۸ ق) است که مدرسه ملا عبدالله اصفهان در ضلع شمالی میدان نقش جهان را به جهت تدریس وی ساخته است. او شاگرد علمای بزرگی همچون مقدّس اردبیلی (درگذشته ۹۹۳ ق) و نعمه الله بن احمد بن خاتون عاملی بوده است و علمای برجسته‌ای همچون سید مصطفی حسینی تفرشی صاحب نقد الرجال و محمدتقی مجلسی اول از شاگردان وی بوده‌اند.^۱

ملا عبدالله شوشتری سفری به جبل عامل داشته و چندی در برخی از روستاهای این منطقه اقامت گزیده که و به نظر می‌رسد این سفر، حتی از دید علمای دوره صفوی که شرح حال وی را نگاشته‌اند، همچون شیخ حرّ عاملی، میرزا عبدالله افندی و حتی شاگردش تفرشی پنهان مانده است؛ یا اینکه لاقل به این سفر اشاره نکرده‌اند.^۲ اگرچه در اجازه‌ای که احمد بن نعمه الله بن خاتون عاملی به وی داده و علامه مجلسی متن آن را نقل کرده، آمده است که ملا عبدالله پس از سفر حج خود به روستای عینا در جبل عامل - زادگاه ابن خاتون عاملی - آمده و از وی درخواست اجازه کرده است.^۳

۱ ریاض العلماء، ج ۳، ص ۱۹۵-۱۹۶.

۲ نقد الرجال، ج ۳، ص ۹۹؛ امل الآمل، ج ۲، ص ۱۵۹-۱۶۰؛ ریاض العلماء، همانجا.

۳ بحار الانوار، ج ۱۰۶، ص ۸۸-۸۹.



اما نکته مهم در ارتباط با سفر ملا عبدالله تستری به جبل عامل، وجود دو مجموعه رجالی است که به خط وی، در سال‌های ۹۸۷-۹۸۸ ق در روستاهای این منطقه کتابت شده است و این هر دو مجموعه، در کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی نگهداری می‌شود. مجموعه نخست، به شماره ۶۹۳۹، شامل فهرست شیخ طوسی (برگ ۱پ - ۵۱ر) و فهرست منتجب‌الدین رازی (برگ ۵۱پ - ۷۰پ) است که کتاب اول به خط نستعلیق و به قلم ملا عبدالله شوشتری، در روستای عینا در دهه سوم ماه ربیع الثانی سال ۹۸۷ ق کتابت شده است.^۱ کتاب دوم نیز بخش آغازین آن به خط نستعلیق و به قلم همو، و بخش پایانی آن به خط نسخ و به قلم علی بن یونس کتابت شده و کاتب (علی بن یونس)، در پایان آن اشاره کرده است که این کتاب را از روی دست خط نعمة الله بن خاتون عاملی و ملا عبدالله شوشتری استنساخ کرده و ابن خاتون، در جبل عامل به ملا عبدالله شوشتری اجازه روایت داده است.^۲ در ادامه نیز، یک بار دیگر فهرست منتجب‌الدین رازی، به خط نسخ، در دوم جمادی‌الاولی ۱۱۱۰ ق استنساخ شده است.

مجموعه دوم، به شماره ۱۳۲۳۴، نسخه خطی نفیسی است که شامل چهار متن رجالی مهم شیعه است که همه آنها در سال ۹۸۸ ق کتابت شده‌اند و به ترتیب عبارت‌اند از: رجال نجاشی، اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی، رجال ابن غضائری و رجال شیخ طوسی (شامل اصحاب امام کاظم (علیه السلام) تا امام هادی (علیه السلام)). محل کتابت همه رساله‌های این مجموعه روستای مشهور «جبع» (جباع کنونی)، زادگاه شهید ثانی و حسین بن عبدالصمد (پدر شیخ بهائی) است که در فهرست نسخ خطی کتابخانه، به اشتباه «جبع» خوانده و ضبط شده است.^۳ گفتنی است نسخه رجال نجاشی در این مجموعه، از روی نسخه‌ای به خط ابن طاووس، و آن هم از روی نسخه‌ای به خط ابن ادریس کتابت شده است.

۱ بنگرید: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آية الله نجفی مرعشی، سید احمد حسینی، ج ۱۸، ص ۱۲۶.

۲ «نقله العبد الضعیف علی بن یونس من خط الشیخ الفاضل الکامل نعمة الله بن احمد بن خاتون برسم الشیخ الفاضل والحبر الفاضل الامجد الاوحد ملا عبدالله بن حسین التستری غفر عنه آمین. وقد أجاز لی وأنا عبد الله بن حسین الشوشتری الشیخ الحلیل نعمة الله بن خاتون المذكور جمیع ما صح له روايته فی جبل عامله...»
 ۳ بنگرید: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آية الله مرعشی نجفی، سید محمود مرعشی نجفی با همکاری میر محمود موسوی، ج ۳۳، ص ۴۴۲-۴۴۶.

- ابن الشعار، المبارك بن احمد، فلانند الجمان في فرائد شعراء هذا الزمان، تحقيق: كامل سلمان الجبوري، بيروت: دار الكتب العلمية، ٢٠٠٥م.
- ابن المستوفى، المبارك بن احمد، تاريخ اربل، تحقيق: بشار عواد معروف وصلاح محمد جزار، تونس: دار الغرب الاسلامي، ط١، ١٤٣٤ق / ٢٠١٣م.
- افندي، ميرزا عبدالله، رياض العلماء وحياض الفضلاء، تحقيق: السيد احمد الحسيني، قم: مطبعة الخيام، ١٤٠١ق.
- الامين، السيد محسن، اعيان الشيعة، تحقيق: حسن الامين، بيروت: دار التعارف للمطبوعات، ١٤٠٣ق / ١٩٨٣م.
- البرقي، احمد بن محمد، المحاسن، تصحيح: جلال الدين محدث، قم: دار الكتب الاسلامية، ١٣٧١ق.
- التفرشي، السيد مصطفى بن الحسين، نقد الرجال، قم: مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث، ١٤١٨ق.
- الجزري، محمد بن ابراهيم، تاريخ حوادث الزمان، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمري، صيدا وبيروت: المكتبة العصرية، ط١، ١٤١٩ق / ١٩٩٨م.
- الحرّ العاملي، محمد بن الحسن، امل الآمل، تحقيق: السيد احمد الحسيني، قم: كتابخانه عمومی آية الله نجفی مرعشی.
- حسيني، سيد احمد، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آية الله نجفی مرعشی، ج١٨.
- الذهبي، محمد بن احمد، تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير والأعلام، تحقيق: بشار عواد معروف، بيروت: دار الغرب الاسلامي، ١٤٢٤ق / ٢٠٠٣م.
- الذهبي، محمد بن احمد، سير اعلام النبلاء، بيروت: مؤسسة الرسالة، ط١١، ١٤١٧ق / ١٩٩٦م.
- صدوق، محمد بن علي، الامالي، تهران: كتابچی، ١٣٧٦ش.

نگارنده نخبه الرغائب للذاهب والآب کیست؟

نویافته‌هایی از عارف نامی شیخ نصرالله رویانی (۷۶۶ - ۸۳۳ ق)

محمد علی عیوضی *

چکیده

این مقاله نویافته‌هایی از نصرالله رویانی (۷۶۶ - ۸۳۳ قمری) عارف قرن هشتم و نهم ارائه می‌کند و نشان می‌دهد که کتاب نخبة الرغائب نوشته اوست که از پیروان محی الدین ابن عربی است، نه عبدالرحیم بن معروف رازی (قرن نهم). برای این پژوهش، به کتاب سفینه بمی گردآوری عطاء الله بن محمد بمی بخاری رجوع شده و نگارنده این مجموعه را شناسانده است. در ادامه درونمایه بیست و هشت نامه رویانی از دیدگاه اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، مذهبی و ادبی تحلیل شده و شرح حال او بر اساس منابع شرح حال نگاری به شیوه تحلیلی آمده است.

کلیدواژه

رویانی، نصرالله (قرن هشتم و نهم)؛ نخبة الرغائب (کتاب)؛ رازی، عبدالرحیم بن معروف (قرن نهم)؛ سفینه بمی (کتاب)؛ بمی بخاری، عطاء الله بن محمد؛ مکاتبات نصرالله رویانی - تحلیل محتوا؛ رویانی، نصرالله - شرح حال.

* دانش آموخته‌ی حوزه‌ی علمیه‌ی قم و پژوهشگر در عرصه تراث اسلامی

نگاهی به گذشته

استاد علی صدراپی خوبی در ادامه سفینه پژوهی‌های^۱ خود اخیراً به سراغ سفینه عطاء الله بمی (زنده در ۸۴۱ ق) رفته^۲ و بخشی از آن را که نخبه الرغائب للذاهب و الآتب نام دارد منتشر کرده‌اند،^۳ و کوشیده است که نسبتی بین این مکتوبات با عبدالرحیم بن معروف رازی (زنده در ۸۶۰ ق) برقرار کند.^۴

من پیشتر نشان داده‌ام که کوشش در هم‌انگاری نویسنده نخبه الرغائب و عبدالرحیم بن معروف رازی (زنده در ۸۶۰ ق) دارنده نیل المرام^۵ به جایی نمی‌رسد.^۶ پس از آن و با خواندن این مکتوبات معلوم گردید که نگارنده‌ی آنها رسمیت یافتن تشیع در رویان را مصیبتی دینی دانسته و هجرت از آنجا را به آنانکه توان نهی از منکر ندارند توصیه کرده است،^۷ و این به هیچ روی با عبد الرحیم رازی که خود از مروّجان این کیش در آنجا است سازگاری ندارد. همچنین تصلیه‌هایی که در آغاز و انجام نامه‌ها و نیز بعضاً در میان آن‌ها آمده موافق با رویه‌ی

۱ وی پیشتر پژوهش‌هایی پیرامون سفینه‌ی حکیم محمد مؤمن تنکابنی و سفینه روغای منتشر کرده بود. صدرایی خوئی، علی. سفینه‌ی حکیم محمد مؤمن تنکابنی؛ میراث شهاب، سال بیستم، شماره ۴، شماره پیاپی ۷۸. زمستان ۱۳۹۳ ش؛ همو. سفینه روغای سفینه‌ای شیعی از قرن هشتم (بخش اول: رسایل و مطالب منثور)؛ میراث شهاب، سال بیست و یکم، شماره ۱ و ۲، شماره پیاپی ۷۹ - ۸۰. بهار و تابستان ۱۳۹۴ ش؛ همو. سفینه روغای سفینه‌ای شیعی از قرن هشتم (بخش دوم: منظومه‌ها اشعار فارسی و عربی)؛ میراث شهاب، سال بیست و یکم، شماره سوم و چهارم، شماره پیاپی ۸۱ - ۸۲. پاییز و زمستان ۱۳۹۴ ش.

۲ برای معرفی مجموعه رسالات مندرج در این سفینه بنگرید به حسینی اشکوری، سید جعفر. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق - علیه السلام - (اردکان - ایران). چاپ اول: قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۴ ش؛ ج ۱، صص ۹۵ - ۱۰۷.

۳ بررسی سفینه عطاء الله بمی (زنده در ۸۴۱ ق) تاکنون طی سه مقاله صورت گرفته و قرار است ادامه یابد. صدرایی خوئی، علی. سفینه عطاء الله بمی (زنده در ۸۴۱ ق)؛ میراث شهاب، سال بیست و دوم، شماره ۲ و ۳، شماره پیاپی ۸۴ - ۸۵. تابستان و پاییز ۱۳۹۵ ش؛ همو. نامه‌های رویانی، بخش دوم؛ میراث شهاب، سال بیست و سوم، شماره ۱، شماره پیاپی ۸۷. بهار ۱۳۹۶ ش؛ همو. نامه‌های رویانی (بخش سوم و آخر)؛ میراث شهاب، سال بیست و سوم، شماره پیاپی ۸۹. پاییز ۱۳۹۶ ش.

۴ صدرایی خوئی، علی. سفینه عطاء الله بمی (زنده در ۸۴۱ ق)؛ میراث شهاب، سال بیست و دوم، شماره ۲ و ۳، شماره پیاپی ۸۴ - ۸۵. تابستان و پاییز ۱۳۹۵ ش؛ صص ۱۰۵ - ۱۰۹.

۵ پیشتر شرح حال او را بر اساس آخرین نویافته‌ها نوشته‌ام: عبدالرحیم بن معروف رازی بر پایه مدارک نویافته. محمد علی عیوضی. میراث شهاب: سال بیست و دوم، شماره ۴، شماره مسلسل ۸۶، زمستان ۱۳۹۵ ش.

۶ همانجا ص ۱۳.

۷ صدرایی خوئی، علی. سفینه عطاء الله بمی (زنده در ۸۴۱ ق)؛ صص ۱۲۲. در ادامه پیرامون این مسئله بحث می‌نمایم.

اهل سنت است، نیز مؤلف در مکتوب هفدهم با استناد به صحیحین به نقل روایتی پرداخته است که با دأب شیعیان موافقت ندارد. علاوه بر این قرائن مثبت تسنن وی، هیچ گونه قرینه‌ای خلافی که دال بر تشیع مؤلف باشد در متن نامه‌ها دیده نمی‌شود.

اکنون در اینجا می‌خواهیم به این پردازیم که نگارنده حقیقی این مکتوبات چه کسی می‌باشد. برای این منظور ابتدا اطلاعاتی که از نویسنده در متن مکتوبات می‌توان یافت جمع‌آوری می‌کنیم و سپس با استفاده از مهمترین کتب تراجم‌نگاری آن روزگار هویت او را نشان می‌دهیم.

نگاهی به سفینه بمی

همان طور که می‌دانیم که عطاء الله بن محمد بن نظام الدین حسینی بمی بخاری (بم) مولد وی بوده و اصلش به بخارا بر می‌گردد) ^۱ این سفینه را در حوالی سال‌های ۸۴۰-۸۴۳ ق در یزد گردآورده است. ^۲ تمامی رساله‌های مندرج در این سفینه دارای صبغهی عرفانی است، خصوصاً عرفان ابن عربی (متوفی ۶۳۸ ق)، چرا که از میان سی رساله که در این سفینه گرد هم آمده‌اند، بیست و یک رساله به ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ ق) اختصاص دارد و سه رساله از آن علاء الدوله‌ی سمنانی (متوفی ۷۳۶ ق) و یک رساله از شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ ق) و نیز از صدر الدین قونوی (۶۷۳ ق) و عبد الرزاق کاشانی (متوفی ۷۳۶ ق) و خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ ق) دیده می‌شود. رساله‌ای نیز به نام مونس الأحزان در بیان عشق و مراتب آن در این مجموعه درج گردید که در فهرست کتابخانه، مؤلفش ناشناخته مانده است. رساله‌ی دیگری که مؤلف آن نیز ناشناخته مانده است، نخبة الرغائب للآئب و الذاهب نام دارد. در اوایل سده‌ی نهم مخالفان ابن عربی

نگارنده نخبة الرغائب
للذاهب و الآئب کیست؟

۱ وی در پایان بعضی از رسالات این سفینه مانند انشاء الدوائر و فرحة العالمین و فرجة الکاملین خود را البمی مولداً و البخاری محتباً معرفی نموده است. دانسته نیست که چرا پیرامون او نوشته‌اند «برای تحصیلات علمی به بخارا رفت و مدتی در این شهر اقامت نمود»؛ صدرایی خوئی، علی. سفینه عطاء الله بمی (زنده در ۸۴۱ ق)؛ میراث شهاب، سال بیست و دوم، شماره ۲ و ۳، شماره پیاپی ۸۴-۸۵. تابستان و پاییز ۱۳۹۵ ش: ص ۱۰۳.

۲ پایان رساله دوازدهم سال ۸۴۳ ق و پایان رساله بیست و سوم تاریخ ۱۷ ذی القعدة ۸۴۱ ق و پایان سفینه تاریخ دهه اول محرّم ۸۴۰ ق قید شده است؛ نگر حسینی اشکوری، سید جعفر. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق - علیه السلام - (اردکان - ایران)؛ چاپ اول: قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۴ ش: ج ۱، ص ۱۰۶.



حتی در میان صوفیان کم نبوده‌اند، کسانی مانند زین خوافی (متوفی ۸۳۸ ق) و شاگردش صفی‌الدین ایچی (۷۸۲-۸۶۴ ق) و علاء الدین بخاری (متوفی ۸۴۱ ق)^۱ از این دسته‌اند. همانطور که پس از این روشن می‌شود نخبة الرغائب اثر یکی از پیروان ابن عربی است که در اوایل سده نهم در مصر می‌زیسته و به گردآوری و ترویج آثار او می‌پرداخته است، بنا بر این بعید نیست که این مجموعه از روی گردآورده‌های او کتابت شده و شاید کاتب را نیز با وی ارتباطی بوده است.^۲

در جستجوی نگارنده در میان نامه‌ها

نگارنده در مکتوب اول که آن را در پاسخ به نامه‌ی برادران خود نوشته و از ایشان برای مهاجرت به نزد خود دعوت کرده است، به سکونت ایشان در رویان «اضاعت برویان بارقة / تسر برؤیتها الناظر» و اقامت خودش در مصر اشاره کرده است «... و بر مقتضای اُن تَبَوَّأا لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بِيُوتًا، در مجمع گروه قاطبه جای اقامت یافته». وی همچنین از برادرانش، و به ویژه یکی از ایشان،^۳ دعوت می‌کند که به نزد وی بروند، «... خاطر همیشه در خیال آن بود و غایت امانیش در هر حال چنان که لامحاله یکی از زمره‌ی اخوان، لاسیما آن یکی که واسطه‌ی عقد ایشان است و در هر مهربانی برادری است پدر سیرت و مشفقى مرحمت سریره، هر آینه به آوازه‌ی گم شده‌ی خویش از برای تمشیت سنت قدیمه راه مصر در پیش گیرد..» و عذر می‌آورد که اشتغالات مهم مانع سفرش می‌باشند «فورب الشعری که اگر امور مهمه و ضرورات ملّمه، که دفع آن به مجرد تدبیر مستحیل نماید، دامن گیر نبودی، نطق عزیمت از میان اعتنا و اهتمام نیست توفیه‌ی حقوق ذوی الارحام جز در آن دیار نگشودی

۱ دارنده فاضحة الملحدين و ناصحة الموحدين، وی غیر از علاء الدین عطار بخاری (م. ۸۰۲ ق) می‌باشد.
۲ برای معرفی تفصیلی این مجموعه بنگرید به حسینی اشکوری، سید جعفر. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزه علمیه امام صادق - علیه السلام - (اردکان - ایران)؛ چاپ اول: قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۴ ش: ج ۱، صص ۹۵-۱۰۷.

۳ ظاهراً این سطور نیز در باره‌ی اوست: «همانا تعلق آن حضرت نه از آن است که در ترک لوازم اشفاق بدان معتذر آید، یا حرکت و نقله‌اش به سبب آن متعذر نماید چه عائله‌اش که وجود ایشان از ضرورات مانعه بود سر در نقاب خاک کشیده‌اند و اولاد و احفاد از حد بنوت به مقام ابوت رسیده و رقیه‌ی بقیه‌ی عمرش بحمد الله از رقیه‌ی تعلقات ایشان رهیده». صدرایی خوئی، علی. سفینه عطاء الله بمی (زنده در ۸۴۱ ق)، ص ۱۲۲.

و از برای تمشیت احکام الرحمة من الرحمن فمن قطعها قطعته و من وصلها وصلته،
 کیفما اتفقت از اهم مخالفت نمودی». از این نامه همچنین بر می آید که پیش از نگارش آن
 در رویان « حادثه‌ای ... از عقاید اهل آن دیار ناشی شده است و اخبار ردائت آن در اقطار
 جهان فاشی گشته» به گونه‌ای که وی آنجا را «بقعه‌ای که مثار شبه مضلّه و مدار فتن و محن
 مخلّه» می‌باشد نامیده است. همچنین معلوم می‌شود که برادر یا برادران وی از «حماة عقد
 دین و حفظه‌ی عقد یقین» بوده‌اند، اما «در منع منکر نه در حوزه‌ی مکنّت و حومه‌ی قدرت
 و تمکن». به همین جهت نگارنده از ایشان می‌خواهد که «طریق مهاجرت پیش گیرند» و
 «قصد زیارت مساجد ثلاث» نموده سپس به مصر در آیند.

این حادثه‌ی ناشی از عقائد اهل آن دیار می‌بایست همان رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایام
 زمامداری کیومرث بن بیستون بن گسته‌م بن تاج الدوله زیار (۸۰۷-۸۵۷ ق) فروانروای
 بادوسپانی رستم‌دار و رویان باشد.^۱ این واقعه مدتی پس از ۸۰۷ یا ۸۰۸ به وقوع پیوسته و بر
 این اساس تاریخ تقریبی نگارش نامه نیز معلوم می‌شود.^۲ همچنین از این نامه دانسته می‌شود
 که نگارنده هم در این زمان در مصر از موقعیت اجتماعی و رفاه حال بهره‌ور بوده است، وی
 خطاب به ایشان می‌نویسد: «چه موائد مواهب در پیش بیشتر از آن است که دید و شداپد و

میراث تشیع

نگارنده: نجف الزلفانی
 للذاهب و الآثاب کیست؟



۱ تاریخ دقیق استیلای مجدد او بر قلعه نور دانسته نیست. همین قدر می‌دانیم که پس از مرگ تیمور در ۱۴ یا ۱۷ یا ۱۸ شعبان ۸۰۷ ق «چند ماه در زندان» شیراز- که پیر محمد بن عمر شیخ بن تیمور (۸۰۷-۸۱۲ ق) حاکم آن شهر بود - (بسر برده [سپس] بگریخت) و طی وقایعی بر ملک آباء خود مسلط گردید، «کیومرث در مجلس شیراز نذر کرده بود که اگر کرت دیگر در ولایت موروث حاکم گردد بمذهب علیه امامیه درآید، بنابر آن درین وقت که آن مملکت را مسخر ساخت شعار شیعه علویه ظاهر گردانید و سایر رستم‌داریان بموجب کلمه الناس علی دین ملوکهم آن مذهب را قبول نمودند.» برای تفصیل تاریخ حیات ملک کیومرث بنگرید به خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین (متوفی ۹۴۲ ق). غیاث الدین خواندمیر هروی (۸۸۰-۹۴۲ ق)، تاریخ حبیب السیر. زیر نظر سید محمد دبیرسیاقی، با مقدمه جلال الدین همایی. چاپ چهارم: تهران، انتشارات خیام، ۱۳۸۰؛ ج ۳، صص ۳۳۳-۳۳۵؛ مرعشی، سید ظهر الدین بن سید نصیر الدین (۸۱۵-۸۹۲ ق). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. به کوشش محمد حسین تسبیحی، با مقدمه محمد جواد مشکور. تهران، مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵؛ صص ۴۸-۵۳.

۲ مصحح نخبة الرغائب در جانی کوشیده است نشان دهد که روایانی خود در زمره شیعیان عصر ملک کیومرث بوده است و برای این نکته به قرینه‌ای نا استوار استناد کرده است سفینه عطاء الله بمی (زنده در ۸۴۱ ق). ص ۱۴۲ پاورقی ۱، در حالی که عبارت اینجا قرینه‌ی محکمی بر خلاف آن می‌باشد. وجه نا استواری قرینه مذکور آن است که مستبصر دارای معنای عاقی است، خصوصاً در سیاق المستبصرین من خلص اهل الله که باید آن را روشندان و دیده‌وران ترجمه نمود. نیز آنکه استبصار به برادر نسبت داده نشده است بلکه مفاد دعا آن است که خداوند مرتبت او را در چشم روشندان و دیده‌وران بلند گرداند.

محن غربت کمتر از آنست که شنید. رونق بازار امانی در سفر روز افزون است و منازل حطّ و ترحال مسافر به انواع نعم و نوال الهی مشحون، چون در تجارت قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا خسارتی نیست، قدمی بنه و به نیت معامله‌ی بی چون در هر قدم دیناری بستان و درهمی بده. اشارتِ علیکم بالسواد الأعظم چون دانستی منشین و در طلب مقاصد سنّیه جز خطه‌ی فاخره‌ی مصر و قاهره مگزین. چه منادی عرصه‌ی خبرت و امتحان در حوزه‌ی آفاق نداء هی الخلد فیها الّذی تشتهی، هر لمحّه به مسامع می‌رساند و ساقی مجلس امانی به زلال تهییج جنّه قد ازلفت فی الارض، اوام سرگشتگان جهان هر لحظه فرو می‌نشانند، گویا عرصه‌ی آن خطه نو عروس است پرورده‌ی دایه‌ی عدل و احسان و در پیرایه‌ی و حلل امن و امان و رفاهیت و معدلت به ثنای بلدة طيبة و ربّ غفور رطب اللسان. عسی اهل ودی یسمون بحسنها / فیتخذوها مربعاً و مناخاً». وی در این نامه به « اخوان صفا و خلان وفا بنی اعمام و اخوال» نیز ارادت می‌برد.

مکتوب دوم نیز که «با یکی از اخیار که قاصد حوالی» رویان بوده است و «در ادای امانت و وفای حقوق محل اعتماد و وثوق» ارسال شده حاکی از رضایت افزون از سکونت در مصر می‌باشد «صورت حال بنده‌ی خالص الوداد چنانچه دلخواه دوستان است بر نهج مراد است، از آن باز که تیر تقدیر از عالم بی نشانی در هدف طلبش بر نشانه آمد و دست مشیت زلف بر پیچ و تاب عزم مفارقت و طلبش نشانه زد و طائر همتش از آشیانه‌ی اصلی پرواز نمود و مطرب امانی آهنگ غربتش به ساز در آورد و با قوافل سُهاد و سُری به نیت امنیتی که داشت دم‌ساز شد، به هر دیار که در آمد، از هر جهتی که دل در او بست / کارش به مراد دل بر آمد؛ سابقه‌ی عنایت ازلی گره از رشته‌ی سعادتش بگشود و چهره‌ی هر تمنا به هر صورتی که خواست روی نمود، دل خواه مرا چنانچه دل خواست بدید / بی صحبت اغیار به امید رسید؛ هر لحظه بر ناصیه تمتعش از نمایش عطیه‌ی وقت نقشی بر آمد و هر لمحّه بر عارض صفا حیاتش از بشاشه‌ی وفا مراد رنگی دیگر پیدا شد.» وی برای راضی کردن برادران برای مهاجرت به مصر مختصری از احوال خود را چنین نوشته است: « اکنون مدتی مدید و امدی بعید است که مطیه‌ی عزیمت در دارالملک مصر و قاهره فرو خوابانیده است و هر چه مکدر مشرب اقامت

است روی رغبت از آن گردانیده و از دفتر اختیار به نیت سکون و قرار ورقی گشاده و حرفی که بناء مصالح عاجله و آجله بر آنست بر جدول اختیار نهاده است و از صنایع این دیار که اساطین کشور نباهت و فخار اند و در حوزه‌ی مکارم هر یکی نخبه‌ی ایام و نقاوه‌ی روزگار، و ثقیه‌ی مصادقت گرفته و با همگنان از علمای اعلام، عهد موالات بسته و در دار المقام تفقد و اهتمام مالک آن دیار که به تحقیق نور حدقه‌ی شهریاری و نور حدیقہ‌ی بختیاری و مهر سپهر کامکاری است، نشسته است و به انواع عنایت و رعایتش دل امیدوار، در فضای امنیات دو اسبه رانده و غبار احتیاج و افتقار به زلال جو بیار عطیتش فرو نشانده و آیت بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ از دلنوازی چهره‌ی بشاشتش خوانده و المنة لله که مواهب بی دریغ الهی هر لحظه در مزید است و لطایف عواطف نامتناهی در تعاقب و تجددش کخلق جدید. «در میان خصوصاً به این کلمات دقت بیشتر باید کرد: «در دار المقام تفقد و اهتمام مالک آن دیار که به تحقیق نور حدقه‌ی شهریاری و نور حدیقہ‌ی بختیاری و مهر سپهر کامکاری است، نشسته است.»

مکتوب سوم نیز در «دار المقام قاهره معزیه - خصصها الله تعالى في ايلة مالکها بالمزید و المزیة - از قوه به فعل رسید و ... در عشر آخر شوال حسبما سبق به التقدير به تحقیق انجامید.» او در این نامه نیز «که متنی از جمل و فصول کیفیت اوضاع و احوال است» در بیان راحتی قاهره و دعوت اخوان کم نگذاشته است: «با آنکه در گلشن تمتع در این دیار هر لحظه از غیب بهجتی می نماید و روضه‌ی مزید و خرقة‌ی آن هر لمحہ بی شایبه‌ی عیب، به صورتی بر می آید، شوق باطن را باعثی متجدد است و هر نفس اسباب محبت آن دیار متعدد؛ و اگر چه گران باری علایق در راه است و هنگام توجه عزیمت بیگانه و لکن الى الله الرجعتی فی ترتیب ما يستلزم اجتناء ثمار التیسیر من افانین شجرة التقدير التدبیر.» «اسباب لقای احباب از حق - جلّ و علا - مسئول است و حصول صورت اجتماع - که علت غایی امهات مطالب است - غایت سئول؛ و علی الواهب ان ینجح رغائب اولی المآرب وهو علی جمعنا اذا یشاء قدیر و بکلّ فضل جدیر.»

نگارنده این نامه را به وسیله‌ی «محمود باوندی» که از مردم رویان بوده است و «در سیاحت صاحب قدم بود و با نسیمی که قاصد اقصای افطارس است همدم» و مدتی «به دلالت قاید تقدیر بدین دیار رسیده و به اشارت حاکم قدیر میان عزیمت گشاده، پای تردد در دامن

میراث

نگارنده نخبه الزمان
للذاهب و الآتب کیست؟



اقامت کشیده و مدتی مدید به انفاسی که حامل اخبارِ ساژه بود، مزاج حیات را قوتی بخشیده و کما هی احوال جمهور و اکابر و صدور و اخوان و اقربا و خلّان و اخلاّ در اوان تفحص، به تقریبی که سبب استیناس خاطر آید باز نمود و عقده‌ی شبهات که به واسطه‌ی تناقض اخبار بر رشته‌ی شعور آمده بود به سر انگشت صفای خبرت و وفای تقریر از هم بگشود» به رویان فرستاده است. باوندی که اخبار مسرت بخشی برای نگارنده نقل می‌کرد «و در اثنا آن که مساق سخن به ذکر مناقب و محامد مالک آن مملکت و مملکت آن مالک رسانید و هر لحظه در میدان ثنا گویش دو اسبه به جانبی می‌دوانید، مسمع ساکنان حوزه‌ی اخلاص از استماع آن، درر و لئالی به خزاین خواطر می‌کشیدند؛ و خواطر ملازمان روضه‌ی اختصاص از اطلاع بر آن، گل فرح و شادی از گلبن امانی می‌چیدند.» این ساکنان حوزه اخلاص و ملازمان روضه‌ی اختصاص به احتمال از رویانی بوده‌اند که همراه نگارنده در مصر بسر می‌بردند. نگارنده می‌افزاید که در اثر این اخبار «بشاشت مخلص صادق الوداد که در هواداری وارث آبا و اجدادست به سبب لذت سماع آن خبر یکی در هزار و هزاران بی شمار می‌آمد.»

از اینجا معلوم می‌شود که آباء و اجداد نگارنده از هوادارن بادوسپانیان بوده‌اند و نیز خود او. نگارنده در ادامه چند سطری و همراه آن چند بیتی در مدحت همان مالک مملکت می‌پردازد: «و لا عجب اگر خورشیدی در جهان از مشرق خیال برآید و یا جمشیدی در آن دودمان از مادر دوران بزاید؛ لیت شعری او نه آنست که سلطنت و شاهی به تبار و نجار او مفتخر و مباهی است و لعلّه فرع فاق اصلاً، چه با اثرش در جهان داری نامحصور و نامنتنمی است. نورانی مه ز آسمانی دیگر است / آن گهر بی شک ز کانی دیگر است؛ ز آن سر افراز جهان معدلت / در تن پیام جانی دیگر است؛ هر کسی را در ثنایش صد زبان / هر زبان را صد زبانی دیگر است؛ سایه اش از رحمت حق آیتی / سایه حق را نشانی دیگرست؛ در وفایش کشتگان را بی گمان / هر زمان از غیبت جانی دیگرست.» در آخر نیز او را دعا می‌گوید: «رجا واثق است و وثوق صادق، که از سزایه عنایت بی چون، نهال سعادتش روز افروز آید و نو عروس ایالتش در حجله‌ی مزید جمال و منصّه‌ی خریه و کمال هر لحظه جلوه ای دیگر نماید و آفتاب شهریاری در اوج آسمان کامکاری بی وصمت زوال پاینده و تابنده بر آید. و ما ذلک علی الله بعزیز.» می‌دانیم که تا ۸۵۷

ق رویان در اختیار ملک کیومرث بود و قدرت او هر لحظه فزونی می‌یافت، بنا بر این چگونه نگارنده مدحت کسی را می‌گوید که در نامه اول سخت از رسمیت بخشیدن مذهب تشیع توسط او شکوه می‌کرد؟ گویا در اینجا نگارنده نظر به موفقیت‌های سیاسی ملک کیومرث و کوشش او در آبادی رویان دارد، و او را از این جهت می‌ستاید.^۱

از مکتوب چهارم بر می‌آید که مؤلف در میان برادران دارای رتبتی بوده و در تصوف حائز مرتبتی، چه اینکه در این نامه او اشکالاتی که در تقریرات صوفیانه‌ی یکی از برادران پیرامون مسئله‌ی اقسام مکاشفه (کشف محقق و کشف مخیل) یافته است را آشکار کرده،^۲ «هر چند عبارات مولوی و اشارات اخوی در مذاق فهم و تعقل به غایب مستعذب و مستملح آمد و مجاری حیات به زلال مدارک شهیه آن فایز و مستسعد شد و لیکن به حکم آنکه بعضی از فقرات آن مثار شبه مضلّه و مخیله شکوک مخله بود، تعرض و دخل را در تزییف مفهوم آن مجالی روی نمود اگر چنانچه به بعضی از آن ایما کرده آید، لامحاله بر آنچه نه مقتضای اخلاص و وفاداری باشد محمول نیاید.» همچنین معلوم می‌شود که کسانی در حق نگارنده تهمت‌ها زده و بدگویی‌ها کرده‌اند اما مخاطب این نامه در مقابلشان موضع گرفته و از او دفاع کرده است. «دیگر کیفیت منازعت و صورت حال مخاصمه، کما جرت و کمیت هفوات و تعرضات شنیعه شخص معلوم - طهرّ الله فواده عن دنس الشقاق و وضر النفاق و شرح صدره بنور الاسلام و ازاح عنه کدر الحسد و کمد الاوهام - در حق داعی و حسن مناصحت و مساعدت اخوی - طاب جوهره و حسن فی عیون المستبصرین من خلّص اهل الله منظره و مخبره - کما وقع استماع افتاد و بر نقیر و قطمیر احوالی که زاده‌ی مشمهی شیم، و دیّه آن بی وجود آمد اطلاع یافت. سرّ کلّ اناء یترشّح بما فیه پوشیده نماند.»

۱ تفصیل این توفیقات و خدمات را در مصادر تاریخی ببینید.

۲ عنوان این نامه چنین است: الی واحد من الاخوان تنبیهاً له فی مسألة اخطأ فی تقریرها و ایماء الی ما به من فرقة عن صحبة شیخه و تعریضاً الی ما وقع من رجل ذی غرض و تفریغاً له اشاره و عبارة.

گویا کسی از هم مسلکان ایشان مفاد کلمات برادر رویانی را به وی رسانیده بوده است. «در اثناء تفحص اوضاع مخادیم جملاً و تفصیلاً مخبر صادق الاخ فی الله فلان نمونه‌ای از نسق احوال و رونق اوقات شریفه اخوی - صینت عن الشتات و حمیت عن مصادمة الآفات - تقریر فرمود و شمه‌ای از نفایح گلشن تحقیقش که حامل آن نسیم مشاهدات علیه بود، به مشام تعقل رسانید و کلمه‌ای چند از رغایب ملتقطات که در هر نقطه‌ای از آن جهانی و در هر حرفی بحر بی کرانی مدرج بود باز نمود، و الحق که خاطر مشوش از نفحات معزای آن متنسم شد و فکر پریشان از لطف فحوای آن متبسم.»



از مکتوب پنجم نیز معلوم می‌شود که نگارنده در شمار صوفیانی پر احتشامی بوده که به سرزنش و ملامت ارادتمندان می‌نشسته و ایشان را از خودخواهی‌ها و دیگر اشتباهات آگاه می‌گردانیده است.^۱ در این نامه همچنین اشاره‌ای سربسته به رابطه نگارنده و شیخ او رفته است: «منت خدای را که در انتساب به حضرتی که توجه خاطرش در عهده‌ی برکات جهانست واسطه‌ای ندارم و به اشارت تحقیق آثار کرامتش، که محل اقتباس انوار سعادت ابدی است، در اهلیت و صلاحیت فطری، غائله، اقوال لساع علی اثری / یا طالب شاؤ بعید المنال؛ حذار فانّ علی الجهتین / هموس الدجا مرصداً للرعّال؛ قصه‌ی واقع‌ی ری و کشف حال آن به وجهی که در خطه‌ی تبریز بود و نکته‌ای از خلال محاوره‌ی لطف آمیزش روی نمود، چون معلوم زمره‌ی اخوان است، خط نسیان برآن نیاید کشید و جلباب مکابره تا بدین حدّ در روی نباید پوشید.»

در مکتوب ششم نگارنده توصیه‌ی شخصی را به یکی از «امراء الروم، حرس الله تعالی اهله عن غایلة الهموم»، که او را «جناب جلالت شعار مکرم آثار امیری اعظمی، الهمه اللّهُ رشده حیث اقامه و حفظ من الزیغ اقدامه و اقدامه» نامیده، کرده و در توصیه حامل نامه نوشته است «رجاء واثق که بعد تشرّفه بنیل الوصول بعین الرضا ملحوظ افتد و به دریافت مآرب و امانی مستسعد و محظوظ آید.»

مکتوب هفتم به «استدعاء بعض الأخوان» به یکی از اکابر طریقت مولویه به قونیه فرستاده شده و در آن نیز توصیه‌ی حامل نامه شده است. در سرآغاز نامه نیز چند کلمه‌ای در حدیث عشق رفته است، که پایه تعلیمات طریقت مولوی است.

مکتوب هشتم به «نخبة الوزراء شرف الدین عبد الرحیم» نوشته شده و به «بمدینة لارنده المحروسة فی الروم» فرستاده شده است. در این نامه نگارنده شفاعت حامل نامه را، که نزد شرف الدین متهم شده بوده و نزد نگارنده رفته و از او استنصار کرده بوده، نموده است. «همانا بنای این نهضت بر تهمتی است و اختیار این داعیه را از شائبه اضطرار و صمتی.»

۱ عنوان این نامه چنین است: «الی و احد من الاخوان تشنیعاً علیه وتویخاً له وایماء الی ما تفوه به من الکلمات الموهوه المشعرة بنوع من المفاخرة تعریضاً وتصریحاً.»

در مکتوب نهم نگارنده می‌کوشد که یکی از مریدان که از مجاهدت ثمری ندیده و اجازه برای مسافرت گرفته را پنده دهد و او را به مقاومت دعوت نماید.

مخاطب مکتوب دهم دانسته نیست، ظاهراً نامش مرتضی بوده، اما نمی‌توان با استناد به خطاب اخوی او را برادر نگارنده دانست، زیرا مثلاً در مکتوب سیزدهم که در عنوان مخاطبش «واحد من الخلان» معرفی شده نیز شاهد خطاب اخوی هستیم. همچنین دانسته نیست که این نامه به چه مقصدی ارسال گردیده است. لذا از محتوای آن چندان استفاده‌ای نمی‌توان کرد، همین قدر می‌توان گفت که نگارنده به گروهی از تبهکاران اشارت کرده و به بدگویی از آن‌ها پرداخته است.

مکتوب یازدهم که به مَلَطِيه ارسال گردیده است، ظاهراً مشتمل بر عرض تسلیتی است و بیش از این فائدتی از آن حاصل نیست. همچنین است مکتوب دوازدهم که از زبان کسی برای فرزندش که ساکن تبریز است نوشته شده و مکتوب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم که هر سه خطاب به یک نفر در طلب غلام کابلی و چینی / صینی [در اصل شمسی؟] است و شکوه از همو که به وعده‌اش وفا نکرده است.

مکتوب هفدهم به «شیخ الاسلام شهاب الملة و الدين الصفوی» نوشته شده است که «در امور فقرا متصرف مطلق العنان است»، و نگارنده او را چنین می‌ستاید: «اعلی جناب، کرامت مآب، شیخ الاسلام، اوحد الایام، مرشد الانام، المتجلی خلائفه بزواهر جواهر العلم وغرر درر العمل، المحلی طوائفه عن معائب شوائب الخطأ وظلم ثلم الزلل، المتمطی اقدام جلاله فوق الفرقد، المبکی علی ترب فناء الاقبال السرمد، السیّار سرّه الی حیث ضعف وکلّ شدید القوی، الطیّار عزمه علی افنان سدره المنتهی، غایة الاطناب فی مدحه نهاية الایجاز وکنه وصفه یظهر فی اسرار البلاغة دلائل الاعجاز، اعلی اللّٰه تعالی معارج شأنه شهاباً یزری بقوته بالشمس لدى الضحی، صدرّاً مصدرّاً فی دست العظمة والعلی، صفیّاً من خلص اولیاء اللّٰه لیقتدی به ویقتفی بمکارم خلقه ومحاسن آدابه».

نگارنده در این نامه از صفوی درخواست نموده تا به وی اجازه سفر دهد و اشارت نموده که «قریب شش هفت سال شد که به انتهاج مناهج حطّ و ترحال و طیّ مسالک قفار و جبال

میراث شهاب

نگارنده نخبه الزنّاب
للذّاهب و الآثب کیست؟



مامور است و سلوک طریق اقامت و سکون مطلقاً بر او محرم و محظور، مگر بر سبیل ضرورت که تصدّی حرکت و نقلی به وجهی از وجوه مستعقب ضروری گردد، که صیانت و احتما از امثال آن شرعاً و عقلاً متحتم باشد.» بعید نیست که صفوی شیخ طریقت نگارنده باشد. مکتوب هجدهم به دوستی و در ابراز محبت به او و امید دیارش نوشته شده است. مکتوب نوزدهم به برهان الدین گیلانی نوشته شده و از آن بر می‌آید که وی از دوستان نگارنده و هم‌رتبگان وی بوده است. بعید است که وی همان ابراهیم بن محمد بن محمود باشد که سخاوی از خودش و همسرش عائشه خاتون و دخترش ستّ الکل یاد کرده است، چه اینکه سخاوی می‌گوید که در ۸۹۷ ق او را در مکه دیده و پس آن فوت شده است.^۱ مکتوب بیستم که آن هم به یکی از دوستان و در جواب وی نوشته شده، و از قاهره به روم فرستاده شده است، آکنده به ارشادات صوفیانه و نصایح عارفانه است. مکتوب بیست و یکم در جواب نامه‌ی یک نفر مدعی معرفت و تصوف به نام محمد یکرنگ نوشته شده و در آن به انحرافات وی اشاره رفته است. مکتوب بیست و دوم به «مجرد وقت، مفرد معرکه‌ی معنی، پخته‌ی روزگار، قدوه‌ی اهل اسرار، زید قلندر - زید قدره -»، که از شیوخ قلندریه بوده، نوشته شده است. و در آن ذکر برادر توکل قلندر رفته است. مکتوب بیست و سوم به حافظ کلام الله، حافظ الدین حیدری، که او هم در شمار صوفیان، بوده نوشته شده است. در این مکتوب نگارنده خود را «خاک قدم رهروان، خادم درویشان، نصرالله» نامیده است، و از حافظ الدین طلب دعا و دعوت کرده است. مکتوب بیست و چهارم نیز از مصر به یکی از دوستان که در قدس شریف ساکن بوده و در سفارش «زین الأمائل فلان - لازال معتلیاً الی ذری المکرمات - [که] متوجه زیارت شریف قدس و مستعد دریافت برکات مشاهد متبرکه انبیا عظام بود» فرستاده شده است. مکتوب بیست و پنجم از قاهره به گیلان و از زبان یکی از دوستان به فرزندش فرستاده شده لذا واجد نکته‌ای نمی‌باشد.

۱ برای شرح حال خودش بنگرید به سخاوی، شمس الدین محمد بن عبدالرحمن (۸۳۱ - ۹۰۲ ق)، الضوء اللامع لأهل القرن التاسع؛ ج ۱، ص ۱۶۶؛ برای شرح حال دخترش بنگرید به همو، همان؛ ج ۱۲، ص ۵۷؛ و برای شرح حال همسرش همو، همان؛ ج ۱۲، ص ۸۲.

مکتوب بیست و ششم به یکی از دوستان که از ترس گرانی از مصر گریخته و به مناطق کرد نشین رفته بود، نوشته شده و او را بر این امر سرزنش نموده است و در آخر گفته که اگر بازگردد «لعلّ که هنگام اختیار در نظر اعتبار ذوی الالباب به نصیبهی فائز گردد و از فضالهء سماحت بی دریغ سلطان وقت توشه ای بر گیرد.»

مکتوب بیست و هفتم در پی مکتوب قبلی به قلم آمده و به همان شخص فرستاده شده تا مگر او را به بازگشتن وادارد.

مکتوب بیست و هشتم که آخرین مکتوب است به یکی از دوستان مخلص نوشته شده، و آن در زمانی بوده است که منزل نگارنده از باران منهدم گشته و او در مسجد جامع شهر سکنی گزیده بوده است.

جمع بندی

از مجموع این مکاتبات معلوم می شود که نویسنده آنها اهل رویان و ساکن قاهره بوده، و نصرالله نام داشته است، همچنین می دانیم که در میان تحفة الرغائب اشعاری از سلمان ساوجی (۷۷۸-۷۰۹ ق) و حافظ (ح ۷۱۳ تا ۷۲۰-۷۹۲ ق) دیده می شود. حافظ احتمالاً از حدود سال های ۷۳۰-۷۴۰ ق شعر می سروده و اشعارش مورد اقبال بوده و در بلاد منتشر می شده است، لذا می بایست تاریخ تقریبی نگارش این مکاتیب را حد فاصل سال های ۷۳۰-۷۴۰ تا ۸۴۳ ق دانست.^۱

۱ تاریخ دقیقی برای آغاز شاعری حافظ نمی توان یافت، همین قدر می دانیم که قدیم ترین نمونه قطعی شعر او قطعه ای است که در مخاطبه با جلال الدین مسعود شاه بن شرف الدین محمود اینجو (م. ۷۴۳ ق) سروده است، و مطلع آن این است: «خسروا دادگرا بحر دلا شیر کف / ای جلال تو به انواع هنر ارزانی». اما در مورد غزلی که در آن از «سلطان غیاث دین» یاد می شود و مطلعش چنین است: «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود / وین بحث با ثلاثه ی غساله می رود» به هیچ روی نمی توان اظهار نظر قطعی کرد. همین قدر می توان گفت که هیچ مرجّحی برای اینکه این «سلطان غیاث دین» غیاث الدین کیخسرو بن شرف الدین محمود اینجو (۷۳۶-۷۳۸ ق) باشد (صادق سجادی. حافظ. دائرة المعارف بزرگ اسلامی. جلد ۱۹، ۱۳۹۱ ش: ص ۵۸۷-۵۸۸) نه سلطان غیاث الدین بن سلطان عماد الدین احمد مظفری (م. ۷۹۵ ق) (غنی، قاسم. بحث در آثار و افکار و احوال حافظ. چاپ اول: تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۶ ش: صص ۵۱۲-۵۱۴) یا سلطان غیاث الدین محمد شاه دوم (۷۲۵-۷۵۲ ق) سلاطین سلسله ی تغلق شاهان دهلی (ناتل خانلری، پرویز.) وجود ندارد. بلکه از میان این سه تن غیاث الدین تغلق شاهی اولویت دارد و پس از او نیز غیاث الدین مظفری. جهت اولویت غیاث الدین تغلق شاهی مضامین متعددی است



البته معقول‌تر است که تاریخ بدایت را قدری جلوتر برده و مقارن با نیمه‌ی عمر حافظ قرار دهیم. از این مکتوبات همچنین بر می‌آید برادران و دیگر اقوام نگارنده در رویان ساکن بوده‌اند و او از ایشان دور شده و در مصر ساکن گردیده است.

نیز دانسته می‌شود که او در نثر متکلفانه روزگار خویش دستی داشته و همین نثر او بوده که مجموع نامه‌هایش را گردآورده‌اند / آورده است و کتابت کرده‌اند. نگارنده همچنین در مصر روزگار به خوشی می‌گذرانده و محل توجه ارباب دولت و اعیان مملکت بوده، نیز در خدمت به مسکینان و بی‌مایگان می‌کوشیده است. رابطه‌ی عمیق او با تصوف در تمامی این مکتوبات کاملاً مشهود است و خود در این عالم صاحب رتبه‌ای بوده و مریدانی داشته است. همچنین ظاهراً خاندانی معتبر در رویان داشته و از تغییر مذهب در آن دیار دل خوشی نداشته، گو اینکه از پیشرفت‌های سیاسی حاکم رویان راضی و دلخوش بوده است. با رجوع به کتب تراجم روشن می‌شود که نگارنده می‌بایست همان عارف نامی قاهره «شیخ نصر الله رویانی» باشد، زیرا تمامی مشخصات پیشگفته را می‌توان در او یافت. در ادامه با استفاده از مصادر مربوطه نمایی از زندگی وی را ترسیم می‌کنیم تا مطابقتی که ادعا نموده‌ایم به وضوح معلوم گردد.

که در این غزل وجود دارد و نشان می‌دهد که قرار است این «قند پارسی» کام «طوطیان هند» را شیرین کند. اما وجه اولویت غیاث الدین مظفری بر غیاث الدین اینجو واژه «سلطان» است که در بیت آخر آمده و می‌دانیم که سلطان جزوی از اسم مظفریان بوده است، نگر: غنی، قاسم. بحث در آثار و افکار و احوال حافظ: ص ۵۱۴. باید گفت که سلطان غیاث‌الدین بن سلطان سکندر از الیاس شاهیان که فرمانروایان بنگال نمی‌تواند «سلطان غیاث دین» حافظ باشد، زیرا زمان فرمانروایی وی - بر خلاف بعض گفته‌ها که به سلطنت رسیدن او را به سال ۷۶۸ ق دانسته‌اند (حافظ. دیوان حافظ بر اساس نسخه نویافته و بسیار کهن. به کوشش سید صادق سجادی و علی بهرامیان. توضیح واژه‌ها و معنای ابیات کاظم برگ نیسی. چاپ اول: تهران، شرکت انتشاراتی فکر روز. ۱۳۷۹ ش: ص ۲۶۹) - ۷۹۲ - ۸۱۲ ق می‌باشد. اما از آنجا که در متن غزل مقصد این «طفل یک شبه» بنگاله است و قرار است این «قند پارسی» کام «طوطیان» آن ناحیه خاص از «هند» را شیرین کند، نه ناحیه سلاطین دهلی را و می‌دانیم که در سال‌های ۷۱۸ تا ۷۳۱ ق غیاث الدین بهادر شاه از طرف سلاطین دهلی در بنگاله حکم می‌رانده است، بعید نیست که «سلطان غیاث دین» حافظ همو باشد. اما بعید به نظر می‌رسد که چنین غزل پخته‌ای را حافظ ۱۷ - ۱۸ ساله سروده باشد، مگر آنکه بخواهیم تاریخ ولادت او را از ۷۱۳ ق که قدیم‌ترین تاریخ پیشنهادی است عقب‌تر ببریم و این خود با مشکلات دیگری مواجه است. در نتیجه - و با پذیرش اینکه نظام معنائی این غزل آشکارا نشان می‌دهد که به رسم تحفه برای دربار یک سلطان هندی سرورده شده است - به نظر می‌رسد بهترین پیشنهاد در مورد «سلطان غیاث دین» حافظ همان پیشنهاد خانلری باشد.

زندگی رویانی

در کتب تراجم نگاران همعصر رویانی اطلاعات مفیدی راجع به او دیده می‌شود، و انتشار این نامه‌ها ابعاد تازه‌تری بر آن می‌افزاید.

یکی از کهن‌ترین شرح حال‌های مفصّلی که از رویانی در دست داریم به قلم تقی‌الدین مقریزی (۷۶۶ - ۸۴۵ ق) در درر العقود الفریدة فی تراجم الأعیان المفیدة است. مقریزی نام وی را نصرالله بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل انصاری اُنسی کجوری رویانی نجاری می‌داند. وی می‌نویسد رویانی در کجور که یکی از دیه‌های رویان است در خاندانی که به اُنس بن مالک نسب می‌برند متولد شد، و به گمان و قیاس تاریخ ولادتش را ۷۶۶ ق می‌داند. مقریزی از ادوار اولیه‌ی حیات رویانی چیزی نمی‌گوید، و تنها می‌نویسد که وی در مسیر سلوک معنوی گام نهاد و از گروه خویشتن‌پرستان رهید تا در زمره پاکان و مجردان درآمد^۱، همچنین در علم تصوف مرتبه‌ای یافت و از دانش‌های دیگر نیز نصیبی گرفت. او می‌گوید رویانی به سال ۸۰۰ ق به قاهره وارد شد و طولی نکشید که در میان مردم شهرت یافت و به امیران دولت پیوست و ریاست یافت، بنا بر این زمانی که وی به مصر وارد شد مملوکان چرکس (برجی) بر مصر حکم می‌راندند. مقریزی می‌نویسد که در زمان دو تن از ایشان، منصب کتابت سر^۲ به وی پیشنهاد شد و او نپذیرفت. یک بار در زمان الناصر ناصر الدین فرج



۱ به قول حافظ که رویانی با شعر او آشناست «گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک / از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو» یا «آنچنان رو (شو) شب رحلت چو مسیحا به فلک / کز فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو» حافظ به سعی سایه: غزل ۳۹۶. مولانا که رویانی با خلفای او مکاتبه داشته است می‌گفت «جان باز که وصل او به دستان ندهند / شیر از قدح شرع به مستان ندهند؛ آنجا که مجردان به هم می‌نوشتند / یک جرعه به خویشتن‌پرستان ندهند» دیوان کبیر، قسمت رباعیات، شماره ۷۳۸، این رباعی با اندک اختلافی در مقالات شمس تبریزی نیز آمده است، نگر ص ۷۵۷.

۲ قلقشندی (۷۵۶ - ۸۲۱ ق) که در روزگار نزدیک به رویانی از اصحاب دیوان انشاء در مصر و دولت ممالیک بوده است، در موسوعة گرانقدر خود صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء پیرامون این منصب چنین می‌نویسد: «موضوعها قراءة الكتب الواردة على السلطان وكتابة أجوبتها وأخذ خط السلطان عليها وتسفيرها، وتصريف المراسيم ورودا وصدرا، والجلوس لقراءة القصص بدار العدل والتوقيع عليها. وقد تقدم في الكلام على الوزارة أنه صار يوقع فيما كان يوقع عليه بقلم الوزارة مع مراجعة السلطان فيما يحتاج إلى المراجعة فيه، في أمور أخرى من التحدث في أمر البريد وتصريف البريدية والقضاء، ومشاركة الدوادار في أكثر الأمور السلطانية مما تقدم ذكره مفصلا. وبدوانه كتاب الدست: وهو الذين يجلسون معه في دار العدل ويقرون القصص على السلطان ويوقعون عليها بأمر السلطان، وكتاب الدرج: وهم الذين يكتبون الولايات والمكاتبات ونحوها مما يكتب عن الأبواب الشريفة، وربما شاركهم كتاب الدست في ذلك». قلقشندی، أحمد بن عبد الله، صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء (متوفی ۸۲۱

بن برفوق (۸۰۱ - ۸۱۵ ق) و دیگر بار در عصر المؤید سیف‌الدین شیخ‌المحمودی (۸۱۵ - ۸۲۴ ق). این در حالی بود که به گفته مقریزی وی کاملانه شایسته‌ی این کار بود، زیرا به نیکویی و به بهترین صورتی خط می‌نوشت و از قدرت تعبیر و بیان بالایی در سه زبان فارسی، عربی و ترکی برخوردار بود، همچنین نیک رفتار و ملایم خو و آداب دان و خوش مشرب بود. مقریزی تاریخ وفات او را جمعه ششم رجب ۸۳۳ ق در اثر طاعون ضبط نموده و اشاره کرده است که وی در سوگ مرگ فرزندانش بود.^۱ وی فهرستی از مصنّفات او را به نقل از خودش به دست می‌دهد که پس از این به آن می‌پردازیم.

مقریزی در همچنین در السلوک لمعرفة دول الملوک افزوده است که رویانی پس از هم‌نشینی با امرا به ثروت دست یافت، و اشاره می‌کند که در تصوف با افکار ابن عربی (متوفی ۶۳۸ ق) پیوند داشته است. وی همچنین او را العجمی نیز نسبت می‌دهد.^۲

ابن حجر عسقلانی (۷۷۳ - ۸۵۲ ق) مورخ معاصر و جوان‌تر در إنباء الغمر بأبناء العمر نام پدر وی را عبد الرحمن و لقب او را جلال‌الدین ذکر کرده و مذهب رویانی را شافعی دانسته است. همچنین به مرتبه‌ی او در حکمت در کنار تصوف اشاره کرده است، و همچنین گفته است که با علم فقه بیگانه بود. از گفته‌های ابن حجر معلوم می‌شود که توجه امرا به رویانی به جهت آشنایی او با علوم غریبه بوده است. همچنین معلوم می‌شود که او در مدرسه منصوریه^۳ اقامت داشته است. ابن حجر می‌نویسد او مردی بخشنده و سفره دار و دوستدار مردمان فقیر و پریشان و و بیگانگان و مسافران بود و ایشان به او پناه می‌بردند و او نیز به پرستاری از آنان می‌پرداخت. به همین جهت به اموال دولتمردان دست می‌یافت و آن را برای ایشان مصرف

ق). تحقیق: محمد حسین شمس‌الدین. بیروت، دار الکتب العلمیة: ج ۴، ص ۳۰. با توجه به آنچه از قلمشندی نقل کردیم بر خلاف لغت نامه دهخدا کتابت سرّ را نمی‌توان به خفیه نویسی ترجمه کرد.
 ۱ مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی (۷۶۶ - ۸۴۵ ق). در العقود الفریدة فی تراجم الأعیان المفیده: حقه و علّق علیه محمود الجلیلی. الطبعة الأولى: بیروت، دارالغرب الإسلامی، ۱۴۲۳ ق: ج ۳، صص ۵۰۶ - ۵۰۷.
 ۲ مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی (۷۶۶ - ۸۴۵ ق). السلوک لمعرفة دول الملوک؛ حقه و قدّم له و وضع حواشیه: الدكتور محمد مصطفی زیادة و الدكتور سعید عبدالفتاح عاشور. القاهرة، مطبعة دار الکتب، ۱۳۹۲ ق: ج ۴، ص ۸۴۷.

۳ راجع به این مدرسه بنگیرید به سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (متوفی ۹۱۱ ق)، حسن المحاضرة فی تاریخ مصر و القاهرة: تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم. چاپ اول: مصر، دار إحياء الکتب العربیة - عیسی البابی الحلبي وشرکاء، ۱۳۸۷ ق: ج ۲، ص ۲۶۴.

می‌کرد، وی زمین‌های دولتیان را که به عنوان رزقه^۱ در اختیار او گذاشته بودند می‌ستاند و سپس در راه خدا وقف می‌کرد. ابن حجر نیز مانند مقریزی ویژگی‌های برای او برشمرده که حکایت از توانای اجتماعی بالای او دارد. او رویانی را مردی زبان آور و روشن گوی و باوقار توصیف کرده است که توانایی بدست آوردن مطلوبات خود دارد، و از تصانیف وی تنها به دوتای آنها اشاره کرده است.^۲

مورخ بزرگ این عصر ابن تغری بردی (ح ۸۱۲ - ۸۷۴ ق) نیز از رویانی یاد کرده است. از نوشته او بر می‌آید که رویانی در عصر خود به شیخ نصرالله شهرت داشته است. در نوشته ابن تغری بردی نسبت نجاری به بخاری تصحیف شده است. وی همچنین به مصاحبت رویانی با پدرش تغری بردی (متوفی ۸۱۵ ق) - که ابتدا از غلامان ترک نژاد رومی، الملک الظاهر برقوق بود و از خاصگی و ساقیگیری کار را آغاز کرد تا به مقام اتابکی (فرماندهی) سپاه مصر و نیابت شام رسید - اشاره کرده است، و نقش او را کمک به رشد موقعیت اجتماعی رویانی تا آنجا که نامزد منصب کتابت سرگردید ذکر کرده است. نیز اشاره کرده که رویانی به گردآوری کتاب‌های نفیس می‌پرداخت. حکایتی که ابن تغری بردی از رابطه رویانی با پدرش آورده است، نمونه‌ای است که بیانگر چگونگی رابطه او با دولتمردان است، و نشان می‌دهد که آنان چگونه به او علاقه و اعتماد پیدا کردند، و رزقه‌ها در اختیارش می‌نهادند.

او می‌نویسد که رویانی برای تغری بردی (متوفی ۸۱۵ ق) انگشتری ساخته بود که اگر آن را بر روی مارهای بزرگ می‌نهادند، موجب فرار یا مرگ آنها می‌شد، و تغری بردی هم که از این انگشتر بسیار در شگفت شده بود، رزقه‌ای را در دشت جیزه به او بخشید که صد فدان^۳ مساحت داشت. او مدفن رویانی را منزل او نوشته که در نزدیکی بازارگاه خلیلی قرار

میراث
نگارنده: نجیه الزغائب
للذاهب و الآثاب کیست؟

۱ در مورد این اصطلاح اوقافی بنگرید به محمّد محمّد أمين. الأوقاف والحياة الاجتماعية في مصر ۶۴۸-۹۲۳هـ/ ۱۲۵۰-۱۵۱۷م دراسة تاريخية وثائقية. چاپ اول: قاهرة، جامعة القاهرة، ۱۴۰۰ ق: صص ۱۰۸-۱۱۱.
۲ ابن حجر عسقلانی (۷۷۳ - ۸۵۲ ق)، إنباء الغمر ببناء العمر؛ تحقيق وتعليق: الدكتور حسن حبشي. القاهرة، وزارة الأوقاف المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية، ۱۴۱۹ ق: ج ۳، صص ۴۵۱ - ۴۵۲؛ تحت مراقبة الدكتور محمد عبد المعيد خان. چاپ اول: حيدر آباد دکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۸۹ ق: ج ۸، ص ۲۲۲.
۳ هر فدان معادل چهارصد و به قولی سیصدوسی قصبه مربع است، قصبه مقیاسی است در مساحت برابر با ۳ متر و ۴۸ جو.

داشت، همچنين می‌گوید که رویانی وصیت کرد که مدفن او را زاویه‌ای (خانقاه یا تکیه) کنند و پنجره‌ای از آن به سوی راه بگشایند.^۱ وی در النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة نیز از رویانی یاد کرده ولی نکته‌ی جدیدی در آن دیده نمی‌شود، جز آن که می‌گوید او وصیت کرد که منزلش را پس از مرگش مدرسه کنند، که به نظر می‌رسد تصحیف باشد.^۲

سخاوی (۸۳۱ - ۹۰۲ ق) بزرگترین شاگرد ابن حجر عسقلانی نیز از رویانی یاد کرده است. او در الضوء اللامع علاوه بر تکرار داده‌های ابن حجر در إنباء الغمر اطلاعات تازه‌ای نیز افزوده است. وی علاوه بر نسبت‌هایی که قبلاً ذکر کردیم نسبت جلالی را نیز برای رویانی ذکر می‌کند. او همچنين می‌گوید که رویانی در بیمارستان - احتمالاً همان که الملك المنصور قلاوون به همراه مدرسه منصوریه تأسیس کرده بود^۳ - مستمراً سالیانه داشت، بلکه در آنجا صاحب حل و عقد بود. سخاوی همچنين می‌نویسد که رویانی در زمان حیاتش منزل خود را که در نزدیکی بازارگاه خلیلی قرار داشت وقف کرد و کتاب‌هایی را نیز وقف آنجا کرد که از آن جمله فصوص و دیگر آثار ابن عربی بود. از این منزل به صورت اقامتگاهی (رباط) استفاده می‌شد که تهیدستان و بیگانگان به آن پناه می‌بردند و رزقه‌ای را که در انبان داشت برای مخارج آن قرار می‌داد. این منزل به زاویه‌ی نصر الله شهرت یافت. سخاوی می‌نویسد که وی مخفیانه به تدریس فصوص الحکم می‌پرداخته و شمس‌الدین محمد بن مراهم الدین شروانی قاهری شافعی (ح ۷۸۰ - ۸۷۳ ق)^۴ فصوص را نزد او آموخته است. سخاوی نیز تاریخ فوت او را مانند دیگران ضبط کرده است، اما تأکید می‌کند که او را در زاویه‌اش دفن نکردند، بلکه در مجاورت قبر سراج الدین هندی (متوفی ۷۷۳ ق) به خاک سپردند.^۵

۱ ابن تغری بردی (ح ۸۱۲ - ۸۷۴ ق). المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی؛ تقدیم: دکتور سعید عبدالفتاح عاشور، حقه و وضع حواشیه: دکتور محمد محمد امین. الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۳۶۷ ق: ج ۱۲، صص ۱۲-۱۳؛ همو. الدلیل الشافی علی المنهل الصافی؛ تحقیق و تقدیم: فهیم محمد شلتوت. القاهرة، مطبعة الخانجی للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۳۷۵ ق: ج ۲، ص ۷۵۸.

۲ ابن تغری بردی (ح ۸۱۲ - ۸۷۴ ق)، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة؛ وزارة الثقافة والإرشاد القومي، دار الكتب، مصر: ج ۱۶، صص ۱۶۵-۱۶۶.

۳ نگر: حسن المحاضرة فی تاریخ مصر و القاهرة؛ تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم. چاپ اول: مصر، دار إحياء الكتب العربية عيسى البابي الحلبي وشركاه، ۱۳۸۷ ق: ج ۲، ص ۲۶۴.

۴ برای شرح حال او بنگیرید به السخاوی، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن (۸۳۱-۹۰۲ ق)، الضوء اللامع لأهل القرن التاسع؛ چاپ اول: بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ ق: ج ۹، ص ۲۲، ج ۱۰، ص ۴۸.

۵ سخاوی، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن (۸۳۱-۹۰۲ ق)، الضوء اللامع لأهل القرن التاسع؛ ج ۱۰، ص ۱۹۹.

ابن عماد حنبلي (١٠٣٢-١٠٨٩ ق) نیز در شذرات الذهب فی أخبار من ذهب با استفاده از المنهل الصافي ابن تغری بردی شرح حال مختصری از رویانی ارائه کرده است، و اطلاعات جدیدی نیفزوده است.^١

منابع

کتابها

١. ابن تغری بردی (ح ٨١٢-٨٧٤ ق)، المنهل الصافي والمستوفى بعد الوافي؛ تقديم: دكتور سعيد عبدالفتاح عاشور، حققه و وضع حواشيه: دكتور محمد محمد أمين، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٣٦٧ ق.
٢. همو، الدليل الشافي على المنهل الصافي؛ تحقيق و تقديم: فهيم محمد شلتوت، القاهرة، مطبعة الخانجي للطباعة و النشر و التوزيع، ١٣٧٥ ق.
٣. همو، النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة؛ وزارة الثقافة و الإرشاد القومي، دار الكتب، مصر.
٤. ابن حجر عسقلاني (٧٧٣-٨٥٢ ق)، إنباء الغمر بانباء العمر؛ تحقيق و تعليق: الدكتور حسن حبشي، القاهرة، وزارة الأوقاف المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، ١٤١٩ ق. تحت مراقبة الدكتور محمد عبد المعيد خان، چاپ اول: حيدر آباد دکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، ١٣٨٩ ق.
٥. ابن عماد حنبلي (١٠٣٢-١٠٨٩ ق)، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب؛ حققه: محمود الأرنؤوط، خرج أحاديثه: عبد القادر الأرنؤوط، الطبعة الأولى: دمشق - بيروت، دار ابن كثير، ١٤٠٦ ق.

همچنین بنگرید به سخاوی، شمس الدین محمد بن عبدالرحمن (٨٣١-٩٠٢ ق)، وجیز الکلام فی الذیل علی دول الإسلام؛ تحقيق: الدكتور بشار عواد معروف، عصام فارس الحرستاني، الدكتور أحمد الخطيمي. بيروت، مؤسسة الرسالة: ج ٢، ص ٥١١.

١ ابن عماد حنبلي (١٠٣٢-١٠٨٩ ق)، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب؛ حققه: محمود الأرنؤوط، خرج أحاديثه: عبد القادر الأرنؤوط. الطبعة الأولى: دمشق - بيروت، دار ابن كثير، ١٤٠٦ ق: ج ٩، صص ٢٩٩ - ٣٠٠.

٦. حسینی اشکوری، سید جعفر، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حوزة علمیة امام صادق - علیه السلام - (اردکان - ایران)؛ چاپ اول: قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۴ ش.
٧. خواندمیر هروی، غیاث‌الدین (۸۸۰-۹۴ ق)، تاریخ حبیب‌السیر؛ زیر نظر سید محمد دبیرسیاقی، با مقدمه جلال‌الدین همایی، چاپ چهارم: تهران، انتشارات خیام، ۱۳۸۰ ش.
٨. سخاوی، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن (۸۳۱-۹۰۲ ق)، الضوء اللامع لأهل القرن التاسع؛ چاپ اول: بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.
٩. همو، وجیز الکلام فی الذیل علی دول الإسلام؛ تحقیق: الدكتور بشار عواد معروف، عصام فارس الحرستانی، الدكتور أحمد الخطیمی، بیروت، مؤسسة الرسالة.
١٠. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (متوفی ۹۱۱ ق)، حسن المحاضرة فی تاریخ مصر و القاهرة؛ تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، چاپ اول: مصر، دار إحياء الكتب العربية - عيسى البابي الحلبي وشركاه، ۱۳۸۷ ق.
١١. قلقشندی، أحمد بن عبد الله (متوفی ۸۲۱ ق)، صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء؛ تحقیق: محمد حسین شمس‌الدین، بیروت، دار الكتب العلمية.
١٢. محمد محمد أمين، الأوقاف والحياة الاجتماعية في مصر ٦٤٨-٩٢٣هـ / ١٢٥٠-١٥١٧م دراسة تاريخية وثائقية؛ چاپ اول: القاهرة، جامعة القاهرة، ۱۴۰۰ ق.
١٣. مرعشی، سید ظهر‌الدین بن سید نصیر‌الدین (۸۱۵-۸۹۲ ق)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران؛ به کوشش محمد حسین تسییحی، با مقدمه محمد جواد مشکور. تهران، مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵ ش.
١٤. مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی (۷۶۶-۸۴۵ ق)، درر العقود الفريدة فی تراجم الأعیان المفیده؛ حققه و علّق علیه محمود الجلیلی. الطبعة الأولى، بیروت، دارالغرب الإسلامي، ۱۴۲۳ ق.
١٥. مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی (۷۶۶-۸۴۵ ق)، السلوک لمعرفة دول الملوک؛ حققه و قدّم له و وضع حواشیه: الدكتور محمد مصطفى زيادة و الدكتور سعيد عبدالفتاح عاشور، القاهرة، مطبعة دار الكتب، ۱۳۹۲ ق.

مقالات

۱. صدرائی خوئی، علی، سفینه‌ی حکیم محمد مؤمن تنکابنی؛ میراث شهاب، سال بیستم، شماره ۴، شماره پیاپی ۷۸، زمستان ۱۳۹۳ ش.
۲. همو، سفینه روغای سفینه‌ای شیعی از قرن هشتم (بخش اول: رسایل و مطالب منشور)؛ میراث شهاب، سال بیست و یکم، شماره ۱ و ۲، شماره پیاپی ۷۹-۸۰، بهار و تابستان ۱۳۹۴ ش.
۳. همو، سفینه روغای سفینه‌ای شیعی از قرن هشتم (بخش دوم: منظومه‌ها اشعار فارسی و عربی)؛ میراث شهاب، سال بیست و یکم، شماره سوم و چهارم، شماره پیاپی ۸۱-۸۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴ ش.
۴. همو، سفینه عطاء الله بمی (زنده در ۸۴۱ ق)؛ میراث شهاب، سال بیست و دوم، شماره ۲ و ۳، شماره پیاپی ۸۴-۸۵، تابستان و پاییز ۱۳۹۵ ش.
۵. همو، نامه‌های رویانی، بخش دوم؛ میراث شهاب، سال بیست و سوم، شماره ۱، شماره پیاپی ۸۷، بهار ۱۳۹۶ ش.



تحلیل و بررسی ساختار قصیده مدحیه چهارده معصوم و واکاوی صحت انتساب آن به ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری یا کاشفی شیرازی

ابوالفضل مرادی (رستا)*

چکیده

شبهات تخلص در شاعران گذشته موجب بروز اشتباهاتی در صحت انتساب آثار آنان به یکدیگر گردیده است. این پژوهش بر آن است تا با معرفی یکی از قصیده های مدحیه در منقبت اهل بیت علیهم السلام ابتدا انتساب آن را به کاشفی سبزواری مورد نقد و بررسی قرار دهد و اسنادی را که این اثر را به کاشفی شیرازی منتسب می کند، مورد واکاوی و بازبینی قرار دهد. در نتیجه این پژوهش یکی از سروده های ملاحسین واعظ کاشفی با شناسایی دیگر نسخه ها آشکار گردید که این انتساب مورد تردید جدی است و انتساب این اثر به کاشفی شیرازی درست تر است. بر این اساس، لازم است تمامی آثار متعلق به واعظ کاشفی سبزواری مورد بازبینی و دقت قرار گیرد زیرا می توان در صحت انتساب این آثار بر اساس یک مورد اشتباه صورت گرفته تردید را روا دانست.

کلید واژه

ادبیات فارسی، مدح و منقبت اهل بیت علیهم السلام، ملاحسین واعظ کاشفی، کاشفی شیرازی

* استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان، پردیس آیت الله طالقانی قم

مقدمه

بارگاه زیبا و مجلل مدح اهل بیت علیهم السلام در زیبا شهر ادب فارسی چنان سرفراز و با افتخار سر بر آسمان معنویت و اندیشه می‌ساید که زائرین آن در تو در تویی هر دهلیز و دالان و هر صحن و رواقی چشم اندازهایی بوقلمون مشاهده می‌کنند و از این رو این گونه ادبی به خاطر کثرت پذیرندگان آن همیشه مورد توجه و اقبال قرار گرفته و به این دلیل شاعران دوره ها و اعصار مختلف ادب فارسی سعی در آفریدن و ارائه این آثار خلاقانه معنوی هنری به مخاطبان داشته اند.

بی شک یکی از عرصه های گرانسنگ پژوهش در ادب فارسی تحقیق و بررسی ابعاد و خصیصه ها و جنبه های مختلف، مدیحه های مذهبی است. در این پژوهش یکی از این سروده ها که در قالب قصیده ای است در مدح دوازده امام علیهم السلام، مورد پژوهش قرار گرفته است. این قصیده با تخلص «کاشفی» به ثبت رسیده است و از جهت خالق اثر و معرفی خود سروده می‌تواند جالب توجه باشد.

۱- پیشینه و اهمیت پژوهش

در خصوص آثار کاشفی سبزواری تاکنون پژوهش های متعددی صورت گرفته است که اشاره به آن فراتر از این مجال است، اما در خصوص قصیده مدحیه که در این تحقیق مورد توجه قرار گرفته است تاکنون هیچ پژوهش مستقل یا ضمنی صورت نگرفته است و این متن فراتر از نسخه های خطی تاکنون در هیچ مقاله یا کتابی مورد تحقیق و پژوهش و چاپ قرار نگرفته است، اما شخصیت دیگری که در این مقاله مورد توجه است کاشفی شیرازی است که به فراخور این تحقیق از آن نام برده می‌شود از این شخصیت نیز تاکنون تحقیق و پژوهشی صورت نگرفته است و نمی‌توان در هیچ مقاله یا پژوهش مستقل یا ضمن کتاب مورد تحقیق قرار نگرفته است، آنچه از وی می‌توان به دست آورد ذکر نام وی در فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی است که در جای جای این اثر بدان اشاره خواهیم داشت. این شخصیت که در حدود قرن یازده هجری می‌زیسته است برای اهل علم و ادب بسیار ناشناخته است.



۲- روش و محدوده پژوهش

این پژوهش از نوع پژوهش های کتابخانه ای می باشد و محدوده پژوهش نسخه های خطی موجود در کتابخانه مجلس و کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی است این تحقیق با مراجعه به فهرست نسخه های خطی فنخا و دنا و فهرست کتابخانه مجلس و اصل نسخه های هریک صورت گرفته است بدیهی است آنچه در این زمینه یافت شده تاکنون فقط ۳ نسخه می باشد، در صورت یافتن نسخه های جدید می تواند باب جدیدی در این تحقیق گشوده شود، ولی آنچه اکنون ارائه می گردد با توجه به موارد یافت شده از این پژوهش می باشد.

۱/۲. نسخه شناسی قصیده

این کتاب به شماره ۱۱۶ در فهرست کتاب های خطی مجلس سنا جلد اول به شماره ۱۱۶ به شرح زیر معرفی شده است:

«نسخ و نستعلیق صالح بن سید علی حسینی گرمودی در ابهر از سده ۱۱، عنوان و نشان شنگرف، با فهرست، در ۱۰۹ گ ۱۲ س، اندازه ۱۳*۷، ۱۹*۱۲، کاغذ سفید، جلد تیماج مشکلی، عطف تیماج قهوه ای (۱۲۸۴۹)»^۱

۲/۲ نسخه های دیگر قصیده مدحیه

در فهرست دنا علاوه بر نسخه مجلس سنا از این قصیده يك نسخه معرفی شده و تحت عنوان منظومه از ان یاد شده است و اینچنین آورده شده است:

«فضائل و مناقب اهل بیت (منظومه) / فضایل و مناقب / فارسی ۲۰۴۹۴۷.۲ / نستعلیق / جمادی الثانی ۱۰۷۹ / ۸ برگ (۱۱۸-۱۲۵)»^۳

این نسخه در کتابخانه آیت الله مرعشی نگهداری می شود و به عنوان گزارش متن چنین آمده است: «ذکر مناقب و فضائل حضرت امیر مؤمنان علیه السلام با استناد به آیات و روایت و همچنین ذکر نام ائمه دیگر علیهم السلام تا حضرت مهدی علیه السلام می باشد.»^۴

۱ دانش پژوه، و غیره، ۱۳۵۴ ش ص. ۶۰، ج ۱

۲ قم - مرعشی ش: ۱۲۰۷۵/۸

۳ درایتی، ۱۳۸۹ ش ص. ۱۰۶۰، ج ۷

۴ مرعشی، ۱۳۸۰ ش ص. ۴۸۱، ج ۳۰



۳- یافته های پژوهش

آنچه در این تحقیق مورد توجه قرار می‌گیرد قصیده مدحی است که به واعظ کاشفی سبزواری نسبت داده شده است. یافته های این پژوهش حاکی از آن است که در آثار گذشته، در توجهات ناچیزی که به این اثر شده است، اشتباهات و خطاهایی در باره این قصیده مدحیه صورت گرفته است که از جمله آن موارد زیر است:

۱/۳. اطلاق ساختار رساله به این قصیده

در برخی از فهرست ها در معرفی این قصیده عنوان شده است که رساله ای ناشناخته از واعظ کاشفی، و پیدا است که فهرستنگار محترم در این مورد به این توجه نداشته است که این متن یک رساله به حساب نمی‌آید، بلکه فقط یک قصیده است که برخی استشهد آیات و احادیث همراه با ابیات آورده شده است.

زنده یاد استاد محمد تقی دانش پژوه و همکار ایشان استاد عبدالله انواری در فراهم نمودن جلد نخست فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس سنا در معرفی این نسخه اشاره ای به این نکرده اند که این متن قصیده ای است از واعظ کاشفی، بلکه آن را به عنوان رساله ای در اثبات امامت و فضائل حضرت علی علیه السلام معرفی کرده و اینچنین آورده اند: «مولانا کاشفی، با استدلال به آیت های قرآن و اخبار نبوی، به نظم و نثر^۱ ۱۸۰-۱۹۲»^۲ و در جای دیگر نیز به این متن به عنوان رساله اشاره شده است.^۳

آنچنان که رسم است وقتی متنی را رساله ای به نظم و نثر بدانیم منظور این است که نویسنده متن از دو نوشتار از قالب نظم یا نثر خودش استفاده کرده است و دیگر این که در جای جای رساله بنا بر نیاز یا از نثر بهره گرفته است یا از نثرهای متفاوت و پراکنده اما مرتبط با موضوع مورد اشاره در نثر استفاده شده است و نکته دیگر این که وقتی می‌گوییم رساله به نظم و نثر قطعا ساختار پایه در متن نثر است و در جای جای اثر از شعر نیز برای زیبا سازی و

۱ نوشته روز يك شنبه ۱۲، ج ۱۰۷۹/۲
 ۲ دانش پژوه، و غیره، ۱۳۵۴ش ص. ۶۰، ج ۱
 ۳ باستانی، ۱۰۷۹ق ص. ۱۰

یا هنری نمودن متن استفاده می‌کنیم، در حالی که در این رساله ساختار پایه یک قصیده واحد است و فقط در بین ابیات از آیات قرآن به صورت اکثر و در مواردی نیز از احادیث استفاده شده است. و لذا این ساختار خود ساختاری بدیعی است که باید نمونه‌هایی از این نوع را مورد تحقیق و توجه قرار داد تا بتوان یک حکم و عنوان واحد برای آن در نظر گرفت.

۲/۳. انتساب این قصیده به ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری

آنچنان که در ابیات پایانی قصیده هویدا است در بیت‌های پایانی شاعر برای معرفی خود از تخلص «کاشفی» استفاده کرده است:

... یا رب به حق حیدر و اولاد پاک او
کز لطف یک نظر به سوی کاشفی فکن

یا رب به حق جمله امامان پیشوا
وندر بهشت عدن دهش روز حشر جا

همین امر باعث شده است که در بسیاری از موارد کسانی که با این نسخه سر و کار داشته‌اند، این اثر را به نام مولانا کاشفی قلمداد نمایند، این عنوان قطعا اگر با قیدی همراه نباشد به طور مطلق مولانا واعظ کاشفی سبزواری را در نظر دارد، آنچنان که در ادامه نیز فهرست نگاران بر این مقوله اشاره نموده‌اند: «مولانا کاشفی، با استدلال به آیت‌های قرآن و اخبار نبوی، به نظم و نثر^۱ (۱۸۰-۱۹۲)»^۲

و همچنین مرحوم حسین علی باستانی در یادداشتی که در آغاز نسخه مجلس افزوده، در معرفی این ضمیمه از نسخه چنین آورده است: «و دیگر رساله مولانا کاشفی است که در صفحه ۱۹۲ و پایان اشعار تخلص خود را آورده، و در فهرست‌ها و منابع به هیچ وجه نام و عنوانش نیامده و ضمن مؤلفات مولانا کاشفی هم به این رساله اشاره نشده است»^۳

آنچنان که در جمله بالا آورده شده است، پیداست که محقق محترم این اثر را از زمره آثار واعظ کاشفی قطعی دانسته‌اند و سپس با بررسی آثار وی مرقوم داشته‌اند که در ضمن هیچیک از مؤلفات مولانا کاشفی این رساله وجود نداشته است.

۱ نوشته روز يكشنبه ۱۲، ج ۱۰۷۹/۲
۲ دانش پژوه، و غیره، ۱۳۵۴ش ص. ۶۰، ج ۱
۳ باستانی، ۱۰۷۹ق ص. ۱.





۳/۳. شرح زندگانی کاشفی سبزواری

معین الدین حسین واعظ کاشفی^۱ فقیه، محدث، حافظ، مفسر، واعظ، ادیب و شاعر، متخلص به «کاشفی» در سبزواری متولد و نشو و نما یافته و از پرآوازان عرصه وعظ و خطابه و علم گردید.^۲

بیهقی کاشفی صوفی شاعر و ادیب و منشی فاضل و عالمی فقیه و محدثی مفسر و منجم و از بیشتر علوم معمول زمان خود حتی از علم سحر و اعداد و ستاره شناسی و علم اسرار حروف و جفر و امثال این‌ها با خبر بود.^۳

حسین واعظ کاشفی در مدارس هرات تدریس می‌کرد و طلاب فراوان که متعلق به دو مذهب تشیع و تسنن بودند، از محضر او استفاده می‌کردند؛ وی در سخنرانی‌های خود همواره بر مسائل اسلامی و فضایل اهل بیت علیهم السلام تأکید می‌کرد و از پرداختن به مسائل اختلاف برانگیز امتناع می‌نمود؛ از جمله مداومت او در برپایی عزاداری و سوگواری برای اهل بیت علیهم السلام در دهه محرم و تاسوعا و عاشورای حسینی نیز شایان توجه است.^۴ در برخی منابع واعظ کاشفی را شیعه ندانسته بلکه وی را پیروی مذهب حنفی نقشبندی دانسته اند^۵ با واصف هروی، هاتفی و بنایی هروی ملک الشعرا دربار شیبک خان ازبک والی خراسان در ارتباط مستمر بود^۶ با شقوق مختلف ادب عربی و فارسی و هنر خط و نقاشی نیز آشنا بود از هنرمندان بنام این عرصه در زمان خود ایراد می‌گرفته است^۷ برخی از پژوهشگران کاشفی را یک صوفی نقشبندی و در فقه حنفی دانسته اند.^۸

رویکرد ملا حسین واعظ کاشفی به اخلاق و نگارش اخلاق محسنی آمیزه ای است از اخلاق استدلالی و حکمی، یعنی سبکی است که از یک سو اخلاق ناصری و از سوی دیگر کلیله و دمنه بهرامشاهی را پیش رو داشته است.^۹

۱ م ۹۱۰ ق

۲ محدث زاده، ۱۳۸۴ ش ص. ۱۵. ج ۵

۳ افندی، ۱۳۹۰ ش ص. ۲۶۶، ج ۲

۴ ناصری داوودی، ۱۳۷۸ ش ص. ۱۷۷

۵ ترنر، ۲۰۰۸ ص. ۱۹۵

۶ امینی، ۱۳۸۳ ش ص. ۴۵۱

۷ قطغان، ۱۳۸۵ ش ص. ۳۶۸

۸ شبی، ۱۳۸۷ ش ص. ۳۲۵

۹ انوشه، ۱۳۸۰ ش ص. ۶۲، ج ۳

و در مجلس وعظ او کسی بود که مضمون وعظ مولانا را تمام به نظم می آورده و بعد از اتمام وعظ او بر مردم نظم آن را می خوانده است.^۱

علامه کاشفی به خواست سلطان حسین بایقرا، منصب قضاوت را پذیرفت، اما علامه از سوی مخالفان مذهبی دچار سوء قصد گردید و این امر موجب برانگیخته شدن احساسات شیعیان سبزواری شد.^۲ این حادثه می تواند قرینه ای بر شیعه بودن کاشفی باشد البته دیگران نیز به تشیع وی تصریح کرده اند:

«تألیف کتاب روضة الشهداء توسط ملا حسین واعظ کاشفی، که شیعه بود و با سنیان هرات کنار آمده بود، حکایت از وجود زمینه‌هایی مستعد برای ترویج شیعه در این دوره دارد.»^۳

برخی از معاصرین برآند که وی، در عین حال که از اهل سنت به شمار می آمده اما به دوازده امام نیز ارادات داشته است. لذا باید وی و امثال وی را سنی دوازده امامی نامید.^۴

آنچه در زندگی کاشفی سبزواری در اینجا آورده شده است افزون بر اشاره ای به شرح حال وی، توجه و تأکید بر جایگاه اعتقادی و مرام و مسلک وی در عشق و دلدادگی اهل بیت علیهم السلام و احتمال شیعه بودن وی از این جهت است که همین مقوله باعث گردیده است که قصیده مورد پژوهش در این مقاله، اشتهاً به کاشفی سبزواری نسبت داده شود.

۴. سرایش این قصیده توسط کاشفی شیرازی

این قصیده تاکنون به صورت مستقل مورد تحقیق قرار نگرفته است، بلکه فقط به عنوان یک رساله ضمن رساله های گوناگون در یک نسخه شناسایی شده است، و در این مطالعات نسخه شناسی که در خصوص این اثر ضمن آثار دیگر صورت گرفته، در چند مورد، اشتهاً به ملا حسین واعظ کاشفی منتسب شده است. در این مورد نکات زیر حائز اهمیت است:

نکته نخست این که در نسخه هایی که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی از این اثر وجود دارد، قصیده بر اساس تخلصی که در آخر آن درج گردیده است متعلق به کاشفی است،

۱ نوایی، ۱۳۶۳ ش ص. ۲۶۸

۲ ترکمنی آذر، ۱۳۸۳ ش ص. ۳۲۵

۳ طغیانی، ۱۳۸۵ ش ص. ۲۲

۴ جعفریان، ۱۳۹۰ ش ص. ۱۷۹



ولی فهرست نگاران بدون توجه به این که آیا شاعران دیگری نیز غیر از ملاحسین واعظ کاشفی با تخلص کاشفی وجود دارند، این اثر را متعلق به واعظ کاشفی دانسته اند.

نکته دوم این که بر اساس این پژوهش آشکار گردید که از این سروده، دو نسخه نیز در مجموعه نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی وجود دارد، و در این نسخه ها در متن نسخه نام کاشفی شیرازی درج گردیده است. البته شاعری بدین نام نیز در بین سرایندگان ادب فارسی در قرن یازده وجود دارد که اطلاع چندانی از زندگانی وی وجود ندارد، اما اجمالا می تواند انتساب این قصیده به وی صحیح باشد.

۱/۴. زندگی نامه کاشفی شیرازی

آنچه از کاشفی شیرازی باقی است، همان است که در لغت نامه دهخدا به نقل از قاموس الاعلام ترکی آمده است و می دانیم که هم از شعرای فارس نام گرفته است و هم از اهالی بدخشان معرفی شده است:

کاشفی . [ش-] (اخ) یکی از شعرای فارس و از اهالی بدخشان بود و به سال ۱۰۳۳ ق به هندوستان هجرت کرد. از اوست :

ز بس که ناز ترا با نیاز من جنگ است
 میان ما و تو صحبت، چو شیشه با سنگ است^۱

۲/۴. کاشفی شیرازی در تذکره ها

در تذکره ها نامی از کاشفی شیرازی آورده نشده است در سخن سرایان فارس دو شاعر با عنوان کاشف شیرازی مورد توجه و یادکرد قرار گرفته اند، یکی کاشف شیرازی: قاضی محمد شریف شیرازی فرزند شمس الدین است و دیگری کاشف شیرازی: حاج میرزا احمد که از نویسندگان اواخر دوره قاجاریه به حساب می آید که هر دو غیر از شاعر مورد نظر در این پژوهش می باشند و بنابر این در کتاب دانشمندان و سخن سرایان فارس که در بیش از چهار جلد فراهم گشته است، نامی از کاشف شیرازی موجود نمی باشد.^۲

۱ لغت نامه دهخدا / ذیل مدخل کاشفی
 ۲ رکن زاده آدمیت، خرداد ۱۳۳۹ ص. ۲۳۰/ج ۴

۳/۴. نسخه های دیگر از قصیده کاشفی شیرازی

دو نسخه از این رساله با عنوان فضائل و مناقب اهل بیت (منظومه...) متعلق به کاشفی شیرازی متوفی در قرن ۱۱ ق، به شرح زیر معرفی شده است: «در ذکر نامه ائمه دیگر تا حضرت مهدی صلوات الله علیه می باشد، ناظم این ابیات غیر از ملا حسین کاشفی و به جز ملا شمسایا رفیعا متخلص به کاشف است، در منابع موجود فقط نام کاشفی شیرازی که از شعرای مهاجر هند به شمار آمده است در قاموس الاعلام شمس الدین سامی دیده می شود».^۱

۴/۴. فتح نامه امزیون اثری دیگر از کاشفی شیرازی

یکی دیگر از آثار کاشفی شیرازی که تاکنون شناخته شده است، فتح نامه امزیون نام دارد، که این اثر نیز به صورت نسخه خطی و به نظم فارسی است، این منظومه در کتابخانه شیخ الاسلام عارف حکمت در شهر مدینه نگهداری می شود، این اثر تاکنون به چاپ نرسیده و تحقیقی در محتوا و کم و کیف این اثر منتشر نشده است.^۲

۵/۴. انتساب یک اثر دیگر به واعظ کاشفی به اشتباه

مثنوی دیگری به نام زاد المسافرین در ۱۲۵۰ بیت به وی نسبت داده شده و در مطبعه نولکشور کانپور در جمادی الاول ۱۲۹۴ ق مطابق با می ۱۸۷۷ م به نام وی به چاپ رسیده است، این در حالی است که همین کتاب مجدداً در ربیع الاول ۱۳۰۲ ق مطابق با ژانویه ۱۸۸۵ م نیز در لکهنو منسوب به واعظ کاشفی منتشر شده است، و متعلق به وی نیست.^۳

۵. ساختار قصیده

این سروده که قالب نسبتاً منسجمی از قصیده دارد، دارای ۸۱ بیت است بر وزن مَفْعُولُ فاعِلَاتُ مَفَاعِيلُ فاعِلُنْ و با عنوان عروضی «مضارع مثنی اُخرب مکفوف محذوف». این منظومه دارای شکل و ساختار ویژه ای است، در فواصل ابیات برای استشهاد به آنچه در بیت بدان اشاره شده است، شاعر به گونه ای آن را سروده است که در بین فواصل از آیات و احادیث

۱ درایتی، ۱۳۹۰ ش ص. ۱۳۶، ج ۲۴

۲ دانش پژوه، و غیره، ۱۳۴۶ ص. ۴۷۷، ج ۵

۳ عارف نوشاهی، ۱۳۹۱ ش ص. ۱۷۵۵، ج ۳





استفاده شود. یعنی در آغاز سرودن این نکته مورد توجه شاعر بوده است، بنابر این مضامین به گونه ای در هر بیت و چند بیت کنار هم انتخاب شده است که بتواند آیه و یا حدیث شاهد بر آن آورده شود، لذا در همه نسخه هایی که از این قصیده باقی مانده است این آیات و احادیث آورده شده است.

این مقوله فرض این که قصیده يك دست سروده شده است و افراد دیگری آیات و احادیث را متناسب با مضامین ابیات به آن اضافه کرده باشند، ضعیف می نماید. و این شیوه سرودن می تواند سبک و ساختار ویژه محسوب گردد و شاید کمتر سروده ای را بتوان اینچنین یافت. برعکس این مورد بوده است که در ضمن نوشتن نثر، کلام با شعر و یا يك حدیث یا آیه جدا شود ولی در ضمن يك سروده آن هم قصیده، شیوه ای نو محسوب می گردد.

نکته دیگر این که در این قصیده در نخستین بیت آمده است «بعد از محامد حق و اوصاف مصطفی» شاعر به مدح حضرت علی علیه السلام پرداخته است. بر این اساس، دو احتمال مفروض است: یکی این که شاعر محامد حق و پیامبر را قطعی و مفروض دانسته است از این رو، بدون مدح مفصل از پیامبر گرامی اسلام، بی درنگ و مستقیم به مدح مولا علی علیه السلام پرداخته است و برداشت دیگر این که قبل از این قصیده، در سروده ای دیگر ابتدا به محامد حق و اوصاف پیامبر پرداخته است و اینک در این سروده جدید فقط اشاره ای به آن می کند و به مدح حضرت علی علیه السلام می پردازد. به نظر می رسد در اینجا، فرض اول درست است و سروده ای دیگر قبل از قصیده که با این شعر مرتبط باشد وجود ندارد. در هر صورت ابیات آغازین این چکامه زیبا به صورت مقدمه و تشبیب و تغزلی برای قصیده در نظر گرفته شده است:

بعد از محامد حق و اوصاف مصطفی
 یعنی امام دین اسدالله بوالحسن
 شاهی که گفت حضرت حق در کلام خویش
 دیگر به وصف اوست احادیث بی شمار
 هرچند که صفات ز اندازه برتر است

جرأت نگر که بنده بیان می کنم به نظم
 دارم هوای مدحت سلطان اولیا
 عالی علی ولی خداوند کبریا
 وصف کمال ذات شریفش به چند جا
 نقل از محمد عربی ختم انبیا
 در کنه آن نشان ندهد فهم از کیا
 حرفی از آن صفات فرح بخش دلگشا

۱/۵. ابیات تخلص

لازم به ذکر است که واژه تخلص در قصیده افزون بر ذکر نام شاعر، معنای دیگری نیز دارد و آن بیت یا ابیاتی را گویند که سراینده پس از ابیات آغازین قصیده، با سرودن آن، باب ورود به مقصود اصلی را می گشاید.

در این قصیده نیز پس از مقدمه نسبتاً عام، با کاربردی شایسته و در خور از ابیات تخلص، به عنوان گریزگاه شاعر از مقدمه به پیکره اصلی قصیده، با زیبایی هر چه تمامتر به سوی مقصود که همان مدح دوازده امام علیهم السلام بوده است، پیش رفته است:

جایی که عارفان جهان دم نمی زنند
 اما بیا و بشنو از این باب شمه ای
 تو خوشه چین خرمن مایی و زبیدت
 بگشا زبان به منقبت ما و خوش بخوان
 شه داد چون اجازتم اکنون بیان کنم
 من از کجا؟ و زهره گفتار از کجا؟
 چون لطف شاه داد اجازت که «ای گدا
 گر سر به هر دو کون نیاید فرو تو را
 کوری دشمنان و به شادی اولیا»
 نصّ کلام در صفت شاه اولیا



۲/۵. چگونگی کاربرد آیات و احادیث قصیده

کاربرد آیات و احادیث در ابیات و همراه کردن نص آیات و متن احادیث با ابیات از ویژگی های این سروده است. بدین ترتیب شاعر هم در متن قصیده کلمه ای از آیه که شأن نزول آن مرتبط با اهل بیت علیهم السلام بوده است آورده، و سپس بلافاصله در کنار بیت، نص آیه در نسخه درج گردیده است. نمونه هایی از این کاربرد به شرح زیر است:

- شبی که جان پیامبر اکرم (ص) در خطر بود حضرت امام علی (ع) در بستر ایشان خوابید و آیه در شأن ایشان نازل گردید:

مرضات حق که جست و که بخشید سربه خصم

جز سروری که بود سر جمله انبیا

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (بقره/۲۰۷)

- حضرت امام علی (ع) ساقی کوثر و شأن نزول آیه مربوطه:

ابرار و یشربون تو اگر بشنوی زمن

ساقی کوثر آمده داماد مصطفی

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (انسان/۵)

- نذری که حضرت امام علی (ع) و حضرت فاطمه (س) در این که سه شب روزه

بگیرند و هر چه در افطار داشتند انفاق کردند:

بنگر وفای نذر که را بود در صیام؟

قوت سه شب که داد یتیم و اسیر را؟

يُؤْفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (انسان/۷-۸)

- سوره هل اتی و آنچه از طرف خداوند منان در خصوص حضرت مولا نازل شد:

او خاصه از برای رضای خدا بود

بی شک و بی تردّد و بی روی و بی ریا

إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا (انسان/۹)

۳/۵. وجوه بلاغی قصیده

- تشبیه

شاعر خود را به ذره ای که وصل آفتاب می طلبد تشبیه نموده است، و در بیت بعد نیز خود را همچون قطره ای حقیر دانسته است، و در تشبیهی دیگر معارف اهل بیت و مدح ایشان را به دریایی همانند کرده است که آن قطره باید در این دریای بیکران و گسترده که افزون بر جایگاه و پایگاه اوست شنا کند:

جرأت نگر که بنده بیان می کنم به نظم
آیا چه حالت است که سرگشته ذره ای
یارب چه حکمت است که یک قطره حقیر
حرفی از آن صفات فرح بخش دلگشا
با آفتاب می طلبد وصل دایما؟
خواهد که در محیط معانی کند شنا؟

- استعاره مکنیه

این استعاره مبتنی بر این تشبیه است که شاعر جان را به خزانه ای تشبیه کرده است، اما مشبّه به ذکر نشده است، بلکه از لوازم مشبّه به که همان جلا یافتن و درخشان شدن است، آورده شده است:

آن است مقتدا که به انعام منعم است
ز انعام آن خزانه جان یافته جلا

- تشبیه

در بیت زیر یکی از نمونه های تشبیه پرسامد و آشنا در ادب فارسی را مشاهده می کنیم که همان همانند ساختن جان و دل به آینه است:

اکنون بیان کنم ز حدیث نبی دگر
کز وی رسد به آینه جان و دل جلا

از نمونه های دیگر تشبیه در این قصیده تشبیه شریعت نبوی (ص) به خورشید است:

خورشید شرح نبی بود بعد از آن
بدر سپهر فضل علی مولی ولا

- جناس

کاربرد زیبایی واژه های، بحر و حبر، نمونه ای زیبا از کاربرد جناس خطی است که شاعر با خلاقیت خویش در بیت زیر ایجاد نموده است:

گر بحر حبر گردد و اشجارها قلم
هفت آسمان ورق شود هم جن انس را
نمونه ای از کاربرد جناس اشتقاق در زبان شاعر که از واژه های صادق، مصدق و صدق استفاده نموده است:

از صادق و مصدق اگر با خبر شوی
از نور صدق شمع دلت را بود ضیا

- تلمیح

بنگر وفای نذر که را بود در صیام
قوت سه شب که داد یتیم و اسیر را
نمونه ای دیگر: تلمیح به دعای حضرت ابراهیم و آنکه از خداوند مسئلت نمود که عهد امامت او به فرزندان بد عهد و ظالمش نرسد:

ذریتی دعای خلیل خدا بخوان
تا گرددت عیان که امامت نه لایق است
وز لاینال عهد جوابش کن ادا
او را که بود بیشترین عمر در خطا

- تلمیح به واقعه مباحله

از زیبایی های این قصیده تلمیح به داستان مباحله است که با ذکر چند کلمه از آیه شریفه، به صورت اشاره ای به آن واقعه خطیر اشاره نموده است:

بنگر به قل تعالوا ابناءنا بنخوان
بشنو که کیست؟ انفسنا التّسائنا

- بخش پایانی دعا و شریطه قصیده

ما عاصیان و خسته نداریم طاعتی
یا رب به حق ذات خود و اسم اعظمت
یا رب به حق حیدر و اولاد پاک او
کز لطف یک نظر به سوی کاشفی فکن
ما گرچه عاصییم تویی غافر الذنوب
امید ما به لطف عمیم تو است و بس
غیر از محبت حق و اولاد مصطفی
یا رب به حق ختم رسل سید الورا
یا رب به حق جمله امامان پیشوا
وندر بهشت عدن دهش روز حشر جا
ما گر چه خسته ایم تویی واهب العطا
فاغفر لنا بفضلک یا سامع الدعا

نتیجه گیری

در نتیجه این پژوهش موارد زیر حاصل گردید:

الف) قصیده مدحیه دوازده امام که تاکنون مورد تحقیق قرار نگرفته بود برای نخستین بار به عنوان یک پژوهش مستقل مورد توجه قرار گرفت، و بخش هایی از این قصیده برای نخستین بار برای اطلاع و آگاهی محققین ارائه گردید.

ب) ساختار این قصیده مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته روشن شد که این قصیده ساختار ویژه ای دارد، از این جهت که سراینده آن برای اثبات ولایت و امامت ائمه علیهم السلام ابیاتی را سروده و ابتدا در هر بیت به آیات قرآن و احادیث استناد جسته، و لذا کلماتی را از آیه یا حدیث در بیت درج نموده است. آنگاه در بین ابیات، آیات و احادیث به طور کامل آورده



شده است. از آنجا که این در چند نسخه تکرار شده است پیداست که در اصل نسخه که توسط سراینده آماده گردیده نیز اینچنین بوده است.

ج) در برخی از مطالعات نسخه‌شناسی که در باره این اثر ضمن آثار دیگر صورت گرفته، در چند مورد این اثر اشتباهاً به ملا حسین واعظ کاشفی منتسب شده است، بر اساس این پژوهش آشکار گردید که از این اثر نسخه‌هایی که در کتابخانه آیت الله مرعشی وجود دارد، حاکی از آن است که این قصیده متعلق به کاشفی شیرازی است و اگر چه این تخلص در دو شاعر مشترک بوده است و در نسخه‌های اولیه نام کاشفی سبزواری نیامده است، اما در نسخه‌های بعدی نام کاشفی همراه شیرازی درج گردیده است و از سوی دیگر در آثار ملا حسین واعظ کاشفی نیز این قصیده، مشاهده نگردیده است؛ پس این احتمال، قریب به یقین است که این اثر متعلق به کاشفی شیرازی است.

نام کاشفی شیرازی به عنوان یک شاعر سراینده شعر مدحیه اهل بیت، برای نخستین بار در این مقاله مورد توجه قرار گرفته است، ولی متأسفانه اطلاعات و دانسته‌های زیادی در مورد وی وجود ندارد.

از نتایج ارزشمند این پژوهش این است که با توجه به این که در این قصیده با اشتباهی که از سوی فهرست نگاران و کتابشناسان رخ داده است، و اثری متعلق به کاشفی شیرازی به واعظ کاشفی سبزواری نسبت داده شده است، می‌تواند این سوال به طور جدی مطرح باشد: آیا آثاری که بر اساس تخلص، تاکنون به واعظ کاشفی نسبت داده شده است، آیا قطعاً متعلق با اوست یا می‌تواند متعلق به کاشفی شیرازی نیز باشد؟ و به این ترتیب باب تازه‌ای در تبارشناسی و اصالت این دو شاعر بزرگ گشوده می‌گردد.

این مقاله، تلاشی ناچیز در راه معرفی یکی از نسخه‌های خطی در مدح دوازده امام علیهم السلام است و البته سوال‌های زیادی در تکمیل این پژوهش باقی است از جمله این که: زندگانی و شرح حال کاشفی شیرازی به عنوان یک شاعر سراینده اهل بیت (ع) برای ما آشکار نیست. دیگر این که از این شاعر آیینی چه آثار دیگری را می‌توان یافت؟ که امید است در پژوهش‌های آینده تکمیل گردد.

- افندی، عبدالله بن عیسی بیگ؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تصحیح: محمد باقر ساعدی خراسانی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۹۰ ش.
- امینی، ابراهیم بن جلال الدین؛ فتوحات شاهی تاریخ صفوی از آغاز تا سال ۹۲۰ ق، تصحیح: محمد رضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
- انوشه، حسن؛ دانشنامه ادب فارسی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش.
- باستانی، حسینعلی؛ توضیح در باره نسخه رساله مولانا کاشفی، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی (نسخه خطی)، تاریخ ۱۰۷۹ ق.
- ترکمنی آذر، پروین؛ تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران (از ورود مسلمانان به ایران تا تشکیل حکومت صفویه)، تهران: انتشارات شیعه شناسی، ۱۳۸۳ ش.
- ترنر، کالین؛ التشیع و التحول فی العصر الصفوی؛ ترجمه عربی: حیدر حب الله - حسین علی عبدالستار، بغداد: الجمل، ۲۰۰۸ م.
- جعفریان، رسول؛ تاریخ تشیع در ایران، تهران: انتشارات نشر علم، ۱۳۹۰ ش.
- دانش پژوه، محمد تقی - ایرج افشار؛ نسخه های خطی نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶
- شیبی، کامل مصطفی؛ تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری؛ علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷ ش.
- طغیانی، اسحاق؛ تفکر شیعه و شعر دوره صفوی، اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۵ ش.
- عارف نوشاهی، رضا الله شاه؛ کتاب شناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره هند، تهران: مرکز میراث مکتوب، ۱۳۹۱ ش.
- محدث زاده، حسین؛ اثر آفرینان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.
- مرعشی، سید محمود؛ فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرعشی نجفی، قم: انتشارات کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۳۸۰ ش.
- ناصری داوودی، عبدالمجید؛ تشیع در خراسان عهد تیموریان؛ مشهد مقدس: آستان



قدس رضوی و مرکز پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
- نوایی، امیر علیشیر؛ تذکره مجالس التّفایس، علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات
منوچهری، ۱۳۶۳ ش.



بررسی دیوان میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی

سید علی ملکوتی *

چکیده

در این گفتار، اشعار میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی متخلص به نصرت (متوفی ۱۲۷۱ قمری) و دو تن از بستگانش میرزا هادی قدرتعلی و میرزا عبدالوهاب خان مصطفی علی به صورت مختصر معرفی و تحلیل می شود. بخش هایی از غزلیات او و نیز بیتهایی از ترکیب بند او در رثای سیدالشهدا علیه السلام که در دنباله روی ترکیب بند محتشم کاشانی سروده، نقل شده است. وی از زادگاه خود، اردبیل، به قم آمده و مجموعه ای مسکونی و زراعی به نام نصرت آباد در جوار قم بر پا کرده است.

کلیدواژه

صدرالممالک اردبیلی، نصرالله؛ قدرت علی، میرزا هادی؛ مصطفی علی، عبدالوهاب؛ دیوان صدرالممالک (کتاب).

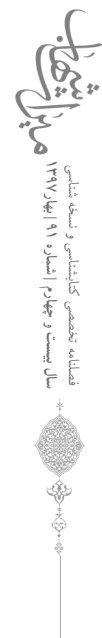
دیوان صدرالممالک اردبیلی، همراه با اشعار میرزا هادی (قدرتعلی) و میرزا عبدالوهاب خان (مصطفی علی) / سروده: نصرالله صدرالممالک اردبیلی (وفات ۱۲۷۱ ق)؛ تصحیح و مقدمه: دکتر جواد نوربخش، تهران: نشر اسوه، ۱۳۸۶ ش، ۴۴۸ ص، وزیری.

* قم پژوه و محقق در عرصه ادبیات اسلامی.

مقدمه

قم شهری کهن بر هامون نهاده نزدیک پای تخت، جوار مضجع فخر بانوان پیشگاه فاطمه معصومه علیها السلام، نظر به ارادت و اخلاص ایرانیان نسبت به این بانوی بزرگوار، کوچ و اسکان به این سرزمین فزونی یافت، بیشتر از آن هنگام که رسمیت شیعه اثنی عشری پا گرفت و توسعه یافت. حکومت هایی چون آل بویه، به ویژه دولت صفویه در بسط و ترویج آن مذهب به جدّ کوشیدند و بدین ترتیب قم نیز جامعیت یافت و مرکز آمد و شد گشت، گروه گروه از پیر و جوان و خرد و کلان، مردم عادی، صاحبان حرفه و مشاغل و مناصب به این شهر روی آوردند و قم پایگاهی از معاونان و مهاجران گشت، به ویژه این هفتاد و هشتاد سال اخیر یا بیشتر که به مرکز علوم دینی، عقلی و نقلی شاخصیت یافت. روی آوردن مردم به این شهر پیوسته در تزايد بوده به گونه ای که در این سالهای اخیر آمار مهاجرت و اسکان به این شهر بعد از شهر کرج دومین رتبه را داشته است.

آقا میرزا نصرالله صدرالممالک اردبیلی از جمله رجال دوره ناصرالدین شاه بود که با نیت خیر و مقدس کار زراعت و فلاح با خاندان خود به این شهر پای گذاشت و در عرصه ای پهناور از غرب و شمال غربی حاشیه شهر سرگرم کار کشاورزی شد. آب کشت و کار علاوه بر حَقّابه آب رودخانه قم (انار بار)، قناتی بس عریض و طویل به نام نصرت آباد در حاشیه رودخانه احداث کرد و ده، باغ، قلعه، خانه مسکونی و دیگر ابواب جمعی خود را هم به نام نصرت آباد نامید. قناتهای دیگری چون منصور آباد و حسن آباد ... یاری رسان آبیاری این سرزمین پهناور فلاحتی بود، گاه این فکر پیش می آید که صدرالممالک اردبیلی که در دیار خود ضیاع و عقار داشته، چرا قم را جهت اسکان و فعالیت زراعی خود برگزید؟ شاید ابتدا این موضوع به ذهن برسد که قم بیخ گوش پایتخت است، تا هرگاه اراده کند بتواند خود را به تهران برساند. این در حالی است که اطراف تهران مناطق مناسب و خوش آب و هوا داشته و می توانست آن جاها را برگزیند، ولی میرزا نصرالله، شوق و شیفتگی به قم و آستان حضرت معصومه علیها السلام دارد و در غزلی وصف می کند:



خوشا قم خاک پاک بی قرینش
که آب خضر جوشد از زمینش
خوشا قم کشتزار جان که دارد
هزاران خرمن جان خوشه چینش
خوشا آن آستان روح پرور
که دربانی کند روح الامینش
خوشا آن پرده ایوان عصمت
نیارم گفتن از پرده نشینش

«میرزا نصرالله صدرالممالک در اردبیل تولد یافت، اجداد او از طالقان بودند که به کلخوران هجرت کردند و از آنجا به اردبیل آمدند، در جوانی برای تحصیل دانش به اصفهان رفت و علوم عقلی و نقلی را فرا گرفت، پس از کسب کمالات صوری، طالب کمالات معنوی گردید، به شرف توبه و تلقین و ارشاد مفتخر گشت و در سیر و سلوک طریقت، ملقب به ناصر علی شد.»^۱

«نایب السلطنه عباس میرزا او را به تعلیم و تربیت فرزندش محمد میرزا توصیه کرد، پذیرفت و به تعلیم و تربیت امیرزاده مشغول شد^۲ چون شاهزاده به سلطنت رسید، میرزا را به وزرات عظمی دعوت نمود، ذوق فقر مانع بود، نپذیرفت ولی لقب صدارت ممالک و تربیت علما... به وی واگذار شد،^۳ صدرالممالک مدت چهارده سال به ارشاد و هدایت خلق پرداخت و در این مقام کوشش فراوان نمود، در زمان سلطنت ناصرالدین شاه و صدارت میرزا تقی خان امیرکبیر به سال ۱۲۶۴ ق، صدرالممالک بنا بر علل سیاسی به عراق تبعید شد و به قولی از قم به کرمانشاه تبعید^۴ شد.»^۵

۱ مقدمه دیوان، ص ۷

۲ همان

۳ همان

۴ تاریخ رجال ایران، حسن نامدار، ج ۴، ص ۳۳۶

۵ دیوان صدرالممالک، ص ۸



مقام معنوی: «آن بزرگوار از اکابر علمای روزگار و افاضل علمای عالی مقدار جامع علوم ظاهری و باطنی، حاوی فضائل صوری و معنوی است ... دیدارش نور بخشای دیده امرا و فروغ افزای بصیرت فقرا، با همه یار و از همه کنار، با همه پیوسته و از همه گسسته، محلفش دلگشا و مجلسش روح افزا^۱ است.^۲»

روستای نصرت آباد اعم از باغ قلعه و آسیاب و زمین مزروعی عریض و گسترده و همه ابواب جمعی حتی کوه، دشت و صحرا مشرف به آن در سال ۱۲۷۰ وقف اولاد ذکور شد^۳ و قرار شد بعد از آنان اولاد و اخلافشان - چه پسر و دختر - سرپرستی ملک وقف را به عهده بگیرند. صدر دو پسر داشت آقا میرزا هادی و دیگری ضیاء الدین، آقا میرزا هادی شاعری توانا که سخت به پدر دل بسته بود. تخلص پدر را (نصرت) در شعر برای خود برگزید، در ختم سخن، نظر به ارادت فراوان و سرسپردگی به پدر (نصرت) خود را نصرت می نامید. صدر بعد از چند سال تبعید و دوری از وطن، مورد مرحمت ناصرالدین شاه قرار گرفت و دستور آزادی و رفع تبعید وی از عراق عرب را صادر کرد. صدر پس از بازگشت به ایران، در ششم ماه محرم یا به روایتی چهارم محرم در سال ۱۲۷۱ ق در کرمانشاه به رحمت حق پیوست، جنازه اش را به کربلا برده و در یکی از مقبره های مسجدی که خود ساخته بود، دفن کردند. چنانکه در ابتدا مذکور افتاد، دیوان وی به همراه اشعار دو تن از وابستگان وی منتشر شده است. مصحح در تصحیح دیوان صدر از چهار نسخه سود برده است:

الف: نسخه مرحوم دکتر محمد امین ریاحی،

ب: نسخه آقای حسین صدری نواده مرحوم صدر،

ج: نسخه آقای ناصر علی صدری،

د: نسخه کتابخانه پیشین مجلس سنا به شماره ۱۸۴۰۵^۴

از مجموع ۴۴۸ صفحه اشعار این دیوان، ۲۶۰ صفحه ابتدایی شعر صدرالممالک، تا صفحه ۴۲۸، شعر میرزا هادی (قدرت علی) فرزند صدر و ادامه دیوان تا انتها، اشعار میرزا عبدالوهاب خان ملقب به مصطفی علی - از مریدان میرزا هادی - است.

۱ بستان السیاحه، زین العابدین شیروانی ج سنگی، ص ۹۷

۲ دیوان صدرالممالک، ص ۸

۳ رونوشت سند وقف نامه نزد اینجانب است، و مطالب مورد وقف ملک نصرت آباد بطور کامل و مستوفی در آن مندرج است

۴ دیوان صدرالممالک، مقدمه ۲۴

دیوان اشعار صدرالممالک شامل تعدادی غزل، یک ترکیب بند شانزده بند، مثنوی و رباعی است، تخلص شعری صدر «نصرت» است و صاحب طرائق الحقایق لقب طریقت وی را «نصرت علی» ذکر کرده است. (همان، ص ۲۲)

رکن مهم شعر صدر، غزل است که در دیوان او ۴۶ غزل و بیشتر غزل های عارفانه آمده است، آنچه بیشتر نزد شاعران سنت گرا معمول است، هنر استقبال و اقتفاس، شاعران به شعر یکدیگر چشم دارند و به استقبال شعر همدیگر می روند.

در این گونه هنر آزمایی، حافظ شیرازی هم که یکه تاز میدان است، به پیشباز شعر معاصران خود رفته و با هنرمندی بی نظیری از شعر آنان بهره برده است، نیز بیشتر شاعران از اشعار فاخر و معانی برجسته او الگو گرفته و به شعر خود ارزش بخشیده اند. این استقبال عموم شاعران در همین شعر حافظ است، به ویژه نخستین شاه غزل دیوانش که صدر بر سبیل تبرک خود را آزموده است:

به خاک گلشن از زلفت، مگر افشاندن ای دل ها
که شکل دل همی روید، به گلشن غنچه از گل ها
به گلشن دل نیاساید، غم از دل هیچ نزاید
که رهرو تا وطن ناید، نیاساید به منزل ها
به دل لیلی وشی دارم، که او لیلی است دل مجمل
به دوست شادباش ای دل، که آسودی ز محمل ها
سپر دم دل به دلبر، راز دل در دل نمی دانم
که کرد آن راز پنهانی، به عالم نقل محفل ها
نصیحت گو مشو زاهد، برو در گوشه ای جا کن
من این دریای طوفان را، تو آن آسوده ساحل ها
به سرعت می روی ای دل، نیندیشی ز آب و گل
نمی دانی در این منزل، چه آمد بر سر دل ها
شدی هم نشئه با ساقی، چو در خمخانه وحدت
بیا در بزم ما نصرت، آدر کاساً و ناولها



در تذکره نصرآبادی دو قطعه شعر از صدر نقل کرده است که در دیوانش نیست یکی از آن دو چنین است:

چو خوبان زلف خود را شانه کردند
ز کفر و دین مرا بیگانه کردند
به پای عاقلان بنید نهادند
به عالم نام شان دیوانه کردند
به زاهد مسجد و محراب دادند
چو ما را خادم میخانه کردند
ز نصرت دوستی ناید که او را
ز خویش و آشنا بیگانه کردند^۱

در دیوان صدر سه غزل در مدح مولا علی علیه السلام آمده است: ص ۲۴ غزل ۵۷، ص ۲۵ غزل ۵۸ و ص ۲۶ غزل ۵۹ باردیف مکرر منصور علی، علی منصور مطلع هر سه غزل در ذیل می آید:

۱- ای در بر خاص و عام مشهور، منصور علی علی منصور
در پشت هزار پرده مستور، منصور علی علی منصور
۲- درمان غم و دواى رنجور، منصور علی علی منصور
مرهم کن زخم های ناسور، منصور علی علی منصور
۳- ای ماه نهفته در دلِ هور، منصور علی علی منصور
ای روشنی شبان دیجور، منصور علی علی منصور
آرایه های شعری از جمله «ملمّع» در جای جای شعر صدر نمایان است:

عجب «ظلوم و جهول» است این شتر یاران
که خار تلخ به کامش چو شهد شیرین است^۲
تیری که در دل بگذرد دیگر رسد بر جای او

۱ همان ص ۲۱
۲ غزل ۱۶ ص ۴۷

اهلاً وسهلاً مرحباً نعم السلف نعم الخلف^۱
نصرت از یاران دل از دل بجو
زانکه فی القلب الی القلب السبیل^۲

شیوه غزلیات مولانا را در سبک و سیاق شعر صدر توان دید، او علاوه ارادت و پیروی از حافظ «شیرین سخن» به مولانا توجه خاص دارد. و در آن حالت شور و شوق و جذبه های عرفانی از تکرار کلمات مکرر در بیت ابایی ندارد:

مردانه شو مردانه شو، شایسته جانانه شو
شایسته جانانه شو، مردانه مردانه شو
ختانه شو ختانه شو، در فرقت شه ناله کن
در فرقت شه ناله کن، ختانه ختانه شو

این شوق و حالت روحانی و تکرار کلمات را در غزل های ۳۹، ۳۸ ص ۷۲ - ۷۰ ببینید. «بوی جوی مولیان آید همی» شعر ماندنی و فاخر رودکی را، گروهی از شاعران به آن شعر نظر داشته، جهت طبع آزمایی یا از سر تفنن استقبال کرده اند. از شاعران قرن هشتم شاعر بلند پرواز، حافظ نیز به عموم شاعران و شعر آنان به ویژه هم عصر خود گوشه چشمی دارد، و دفتر شعرشان را چون گنجی بازیافته گرامی می دارد و در تضمین گروهی از شاعران، از جهت جابه جایی لفظ و والائی معنی و مضمون، گوی سبقت از عموم ربوده است، به گونه ای که شعرش جلوه ای ممتاز از جهت مفهوم و محتوی در این آزمون دارد. این ظرافت استقبال از شعر دیگران را در حافظ نامه^۳ ملاحظه نمایید.

صدر نیز شعر رودکی این شعر مانا و به خاطر سپردنی را در غزل عارفانه تضمین می کند:

بر مشام بوی جان آید همی
بوی یار مهربان آید همی

۱ غزل ۲۸ ص ۶۱.

۲ غزل ۲۶ ص ۶۲.

۳ حافظ نامه، شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی و ابیات دشوار حافظ، بهاء الدین خرمشاهی، بخش اول، تأثیر پیشینیان و معاصران بر حافظ ۹۰ - ۴۰ دیده شود



کوری خفاشگان بی بصر
نور خورشید جهان آید همی^۱

گروهی از شاعران، استقبال از ترکیب بند جاودانه و مشهور محتشم کاشانی کرده اند و هر یک به سهم خود ادای دین. به نظر میرسد که ترکیب محتشم تحفه ای دست نیافتنی و چیزی دیگر است. این شعر در ادب آئینی و مراثی ایران، ستاره ای زوال ناپذیر می ماند و هیچ گاه رنگ کهنگی و ماندگی نمی گیرد.

صدر نیز طرز شعر محتشم را در شانزده بند استادانه تضمین کرده است:

باز این چه آتش است که مارا به جان فتاد
باز این چه آتش است که درانس و جان فتاد
باز این چه آتش است در این تیره خاکدان
کز خاکیان گذشت و به افلاکیان فتاد
این خون اگر نبود ز عالم نشان نبود
این خود اگر نبود زمین و زمان نبود
این خون اگر نبود خداوند کن فکان
مشتاق آفرینش کون و مکان نبود

.....

این تاجدار بی سروسامان، حسین توست
این سر نهاده در سرفرمان، حسین توست
این شهریار ملک شهادت که در ازل
برکنده دل ز عالم امکان، حسین توست
این پادشاه شاه نشان کز علو شأن
بخشیده خاتمی به سلیمان، حسین توست
این ناخدای کشتی ایمان که نوح ازو

۱ غزل ۴۶ ص ۸۱-۸۰.

کشتی نجات داده طوفان، حسین توست
این زاده خلیل که بهر رضای حق
پرورده بود این همه قربان، حسین توست

.....

این نور نخل وادی ایمن که شد از و
روشن چراغ موسی عمران، حسین توست
این ماه مهر دوش نبوت که در زمین
با خاک کربلا شده یکسان، حسین توست
این جرعه نوش بزم محبت که قطره ای
آبش نداد ساقی دوران، حسین توست



دررئای نسخه های مقتول، مجروح و مهجور (۱)

ابوالفضل حافظیان بابللی *

چکیده

این مقاله هشدار می‌دهد که در باب نسخه های خطی و اشاره ای است به آفاتی که تداوم حیات آنها را تهدید می‌کند. نویسنده عوامل نابودی نسخه های خطی را به بیست نوع تقسیم کرده و در این نوع تقسیم ابتکاری - که برای نخستین بار ارائه می‌شود - از اصطلاحاتی مانند نسخه های گورستانی، تنوری، انباری، پشت بامی، چاهی، هیزمی و مانند آن استفاده می‌کند، که همه بی توجهی به میراث مکتوب گذشتگان را نشان می‌دهد. نویسنده برای هر یک از این اقسام نمونه های مستند از گذشته و حال ذکر می‌کند. برخی از این نسخه ها، به دلیل عواملی مانند اسیدی شدن، اسیر حشرات و چونندگان شدن، رطوبت، رها شدن در طویله یا در میان زباله ها و ویرانه ها، صحافی های غلط، و گاه به دلیل شست و شوی عمدی بی استفاده شده اند.

کلیدواژه

نسخه های خطی - آفات و آسیب ها؛ میراث مکتوب - ضرورت توجه.

* کتابشناس، نسخه شناس و پژوهشگر در عرصه نسخه های دستنویس اسلامی.

ز تند باد حوادث نمی توان دیدن
در این چمن که گلی بوده است یا سمنی
از این سموم که بر طرف بوستان گذشت
عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
حافظ

پیشکش به محضر مرجع فرهنگبان مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی ره؛ بزرگ حامی میراث مکتوب و بنیانگذار گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی که از دوران سخت طلبگی اش در جوار باب مدینه علم، تا ایام مرجعیت شیعیان در حوزه علمیه قم، با انگیزه ای الهی و استقامتی حیرت انگیز با همه توش و توان خویش به حفظ، گردآوری و احیاء آثار علمی دانشمندان پرداخت و خود را خادم علوم اهل بیت علیهم السلام می دانست و مرکز فرهنگی عظیمی که بنیان نهاد، ذخیره مکتب اهل بیت علیهم السلام گشت. زندگی اش داستان کرامت گونه جوانی طالب علم است که با دستان خالی ولی در شعاع عشق و تلاش، نقد عمر خویش را در راه حفظ و نشر آثار اسلامی صرف نمود. تا اینکه با یک دنیا عشق به کتاب، سلیمان ملک کتاب گشت و همچون خورشیدی درخشان به مجلس عاشقان و مشتاقان حقیقت و دانایی گرمی و روشنائی بخشید. «إِنَّ الْهَدَايَا عَلَىٰ قَدَرٍ مَّهْدِيهَا».

مقدمه

دانسته است که ارزشمندترین و مؤثرترین میراثی که از دانشمندان و اندیشه سازان هر منطقه و فرهنگی به یادگار می ماند، مجموعه آراء و نظریات و نوپافته های آنان در عرصه های گسترده و گوناگون دانش های الهی و طبیعی است که در گذار یک عمر تکاپو و تلاش علمی خستگی ناپذیر بدست آورده اند و در رساله ها و کتاب های تألیفی خود، بر روی کاغذها و دفترها نگاشته و به رایگان در اختیار آیندگان دانش دوست قرار داده اند.

باری نسخه های خطی حاملان اندیشه های اندیشه وران و فرهنگسازان بزرگی است: همچون کلینی، شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ طوسی، شیخ الرئیس ابوعلی سینا، شریف رضی، شریف مرتضی، خواجه نصیر، محقق حلی، علامه حلی، فخرالمحققین، شهید اول، شهید ثانی، شیخ

بهائی، میرداماد، ملاصدرا، مجلسی اول و دوم، فیض کاشانی و شیخ حر عاملی تا برسد به صاحب جواهر و شیخ انصاری و دیگر اعضای کاروان پرشمار علم و فضیلت که فخر بشریت و آبروی زمین اند. اینان پرده از رخسار دلربای دانش و خرد برداشتند و با پایمردی در تحصیل و تدریس و تألیف، به گسترش مباحث علمی و حل مسائل و مشکلات انسانها در زمینه های مختلف زندگی و هستی در طی اعصار کمک های شایانی کردند.

وظیفه ما در قبال این گنجینه سترگ ملی و علمی و دینی که به امانت به ما رسیده چیست؟ خطوطی که بر این برگهای کهن می بینیم یادآور خاطره هایی از سخت کوشی ها و مجاهدتها و در به دری های فرهنگ سازان بزرگ ماست در طلب علم و کمال. ما به کجائیم و امانت کجاست؟

در درازنای تاریخ چه طوفانها و سیل ها و آتش ها و غارت ها و تعصب های قومی و مذهبی و آسیب ها و آفت های گوناگون طبیعی پیکر نازنین آینه های معرفت را خراشیده و مجروح ساخته و یا به گورستان تزیین و تلف کشانده و از دسترس و استفاده نسل های بعد خارج ساخته است.

آیا این بوستان روح افزا حامی و نگهداری نداشته که به فکر گلها باشد^۱ و آنها را از دست قاتلان و چپاولگران فرهنگی نجات دهد؟ آیا کسی بر پیکرهای مجروح و چراغهای مرده به دست آن نامردمان اشک می ریخته است؟^۲

.... نیست شرح این سخن را منتها

اکنون نوبت ماست که به مسئولیت خطیرمان در حفظ و نگهداری مطمئن و شناسائی دقیق و فنی و احیای شایسته این متون ارزشمند، توجه کنیم و به اجرای وظایف خود اهتمام ورزیم. آحاد جامعه نیز باید در جریان اهمیت میراث مکتوب قرار گیرند و بدانند کتاب خطی ارجمندترین میراث فرهنگی هر کشور و در حقیقت هویت یک ملت است.

۱ برگرفته از عبارت «کسی به فکر گلها نیست» از شاعره ای ایرانی.

از دوست میراث پژوهمان جناب استاد حسین مسرت، دلنوشته ای در گزارش میراث (شماره پیاپی ۵۶-۵۷) به چاپ رسیده با عنوان «کسی به فکر نسخه ها نیست».

۲ در ماهنامه «مجموعه المخطوطات الاسلامیة» العدد الخامس - ذوالقعدة ۱۴۳۸ مقاله ای درج شده با عنوان «مخطوطات لا بواکی لها».



در این یادداشت اقسامی از آفات و بلایایی که بر مخطوطات وارد شده و می‌شود، به عنوان نمونه ذکر می‌شود، تا هشدار و اندازی باشد برای متولیان فرهنگی مان. باید برای نجات نسخه‌هایی که در اطراف و اکناف در شرایط نامطلوب بسر می‌برند و در حقیقت مهجور واقع شده‌اند و طبعاً بر اثر آفات و آسیب‌های گوناگون مجروح گشته‌اند و چه بسا در معرض تلف یا سرقت قرار دارند، فکری اندیشید و نهضتی به پا کرد. قدم نخست، شناسایی و فهرست‌نگاری نسخه‌هاست، سپس تصویر برداری فنی از آنها، آنگاه ترمیم و درمان با شیوه‌ها و دستگاه‌های پیشرفته و در صورت امکان و با در نظر گرفتن حق مالکیت و حق موقوف‌علیهم و موارد مصرف وقف در نسخه‌های وقفی و مانند آن، باید نسخه‌ها به مراکز و کتابخانه‌های بزرگی که به وسایل نگهداری مجهزند و از کارشناسان زبده برای شناسایی نسخه‌ها برخوردارند، انتقال یافته تا در دسترس میراث‌پژوهان قرار گیرد. پس از این مقدمه ضروری، دلنوشته‌های پراکنده خود را با عنوان «در رثای نسخه‌های مقتول، مجروح و مهجور» در بندهای متعدد به همه پژوهشگران و فرهنگ‌دوستانی که دل در گرو میراث مکتوب دارند تقدیم می‌نمایم، تا چه مقبول افتد و چه در نظر آید. پیش از ورود به ذکر اقسام، از به‌کارگیری برخی الفاظ و اصطلاحات که بعضاً ابتکاری است و از روی ناچاری از آنها استفاده شده و از اینکه در شأن میراث‌کرامندان نیست، عذر خواهم. انتظار دارم درمندان آگاه از وضعیت مخطوطات اندکی قلم را بر این گونه مصیبت‌ها بگریانند.

۱. نسخه‌های قبوری، گورستانی

تعبیری که کتابشناس و فهرست‌نگار بزرگ مرحوم استاد دانش پژوه، برای نسخه‌های نگون بختی به کار می‌برد که به دست وارثان ناخلف و نادان اهل علم و یا دیگر جُهل در گورستانها به خاک سپرده می‌شد.

به خوبی به خاطر دارم که روزی وارد مسجد محله مان در بابل شدم، دیدم سبیدی پر از کتاب در کنار درب ورودی مسجد قرار دارد که تعدادی قرآن و مفاتیح مندرس برای خاکسپاری در گورستان شهر در آنها نهاده شده است. کنج‌کاوشدم کتابها را یکی یکی بررسی کردم، با اینکه نوجوانی بیش نبودم و آشنایی چندانی با مخطوطات نداشتم، چند نسخه خطی در لابلای آنها یافتم؛ از جمله یک

قرآن به اصطلاح عمامه ای. پس از کسب اجازه از متولی مسجد که حتی سواد قرآن خواندن و امضا کردن را هم نداشت، نسخه ها را از دفن زیر خروارها خاک نجات دادم.

نمونه دیگر: یکی از مدارس علمیه را در شمال ایران که از بناهای ارزشمند و آثار ملی عصر قاجاریه بود به بهانه نفوذ رطوبت و دیگر مسائل که استفاده بهینه از حجره ها را دشوار می ساخت، از بیخ و بن کوبیدند و حتی یک دیوار از آن باقی نگذاشتند و در ایام کمبود مصالح ساختمانی و جیره ای بودن آن آلات در دوران سخت جنگ، بنایی جدید ساختند. از متولی مدرسه شنیدم که می گفت: هنگام پی ریزی بنای جدید، نسخه های خطی مندرس و برگهای پراکنده را در پی ساختمان ریختیم. وی اظهار تأسف می کرد از اینکه چرا من زودتر به سراغ مخطوطات آن مدرسه نرفتم که چنین بلایی بر سر اوراق با ارزش میراثی نیاید!

باز هم در جریان داستان غم انگیز دیگری قرار گرفتم: در یکی از روستاهای شمال، هنگام تجدید بنای زیارتگاه امامزاده مدفون در آنجا، نسخه های خطی موجود در مزار را در سه کیسه بزرگ آرد ریخته و در زمین مرطوب اطراف مزار دفن کردند. پس از پیگیری ها و سماجت های من، یکی از آن گونی ها را بیرون کشیدند ولی سوگمندانه رطوبت چنان در جان نسخه ها نفوذ کرده بود که از حیث ارتفاع خارج شده و به ناچار باید به جای اولش باز می گشت.

۲. نسخه های تنوری

از انواع و اقسام بلایا و نامهربانی ها که بر میراث مخطوط ما رفته، نهادن آنها در جاهای نامناسبی همچون تنور بوده که طبعاً موجب اتلاف و تزییع آنها می گشت.

به عنوان نمونه: طلبه ای از خراسان جنوبی به نزد آمد و تصویر برگهایی از چند نسخه ارزشمند را که در گوشی همراه خود داشت به من نشان داد و گفت: این نسخه ها را از درون تنور قدیمی منزل مان پیدا کردم، البته با کنار زدن خرواری از خس و خاشاک که بر روی نسخه ها ریخته بودند! وی گفت: تعداد معتناهی از نسخه های دیگر درون تنور قابلیت استفاده نداشته و در واقع نابود شده اند. در میان تصاویری که به من نشان داد، نسخه ای کهن از نهج البلاغه دیده می شد که به گمان من کتابت آن به اوائل سده هشتم هجری باز می گشت. نسخه ای بس گرانبها با کلمات اعرابگذاری شده که اگر دوست گرامی دکتر محمد کاظم رحمتی آن را می دید، در زمره نسخه های خراسانی و نیشابوری نهج البلاغه ثبت می کرد.

۳. نسخه‌های انباری

یکی از محل‌های رایج برای نگهداری کتابهای خطی در نزد عوام، انباری‌ها و سردابهای تاریک و نمور بوده تا اینکه مدتها و سالها و شاید دهها سال، خیال‌شان از بابت کثیفی و جاگیری و مزاحمت نسخه‌ها راحت باشد و روی نامطلوب‌شان را نبینند! شاید بسیاری از خوانندگان فرهیخته این نوشتار، نمونه‌هایی از نسخه‌هایی که در انباری‌ها پوسیده و جان‌باخته‌اند را دیده باشند.

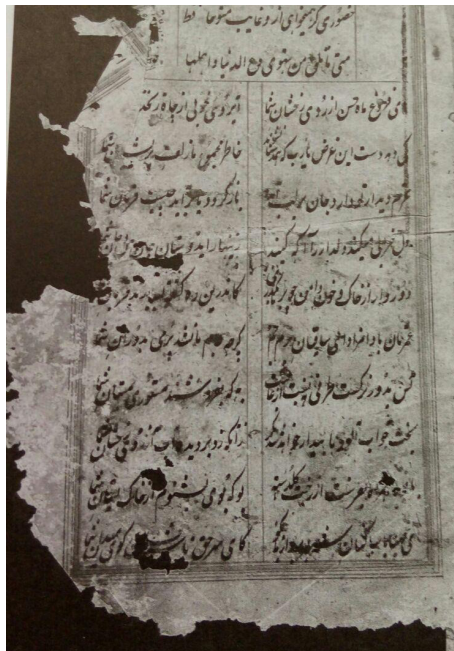
برای استاد فقید مرحوم آیت‌الله روضاتی جریان جالبی پیش آمد، وی می‌گفت: روزی برای تهیه میوه برای پذیرایی از مهمان از خانه خارج شدم و مشغول خرید میوه بودم که خانمی سالخورده و قد خمیده به طرفم آمد و درخواست کرد برای دیدن چند کتاب قدیمی به خانه اش بروم. از خرید میوه منصرف شده و به عشق کتاب به طرف خانه آن زن سالخورده در کوچه پس‌کوچه‌ها روان گشتم. به خانه کلنگی وی وارد و با راهنمایی صاحب‌خانه وارد دخمه‌ای شدیم که در کنار بیت‌الخلاء قرار داشته و از آنجا رطوبت به دیوارهای انباری نفوذ می‌کرد. پیرزن بقچه‌ای پر از کتاب را که در کنار دیواری نمناک قرار داشت برداشت و به دستم داد و گفت: این نسخه‌ها را ببر، اگر به کارت آمد استفاده کن و آلا آنها را در جایی دفن کن! حس کنجکاوای ام برانگیخته شد و می‌خواستم هرچه زودتر به محتوای درون بقچه آگاه شوم. با سرعت خود را به خانه رسانده محموله را باز کردم و اولین نسخه را که برداشتم، با کمال حیرت دیدم نسخه‌ای از کتاب «الامامة و التبصرة» والد شیخ صدوق است که تا کنون مفقود بوده و خبری از آن در فهرستهای مخطوطات درج نشده بود. این کتاب با تصحیح استاد علامه سید محمدرضا حسینی جلالی از روی همین نسخه منحصر بفرد بارها به چاپ رسید. نمونه‌ای دیگر: یکی از کتاب‌دوستان را شنیدم که می‌گفت: وارد خانه یک عتیقه‌باز شدم که دارایی اش را صرف خرید و جمع‌آوری اشیاء کهنه همچون انگشترهای قدیمی، آلبومهای تمبر، عکس‌های قدیمی، خمره‌های گلی و ظروف مسی و سماورهای برنجی و دیگر اشیاء قیمتی کرده و البته به خرید نسخه‌های نفیس هم اهتمامی داشت. از او سراغ مخطوطاتش را گرفتم، مرا به انباری که در زیرزمین واقع بود، راهنمایی کرد. وارد انباری که شدم با صحنه دلخراشی مواجه گشتم؛ دیدم نسخه‌های رحلی را روپوش خمره‌های بزرگ سرکه‌قرار داده و

بر روی آنها اجسام سنگینی گذاشته تا هوا درون خمیره نفوذ نکند و سرکه داخل آن فاسد نشود! پس از گذشت سالها سرکه داخل خمیره تبدیل به لجن شده و بر اثر بخار آن نسخه ها بخارپز شدند و آن عتیقه خر نگون بخت، از تضييع نسخه ها و ديگر اشیاء قیمتی و قدیمی خود، که یک عمر با صرف هزینه های کلان به گردآوری آنها پرداخته بود، نگرانی نداشت!

۴. نسخه های گنبدي و پشت بامی

گاهی وجود کتاب در اتاق و کمد و قفسه ها که در جلوی چشم باشد، برای بعضی از اعضای خانه قابل تحمّل نیست، و این مطلب موجب سرگردان شدن نسخه ها می شده و برخی چاره کار را در افکندن آنها در گوشه ای از پشت بام می پندارند، در جایی کنار لانه کبوترها به طوری که باد و باران و حتی فضله کبوترها سر و روی و جلد و داخل نسخه را آلوده و فرسوده می کند و نگارنده چنین نسخه هایی را به چشم خود دیدم که بر اثر تابش خورشید و یا باران و یا خرابکاری پرندگان همچون کبوتر و قمری و گنجشک در پشت بام به طوری مستهلک شده که انسان اباۀ دارد از اینکه به آنها دست بزند.

در گذشته گنبدهای مساجد و مزارات که دو پوسته ای بود، از فضای خالی میان دو پوسته برای انباری استفاده می کردند. دوست دانشمندمان استاد شیخ الحکمایی (مدرّس رشته باستان شناسی دانشگاه تهران) مشاهدات خود را از نسخه های گنبدي چنین اظهار می کند: دست کم دوسه موردی که با چنین نسخه هایی برخورد کرده ام، با انبوهی از نسخه ها و اوراق خطی مواجه شدم که از قضا سالم تر از نسخه های آسیب دیده از آفت های دیگر بودند.^۱



نمونه ای از آسیب های وارده به نسخه بر اثر خوردن جانوران - شماره ۴

۱ استاد عماد الدین شیخ الحکمایی در پیام مکتوبی که برای نگارنده فرستادند، این فایده را عنوان کردند. از لطفشان سپاسگزارم.

در شمال ایران که پشت بام‌ها شیروانی است، فضایی خالی در زیر شیروانی‌ها قرار دارد که از آن به عنوان انباری استفاده می‌شود. نگارنده در مراجعه به منزل یکی از ائمه جماعت شهرمان - برای دریافت شرح حال پدرشان که از علمای بزرگ شهر بود - با وی وارد گفتگو شده و در میانه سخن، نامی از کتاب خطی آوردم. شیخ بزرگوار اظهار داشت: خوب شد از کتاب و نسخه نام بردی؛ ما تعدادی کتاب چاپ سنگی و نسخه خطی داریم که در هنگام تعمیر و بنایی منزل به ناچار آنها را در پشت بام نهادیم و الآن حاضریم به کتابخانه مدرسه علمیه شهر اهدا کنیم. بعد از پیگیری‌های لازم و با همکاری صمیمانه مالک سخاوتمند، تعداد چهل نسخه خطی و چهل کتاب چاپ سنگی که داشتند به کتابخانه مدرسه علمیه صدر بابل منتقل گشت و خدای را شکر که نسخه‌ها سالم مانده بود.

به هر حال پشت بام و گنبد و مانند آن جای مطمئن و مناسبی برای نگهداری کتابهای نفیس نیست و احتمال بروز هرگونه آسیبی به آنها را باید جدی گرفت.

۵. نسخه‌های چاهی

مایه تأسف است شنیدن اینکه چاه آب را مدفن پیکرهای نازنین دهها و صدها نسخه خطی کرده‌اند، که هر یک از آنها حامل بخشی از فرهنگ و دانش و هنر ملی و دینی ما بوده است.

عجیب اینکه چرا کسی مانع این گونه اعمال فجیع نمی‌شد!؟

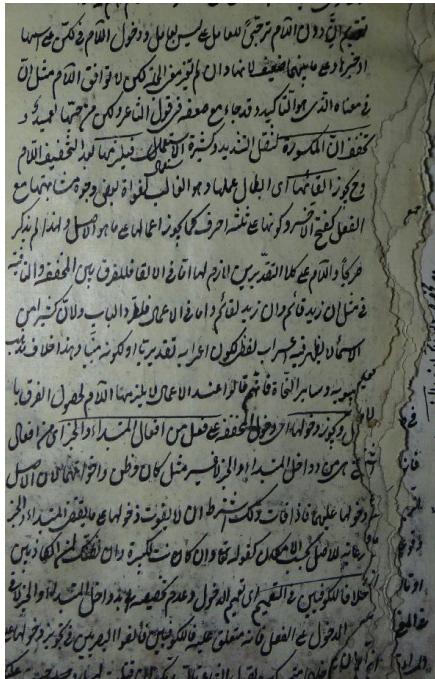
برایم نقل کردند: در یکی از محلات مرکزی تهران، مسجد و مدرسه علمیه ای از عهد ناصرالدین شاه قاجار بوده که در دهه سی شمسی برای تعمیرات روبنایی و تمیز و مرتب کردن حجره‌ها، طبق طبق نسخه‌های خطی و کتابهای قدیمی را از زیرزمین مسجد و مدرسه بیرون آورده و درون گونی‌ها جای داده و به درون چاه‌های مسجد و مدرسه افکندند! زهی جهالت!

۶. نسخه‌های رودخانه‌ای

بسیار اتفاق افتاده که افراد نا آشنا به اهمیت نسخه و سند و تصاویر تاریخی، آنها را به دید یک شیئی کثیف و جاگیر و مزاحم نگریسته، و یا برای حفظ احترام آیات قرآنی و کلمات حدیثی و اسماء معصومین علیهم السلام آنها را به نهرها و رودخانه‌ها می‌سپردند.

این کار نابخردانه و جگر سوز بارها در طول تاریخ و حتی در عصر حاضر، بسیاری از نفایس مان را به ورطه نابودی کشانده و می کشد. عمل این دسته از افراد نادان همان قدر خسارت بار است که یاغیان و طاغیان در حملات وحشیانه به شهرها و بلاد مختلف به طمع کشورگشایی، در کنار قتل و غارت ساکنین شهرها، با نابودی آثار علمی آنان، ضربه های سهمگینی به فرهنگ جوامع مختلف وارد کرده و بعضاً آنها را به ورطه نابودی می کشانند.

نسخه ای از یک کتاب حدیثی کهن در گنجینه مخطوطات کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی ره موجود است که



نمونه ای از آسیب های وارده به نسخه بر اثر پوسیدگی زیاد

در صفحه عنوان یادداشتی از مالک نسخه آمده مبنی بر اینکه این نسخه در حمله مغول به دجله افکنده شد و من آنرا از کنار نهر بیرون کشیدم و در اصلاحش کوشیدم.

استاد فقید مرحوم محقق طباطبائی (ره) خیر از گنجینه ای بسیار نفیس از مخطوطات می داد که در تملک یک تاجر بغدادی عاشق جمع آوری کتاب بود. فردی که برای خرید نسخه های نفیس، مبالغ هنگفتی می پرداخت و این نسخه ها به جانش بسته بود، به طوری که یکی از نسخه های او را برای امر تصحیح و مقابله نیاز داشتیم، راضی نشد نسخه را در اختیار ما بگذارد مگر اینکه در خانه او در نزد وی بخواهیم نسخه را ببینیم. تا اینکه این تاجر نسخه باز از دنیا رفت و به فکر افتادیم که از ورثه وی درخواست کنیم، مکتبه پدرشان را به کتابخانه آیت الله حکیم (ره) یا کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام - متعلق به علامه امینی (ره) - ببخشند تا ذخیره و یادگار خیری برای وی باشد. با خود گفتیم: صبر می کنیم تا چهل روز از درگذشت صاحب مکتبه بگذرد و فرزندان او از حالت عزا بدر آیند و بعد از آن به سراغشان برویم. زمان



موعود فرار رسید و برای گفتگو با فرزندان تاجر مذکور، به منزلش در بغداد رفتیم و خواسته خود را با آنان در میان گذاشتیم و با کمال تأسف با پاسخی ناگوار مواجه شدیم!

فرزندان ناخلف گفتند: اگر زودتر می آمدید نسخه ها را به شما می دادیم ولی چون دیدیم این کتابها کثیف و بی مصرف است، همه را در دجله افکندیم!

چقدر دردآور است برای گوهرشناسانی همچون محقق طباطبائی ره اینگونه اتفاقات عجیب و مهیب که گنجینه ای بی قرینه بر اثر جهل و حماقت افرادی که فقط دل به چرب و شیرین و زخارف فانی دنیا بسته اند و از دانش و فضیلت بویی نبرده اند، به ورطه نابودی کشیده شود؟ آیا اینان لحظه ای با خود فکر نکردند که جای چنین گوهرهای یکدانه ای گورستان و تنور و انبار و چاه و رودخانه نیست؟ نسخه هایی که آینه دار اندیشه های صدها دانشمند پر تلاش است که هر کدام برای تحصیل علم و تألیف آثار علمی یک عمر کوشیدند و از این شهر به آن شهر، راه های صعب العبور را با کمال مشقت با تحمل گرسنگی و تشنگی، فرسنگ ها پیمودند و حاصل این همه مجاهدتها را در قالب کاغذ و دفتر برای ما به یادگار نهادند. آیا این داروهای حیات بخش که می تواند درد نادانی و احساس خلاء معنوی انسان امروز را درمان نماید، مستحق اینگونه بی مهری هاست؟

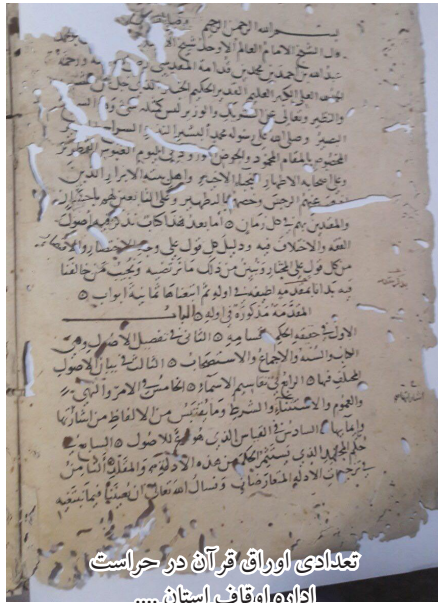
باز هم نمونه ای دیگر: سالها پیش در دست طلبه ای از خوزستان چند نسخه خطی دیدم که برای شناسایی و ارزیابی، آنها را به نزدم آورد. از او پرسیدم: این نسخه ها کجا بوده و چگونه بدست شما رسیده؟ در پاسخ گفت: نسخه ها را در کنار رود کارون پیدا کردم که درون کیسه ای ریخته و در گوشه ای رها کرده بودند، و من از میان کتابهای داخل گونی این سه چهار نسخه را انتخاب کرده و برداشتم. در بررسی آنها یکی دو رساله کمیاب و چاپ نشده در میان نسخه هایش دیدم.

۷- نسخه های سوخته، هیزمی و آتشی

نسخه هایی که بر اثر اهمال کاری در نگهداری، در آتش سوزی های غیر عمدی آسیب می بینند و یا کاملاً از بین رفته و تبدیل به خاکستر می شوند را می توان آسیب دیده از حوادث طبیعی به شمار آورد.

ولی جانسوزتر از اینها نسخه های
مجروح و مقتولی است که عمداً و با یت
های خباثت آمیز در آتش قهر و نادانی می
سوزند و اثری از آنها باقی نمی ماند.

چه کتابخانه ها که بدست یاغیان جنگ
طلب به آتش کشیده شد. اخبار برخی از
کتاب سوزی ها بزرگ در کتابهای تاریخی
درج شده؛ همچون به آتش کشیدن کتابخانه



شیخ طوسی در بغداد^۱، و کتابخانه ابوطاهر خاتونی وزیر در ساوه^۲، و کتابخانه اعیان دیلم
در ری که به قدر بار ۵۰ شتر کتاب بود؛ مکتبه آل زین در شحور جبل عامل لبنان که شهرت
شحور به این مکتبه بود و به دست احمد پاشا جزار گماشته حکومت عثمانی به آتش کشیده
شد. جزار صاحب مکتبه (شیخ زین الدین خلیل الزین) را نیز کشت و پیکرش را به آتش
کشید؛ و دهها نمونه دیگر که در کشورگشایی ها، غارتگران نسخه ها را در میدانهای عمومی
شهر جمع می کردند و آنها را در آتش جهالت و نفرت خود می سوزاندند تا به زعم خود علاوه
بر کشتار ساکنان بلاد اشغالی، فرهنگ آنان را هم نابود سازند تا نام و اثری از آنان باقی نماند.
در باره انگیزه های کتاب سوزی ها در طول تاریخ در ادامه، مطالبی خواهد آمد و البته دانسته
است این گونه نامردمی ها در عصر حاضر نیز اتفاق افتاده و می افتد. دوستان مان در نجف و
کربلا با حسرت از دوران دیکتاتور سفاک عراق یاد می کنند که سر بازانش در حمله به عتبات
عالیات، مخطوطات هزار ساله عتبات را به عنوان هیزم برای طبخ چای استفاده میکردند. در

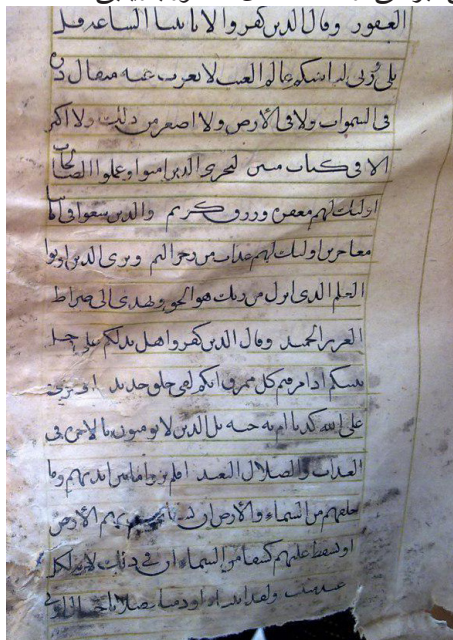
۱ طبقات اعلام الشيعة (النابيس في القرن الخامس)، ص ۱۶۲ - ۱۶۱.

۲ عبدالجليل قزويني در كتاب النقص (ص ۱۸) مخالفان مذهب تشيع را به مطالعه کتابهای موجود در کتابخانه
ابوطاهر خاتونی دعوت می کند. برای توضیحات بیشتر ر.ک: ساوه نام، ص ۸۲ - ۸۰.

این ایام نیز اخباری از اهتمام خائنه فرقه ضاله وهابیت به نابودی آثار امامیه بگوش می رسد. چنانکه حتی آثاری که در غیر زمینه های علوم قرآن و حدیث، مربوط به علوم دیگر باشد را از رده کتب علمی خارج دانسته و دست به نابودی آنها می زنند.

۸- نسخه های دیواری

پنهان کردن نسخه ها در لای دیوارها چه بسا به قصد محافظت آنها از دست قاتلان کتاب انجام می گرفت، ولی این روش در مواردی برای نابودی نسخه ها هم به کار گرفته می شد یا دست کم نهادن نسخه در لای دیوار به مستهلک گشتن شان منجر می شد، اگرچه قصد سوئی در کار نبود. در مناطق مسلمان نشین شوروی سابق، پس از انقلاب کمونیستی و دشمنی این سبکسران سلاح بدست با هرگونه مظهر دیانت و دین داری، مردم از ترس آنان کتاب ها را در لای دیوارها پنهان می ساختند به امید آنکه حکومت کمونیستها منقرض شود و کتابها را از دیوارها خارج کرده و استفاده نمایند، اگرچه تحقق این آرزو دهها سال به طول انجامید ولی شنیده ها حاکی از آن است که پس از فروپاشی حکومت کمونیستی، برخی از نسخه های مذکور بازیابی شدند.



برگی از قرآن کریم که سالها قبل از داخل دیوار یک خانه قدیمی در اصفهان یافتیم

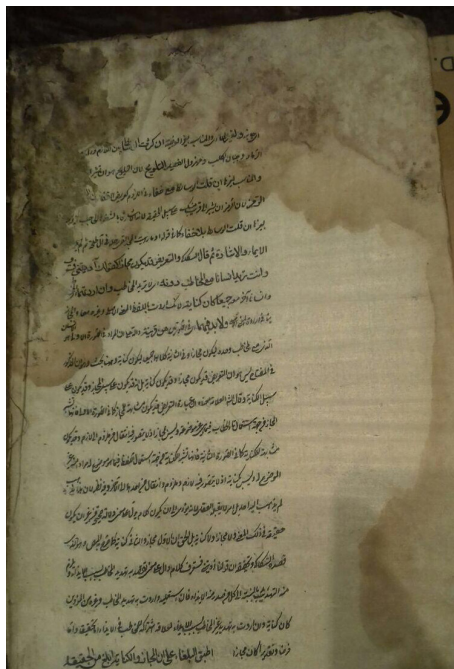
یکی از نمونه های جالب و مهم نسخه هایی که از لای دیوار بدست آمده، داستان شکافتن یکی از دیوارهای قدیمی آستان قدس رضوی در اواخر دهه چهل شمسی می باشد که در جریان آن نسخه های نفیس و کهنی از قرآن کریم و چند نسخه خطی بسیار نفیس دیگر و اشیایی باستانی و ارزنده بدست آمد؛ از جمله کهن ترین نسخه صحیفه سجادیه به روایت کزّامیه است که اخیراً به وسیله یکی از خوشنویسان عرب بازنویسی شده و به اهتمام مرحوم سید احمد فهری در دمشق به چاپ رسیده و نیز مرحوم استاد مدیر شانه چی

آن را تصحیح کرده و به صورت حروفی به چاپ رسانده است. تصویر نسخه مذکور، همراه با این دو چاپ در اختیار راقم سطور قرار دارد.

هم چنین تفسیر کهنی از قرآن موسوم به «تفسیر شنقشی» از همان دیوار بیرون کشیده شد که بعدها با تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی در تهران بوسیله (بنیاد فرهنگ) به چاپ رسید.

۹- نسخه های کارتنی

برخی افراد عاشق خرید کتاب و نسخه خطی اند، اما نه برای استفاده خود یا دیگران؛ بلکه برای این که کتابها و نسخه ها را در کارتن های کوچک و بزرگ بچینند و در کناری نهند و از این طریق، کتابها سالها در کارتن ها محبوس بمانند. ^۱ این هم یک قسم از اسارت نسخه ها در دست شیفتگان کتاب است که عملاً قاتل کتاب هستند. اینگونه مالکان نه خود از این نسخه ها بهره ای می برند - چون به فقر دانش و فضیلت مبتلایند - و نه اجازه می دهند پژوهنده ای از داشته های شان باخبر شود تا چه رسد به اینکه بخواهد از آنها بهره ای علمی ببرد. در این موارد آیه مبارکه « کمثل الحمار يحمل اسفارا» به ذهن انسان تداعی می شود!



نمونه ای از آسیب های وارده به نسخه

۱۰- نسخه های پنیر پیچ

قدیم ترها که مواد غذایی بسته بندی خاصی نداشت و از کیسه های پلاستیکی هم خبری نبود، از کاغذهای باطله برای پیچیدن انواع چیزها همچون گوشت، سبزیجات، پنیر، حلوا و

۱ دوست گرامی جناب استاد محسن صادقی خیر دادند از ۱۵۰۰ نسخه خطی متعلق به کتابخانه خصوصی یکی از علمای نسخه شناس نامدار ساکن تهران، که پس از رحلتش در کارتن ها چیده شده و حتی راه ورود اکسیژن به درون کارتن ها مسدود شده است!

مانند آنها استفاده می کردند و گاهی نیز برای غبار روبی و تمیز کردن پنجره های شیشه ای یا پوشاندن آن برای جلوگیری از نفوذ نور و گرد و غبار به سراغ کاغذ باطله می رفتند. به این مطلب در اشعار برخی از شعرای خوش ذوقی همچون شیخ بهایی اشاره شده است؛ آنجا که می گوید:

دیدي که بهایی چه غم از سر واکرد
کز مدرسه و دیر را ماوا کرد
اوراق کتابهای علم رسمی
از هم بدرید و کاغذ حلوا کرد

نقد خود را بهایی آخر سره کرد
در مجلس عشق، عقل را مسخره کرد
از مدرسه رفت و دیر را منزل ساخت
اوراق علوم، کاغذ پنجره کرد^۱

سه تن از بزرگان عرصه میراث پژوهی و نسخه شناسی، نسخه های سه کتاب فوق العاده مهم را در همین مکانهای (بقالی و قصابی و...) کشف کرده و از دست نا اهلان نجات دادند. مرحوم استاد همایی دانشمند نامدار معاصر مصحح کتاب فخیم «التفهیم» نسخه منحصر و کهن کتاب مذکور را، و مرحوم استاد سید محمد علی روضاتی مجلدات «مطالع الانوار» حجة الاسلام شفتی را به خط مولف، و پدر دکتر مهدی محقق «تفسیر کیوان قزوینی» را از این جاهای نامربوط که در شأن تراش علمی ما نبوده، بدست آوردند و زنده نمودند. آیا کسی فکر می کرد به این برگهای پیر و پیک های اندیشه و فرهنگ و هنر در این حد بی توجهی و بی احترامی شود؟!

۱۱- نسخه های خوراک جانوران

در این عصر انفجار اطلاعات و پیشرفت بشریت در عرصه های مختلف علمی و امکانات فراوان برای تحصیل و سوادآموزی، چگونه میتوان باور کرد که برگهای نسخه های خطی همچون علف و گاه خوراک بز و گاو شود و کتابخانه های متروکه محلّ جست و خیز میمونها و نسخه ها بازیچه آنها قرار گیرد؟ شبهه قاره هند یکی از کانونها و مراکز مهم تألیف و کتابت نسخه ها

۱ از دوستان گرامی ام جناب دکتر جواد بشری و استاد علی اکبر صفری به جهت یادآوری این ابیات سپاسگزارم.



نمونه ای از آسیب های وارده به نسخه
بر اثر موریانه خواری

بوده است. کتابهای نگاشته شده در علوم اسلامی به زبان های فارسی و عربی، به دست دانشمندان بومی و محلی و علمای مهاجر به آنجا به قدری است که به آسانی به شمار در نمی آید. بر سر منطقه ای که روزگاری دریایی از میراث مکتوب را در برداشت چه آمده است؟ شرایط نامناسب آب و هوایی و بالا بودن درجه رطوبت، سرقت ها و غارتها و دیگر عوامل همچون دلال ها که موجب مهاجرت نسخه ها شده اند، همگی عامل نابودی نسخه ها می توانند باشند، اما این

یکی نوبر است که نسخه خطی خوراک گاو بشود؟! آیا کسی نیست به خود زحمت نجات نسخه ها از دست جانوران را بدهد؟ مگر این کار چقدر هزینه دارد؟

باید از مجاهدتهای خستگی ناپذیر استاد احمد منزوی فرزند مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی - که استاد ایرج افشار او را بحق ابن ندیم زمان لقب می داد- یاد کنم که با کوشش های بیدریغ و پایمردی اش، میراث فارسی را در پاکستان شناسایی و زنده کرد. کتابخانه گنج بخش بنیانی مرصوص و اقدامی حیاتبخش برای میراث علمی شبه قاره است که به دست با کفایت فرهنگ دوستان ایران اسلامی راه اندازی شده؛ راقم سطور در یادداشتی ضرورت تأسیس چنین مراکزی را در کشور افغانستان متذکر شدم. هند نیز برای حفظ میراث اسلامی به زبانهای عربی و فارسی به حمایت های سازمانهای فرهنگی جهان اسلام به خصوص فرهنگ دوستان ایران اسلامی نیاز دارد.

۱۲- نسخه های اسیدی

یکی از آسیب هایی که بر اثر نگهداری غیراصولی نسخه ها در مکانها و شرایط نامناسب به آنها وارد می شود، اسیدی شدن برگهای نسخه است. فرآیندی که کاغذ را تخریب نموده و موجب تُرد و شکننده شدن آن می شود و عملاً استفاده از نسخه را ناممکن می سازد.

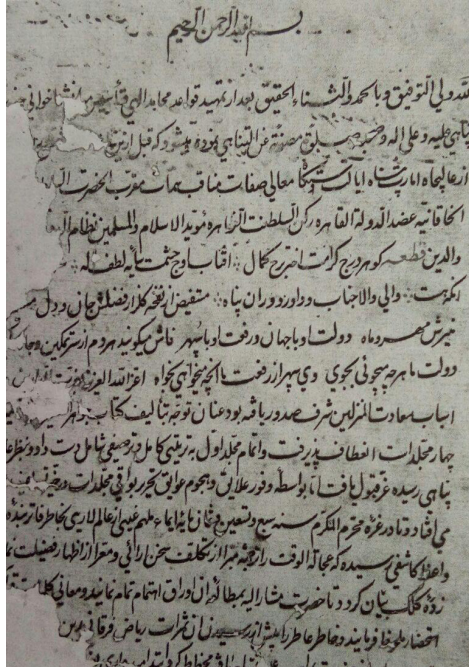


طبعاً نگهداری صحیح موجب طول عمر

نسخه‌ها می‌شود؛ باید مراقب بود که میزان رطوبت، دما، نور و کیفیت گردش هوا در مخازن نسخه‌های خطی، در حد استاندارد بوده و آلاینده‌های شیمیایی و ذره‌ای آسیب رسان به فضای مخزن راه پیدا نکند. معمولاً مالکان خصوصی مخطوطات، نحوه صحیح حفاظت از نسخه را نمی‌دانند و یا امکانات لازم برای دفع و رفع آفات را در اختیار ندارند.

البته نوع کاغذ و مرکب‌هایی که در نسخه‌نویسی بکار رفته تاثیر مهمی در طول بقای آن دارد. ممکن است نسخه‌ای با قدمت

کمتر از دویست سال بر اثر اسیدی شدن از حیز ارتفاع خارج گردد و نسخه‌ای با هزار سال قدمت سالم و تر و تازه مانده باشد.



نمونه‌ای از آسیب‌های وارده به نسخه

به خاطر دارم مرحوم استاد عبدالحسین حائری (ره) نسخه‌هایی از قرن هفتم هجری را که بسیار پاکیزه و عاری از هرگونه آفتی بود نشان می‌داد و می‌گفت: اینکه برخی فکر می‌کنند هرچه نسخه کهنه‌تر باشد، آفت و آسیب بیشتری دارد، قاعده‌ای کلی نیست. چون قدما در نسخه‌پردازی از کاغذهای گران‌قیمت و مرغوب همچون کاغذ خان‌بالغ و سمرقندی استفاده می‌کردند که ماندگاری‌شان آنها را از دیگر نسخه‌ها ممتاز می‌ساخت.

کاغذهای هندی که در نسخه‌های خطی یا کتابهای چاپ سنگی به کار رفته، بیشتر در معرض اسیدی شدن قرار دارد. به همین جهت کتابخانه‌ها از خوف پودر شدن برگهای کتاب، در سرویس دهی اینگونه کتابها عذر می‌آورند. از اینگونه نسخه‌ها باید با رعایت کمال احتیاط عکسبرداری نمود و تصاویر آنها را در اختیار پژوهشگران گذاشت.

۱۳- نسخه‌های طویله‌ای

از به کارگیری این تعبیر زنده در حق نسخه‌های نازنین شرم‌منده‌ام! چه کنم که خبرهای موثقی دارم از نسخه‌های ارزنده و گاه منحصر بفردی که در طویله‌ها و اصطبل‌ها جای داده شده و این قدر جفا و بی‌احترامی در حق‌شان روا داشتند.

تولیت فرهنگ دوست کتابخانه آیت
 الله العظمیٰ مرعشی نجفی (ره)، جناب
 حجة الاسلام والمسلمین دکتر سید محمود
 مرعشی حفظه الله، سفرهای بسیاری به
 اقصی نقاط کشور نمودند برای خریداری
 مخطوطات و از این سفرها خاطراتی عبرت
 انگیز نقل می کنند؛ از جمله تعداد معتابهی
 از نسخه های کهن از آثار ارزشمند شیخ مفید
 (ره) را در شهر عالم پرور کاشان، از داخل یک
 ... در آوردند.



نمونه ای از نسخه های طویله ای - خط
 علامه میرزا ابوالهدی کلباسی

و یا در اصفهان که زمانی مهد تمدن

آثار علامه میرزا ابوالمعالی کلباسی (ره) و فرزندش علامه میرزا ابوالهدی کلباسی را در ...
 منزل برخی از بازماندگان یافتند که هنوز آثار آن بر اوراق قابل رؤیت است.^۱

۱۴- نسخه ای در زباله دانی!

صحنه ای دلخراش، که یکی از فضلا در پیامی برای نگارنده ارسال نموده، حاکی از اینکه:
 در هنگام عبور از کوچه ای، مجموعه ای از کاغذ و ورق که در درون کیسه زباله جای داده
 و در زباله دانی افکنده بودند نظرم را جلب نمود. با احتیاط و خجالت از نگاه مردم، کیسه
 را برداشتم و به خانه بردم و در گوشه ای پنهان کردم تا به موقع آنرا بررسی نمایم. اشتغال به
 کارهای منزل موجب فراموشی قضیه شد تا این که صدای اعتراض عیال از بوی تعفن که در
 خانه پیچیده بود بلند شد و تازه متوجه غفلت خود شدم.

دور از چشم اهل منزل، کیسه را باز کردم و پوست خیار و سبزی های دور ریختنی را کنار
 زدم، اوراقی بهم لوله شده یافتم و به زحمت آنها را از هم جدا کرده و خشکاندم و مشغول

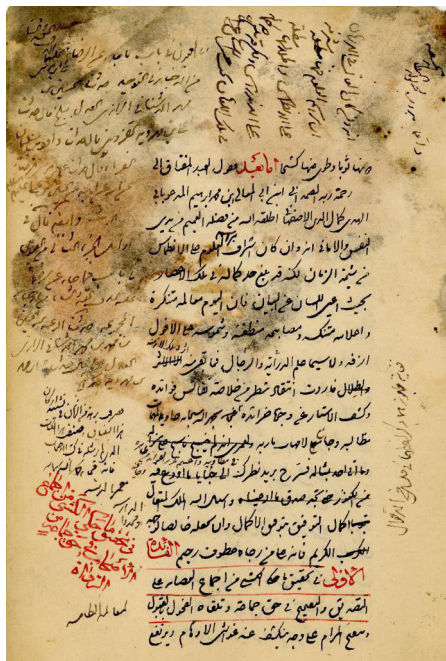
۱ جناب آقای رحیم قاسمی که اهتمام قابل تقدیری در شناسایی مخطوطات اصفهان دارند، خبر دادند: این اوراق در
 نزد جناب دکتر علی کرباسی زاده موجود است.

به خواندن برگها شدم و با کمال حیرت دیدم دست نوشته های یکی از علما در ترجمه متن عربی مقدّسی به زبان ترکی، آنهم به یک لهجه خاص است که متعلّق به منطقه ای خاص بوده است. تعداد برگها بالغ بر ۱۵۰ برگ گردید، آنها را به صحّاف زبردستی سپردم تا جلدی نفیس برای شان بسازد، سپس نسخه را به یکی از کتابخانه های بزرگ کشور اهدا نمودم و به مخزن مخطوطات آنجا راه یافت و در فهرست آن کتابخانه معرفی گردید.^۱

۱۵- نسخه هایی اندر دل ویرانه ها

گاهی در بناهای قدیمی مخروبه همچون خانه های متروکه تاریخی و مساجد ویران شده بر اثر بی توجهی متولیان امور، نسخه های خطی آرمیده اند؛ ساکت و آرام در فضایی سوت و کور، در تیر رس تند بادها، گرد و غبارها، سیلاب ها و گل و لای. نمونه نسخه های خرابه نشین بسیار است.

از علامه حسن زاده آملی (عافاه الله) شنیدم که در یکی از روستاهای لاریجان عبور می کردند به مسجد ویرانی رسیدند که در حیاط آن حدود ۳۰۰ نسخه خطی در میان گل و لای غوطه ور بود و سوگمندانه خارج شده از حیّز انتفاع از میان آنها یک نسخه را به زحمت خارج کرده و به قم با زحمت برگها را از هم تفکیک نموده و در برابر آفتاب آن را خشک کردند و با چاقویی گلهای اطراف برگها را تراشیدند و می فرمودند: نسخه ای ارزنده از تهذیب الاحکام شیخ طوسی بود که امتیازات قابل توجهی داشت.



نمونه ای از نسخه های طویله ای - خط علامه میرزا ابوالهدی کلباسی

۱ از دوست دانشورمان، کتابشناس شهیر جناب استاد حسین متقی (ناقل این حکایت تأسف بار و عبرت انگیز) سپاسگزارم.

یکی از دوستان اهل فضل از دوران کودکی اش می‌گفت که در خرابه‌ای از محلات قم، نسخه‌ای پیدا کردم و به پدرم - که از خطبای مشهور شهر بود - دادم و ایشان نسخه را به آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) تقدیم نمودند و ایشان بسیار خوشحال شدند.^۱

دوست نادیده دیگری از شیراز در پیامی برایم چنین نوشته^۲: در دهه هفتاد شمسی متولیان امر تصمیم گرفتند بخشی از بافت تاریخی شیراز - بین آستانه شاهچراغ و حرم سید علاء الدین حسین (ع) - را تخریب و بازسازی کنند. در این میان دهها خانه ثبت شده در میراث فرهنگی تخریب شد و آثار با ارزش موجود در آنها حیف و میل گشت و پس از گذشت سالها به جز چند باب مغازه در آن مسیر چندان بنایی ساخته نشد!

در یکی از آن روزها در میان خرابه‌ها می‌گذشتم، تعدادی کاغذ قدیمی پراکنده در سطح کوچه نظرم را جلب کرد، دنباله آن را گرفتم تا به بالاخانه قدیمی و مخروبه‌ای رسیدم و با کمال تعجب دیدم که کف اتاق مملو از این کاغذهاست. به سختی و بعد از رفت و آمدهای مکرر و پرداخت پولی کلان به باج‌گیر محل توانستم در آخرین ساعت روز که هوا در حال تاریک شدن بود، وارد اتاق شوم و به تندی هرچه را می‌توانستم در پلاستیکی جمع کردم، اما برداشتن همه اوراق امکان‌پذیر نبود و احتیاج به چندین ساعت کار و وسیله‌ای برای حمل آنها بود. سالها این اسناد را که مربوط به دوران مشروطه می‌شد نگهداری کردم و این اواخر اسناد مذکور را به مرکز اسناد فارس سپردم.

۱۶- نسخه‌های مجروح از حشرات

نسخه‌های خطی خوراک‌مورد علاقه مورپانه‌ها و سوسک‌های چوب‌خوار، شپش‌کتاب و سوسری‌هاست. حشرات و آفات آسیب‌رسان و جوندگان از عوامل آسیب‌رسان به کتابها و اسناد هستند. از جمله عوامل مساعدکننده رشد و تکثیر عوامل قارچی در کتابخانه، وجود گردوغبار، تهویه کم و نامناسب، نور کم، دمای بالا و رطوبت بالاست. نسخه‌ها پیش از ورود به مخزن، باید مدتی در قرنطینه نگهداری شود و سپس به صورت ادواری به مخازن مراجعه و اقدام به نمونه برداری شود و در صورت نیاز مراحل ضد عفونی انجام گیرد.

۱ از استاد ناصرالدین انصاری قمی بابت نقل این حکایت سپاسگزارم.

۲ گزارش ارسالی با تلخیص و حذف برخی مطالب در اینجا آمده، و راقم سطور از صحت و سقم آن اطلاعی ندارد.



چونندگان آسیب رسان، گاهی حفره هایی در بخش هایی از برگها ایجاد می کنند که در برخی موارد در یک موضع سوراخی به شکل های دایره یا مربع در اندازه های مختلف از برگ آغازین نسخه تا آخر نسخه کلمات را از بین برده و کتاب را ناقص می کنند. این ضایعه به خصوص در نسخه های منحصر بفرد غیر قابل جبران خواهد بود.

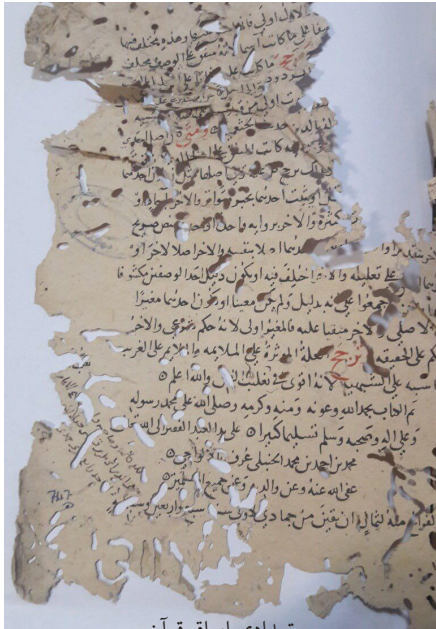
پیشینیان برای حفظ نسخه هایشان از شر موریا نه ها کلمه «یاکیکج» را در اول نسخه می نوشتند، بدین پندار که کیکج نام سلطان موریا نه هاست و استمداد از او، موریا نه ها را از آسیب رسانی به نسخه ها باز می دارد!

۱۷- نسخه های موش جویده

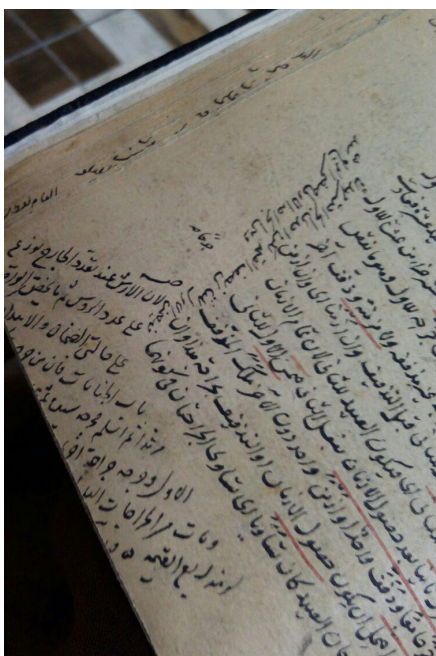
یکی از قاتلان جدی نسخه های خطی، موشهای موذی اند که با دندانهای تیزشان پیکر پیر و خسته مخطوطات را جویده، و آنها را مجروح یا معدوم می سازند. برای دفع این آفت باید از روشهای مؤثر و غیر مضر به نسخه ها استفاده کرد.

۱۸- نسخه های مجروح از تیغ صحافی

باید دانست تعمیر و اصلاح خرابی های نسخه، از دست هر صحافی و مدعی مرمت کاری نسخه بر نمی آید و هرگز در این موارد



تعدادی اوراق قرآن در حراست اداره اوقاف استان



نمونه صحافی ناشیانه که حواشی نسخه را بریده اند.

نباید نسخه را به صحافان معمولی سپرد که عادت دارند به برش عطف و لبه برگها یعنی به تیت اصلاح ابرو، چشم طرف را کور می کنند. چه بسیار حواشی، تصحیحات، بلاغها، رکابه ها و نسخه بدل‌های مفید و راه گشا که در هامش برگها وجود دارد و صحاف ناشی با برش برگها آنها را از بین می برد و با این کار از ارزش علمی و مادی نسخه کاسته می شود و مطالب مهم مندرج در هوامش نسخه که چه بسا به خط مولف یا علمای صاحب نام بوده، معدوم می گردد.

۱۹- نسخه های رطوبت دیده

رسیدن آب و رطوبت به نسخه، یکی از عوامل اساسی در مستهلک شدن آن است. گاهی شدت رطوبتی که به نسخه نفوذ کرده، به حدی است که نوشته ها را سیاه و ناخوانا نموده و یا موجب پوسیدگی برگها شده و با کمال تأسف این برگهای زرین تبدیل به اوراق مچاله شده و رنگ پریده ای می شود که هیچ گونه استفاده ای از آنها ممکن نیست.

باید راه نفوذ آب را به محل نگهداری نسخه ها نموده و نسخه را از اماکن مرطوب و خیس دور کرد. در هنگام نوشیدن آب و چای نسخه را در کناری بگذارید و بدست نگیرید و آنها را از دسترس کودکان دور کنید. در مناطق بندری همچون شمال ایران و کشورهایی همچون هند که میزان رطوبت بالاست، نسخه ها در معرض آسیب دیدگی قرار دارند. باید نسخه ها را در مخزن های مجهز به امکانات لازم با تنظیم میزان رطوبت، دما، نور و هوا نگهداری کرد. درست گفته اند که نور خورشید و ماه هر جدیدی را کهنه می کند ولی باد و باران می تواند آنها را نابود سازد!

۲۰- نسخه های شسته شده!

در ردیف قبلی از نسخه هایی سخن به میان آمد که بر اثر اهمال کاری و تغافل از رطوبت آسیب می بینند و در اینجا از نسخه هایی گفتگو می شود که به عمد و از روی غرض ورزی برگها را می شویند و نوشته ها را با آب از بین می برند!

این عمل دوگونه قابل توجیه است: یکی اینکه به جهت مخالفت با محتوا و متون مندرج در نسخه ها با آب آنها را پاک می کردند و روی کاغذهای شسته شده، کتابهایی با مضامین مورد قبول شان می نوشتند؛ چنانکه جرج سارتن در کتاب تاریخ علم، از دوره قرون وسطی و حکومت کلیسا از برخوردشان با کتابهای فلسفه یونان این چنین گزارش می دهد.^۱

۱ با تشکر از استاد حیدر بیاتی به جهت یادآوری این نکته.

و دیگر اینکه در گذشته به جهت کمبود و گرانی کاغذ، مولفان و کاتبان دست به شستشوی کتابهایی که دیگر مورد نیازشان نبود می زدند و پس از محو نوشته ها و خشک کردن کاغذها از آنها برای استنساخ کتابهای جدید و مورد نیازشان استفاده می کردند.

و گاهی شست و شوی اوراق دلایل نفسی و معنوی داشت چنانکه خواجه شیراز فرماید:
بشوی اوراق اگر همدرس مایی که درس عشق در دفتر نباشد

و در جایی دیگر گوید:

چون صبا مجموعه گل را به آب لطف شست کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم
در اینجا قسمت یکم نوشتار را به پایان می برم و به امید حضرت حق در قسمت دوم به بیان انواع دیگر اتلاف ها، جراحی ها و مهجوریت های نسخه های خطی خواهم پرداخت .
ذکر این نکته ضروری می نماید که مطالبی که تقدیم شد غالباً تجارب شخصی راقم سطور و یا تذکار برخی دوستان نسخه شناس بوده و منبع مکتوب چندانی در این زمینه دیده نشد.
از دوست دانشمند جناب استاد حسین واثقی که مقاله را پیش از چاپ خواندند و تذکرات مفیدی دادند، بی نهایت سپاسگزارم.

بررسی زندگی نامه و آثار محمد شفیع و محمد مهدی استرآبادی

علی قنبریان*
علیرضالیافتی

چکیده

بررسی زندگی و آثار محمد شفیع ابن محمد رضا استرآبادی و پسرش محمد مهدی استرآبادی (قرن ۱۳) و تمایز میان این محمد شفیع با محمد شفیع ابن محمد علی استرآبادی (متوفی ۱۱۱۷ قمری) موضوع این مقاله است. ملا محمد شفیع که محور این گفتار است، در منطقه استرآباد مقلدانی داشته و کتاب فارسی منهاج الاعمال در فقه و چند رساله در عقاید نگاشته است. ملا محمد مهدی نیز، علاوه بر زادگاهش استرآباد، نزد عالمان کربلا و قزوین درس آموخت، آنگاه به کرمانشاه و سپس به لکهنو (در هند) رفت. در هند، شاگردانی تربیت کرد، در برابر شیخیه و جریان دهلوی ایستاد و آثار متعددی در فقه و اصول به فارسی و عربی نگاشت. نسخه های خطی این آثار در مقاله معرفی شده است.

کلیدواژه

استرآبادی، محمد شفیع؛ استرآبادی، محمد مهدی؛ منهاج الاعمال (کتاب)؛ تاریخ تشیع - هند؛ استرآبادی، محمد شفیع و محمد مهدی - نسخه شناسی آثار؛ تاریخ تشیع - قرن سیزدهم.

* مصحح متون کهن، دانشجوی دکتری دانشگاه تهران.

مقدمه

از جمله دانشمندان ایرانی در دوره قاجار و از زمره مشاهیر نامدار خاندان هزارجریبی، محمد شفیع و محمد مهدی هزارجریبی استرآبادی می‌باشند. محمد شفیع پدر محمد مهدی مذکور و دارای رساله‌های بسیاری به زبان فارسی و عربی در علوم مختلف می‌باشند. متأسفانه علی‌رغم وجود آثارشان به صورت دست‌نوشته در کتابخانه‌های ایران، عراق، و هند قسمت اعظم آثارشان تصحیح و احیا نشده است. بررسی زندگی‌نامه و آثار این دو دانشمند، رسالت مقاله حاضر است.

فصل اول: محمد شفیع هزارجریبی استرآبادی

ملا محمد شفیع مجتهد هزارجریبی استرآبادی مازندرانی در منطقه هزارجریب که مشترک بین مازندران و استرآباد بوده دیده به جهان گشود. سال ولادتش روشن نیست، اما با توجه به اینکه فرزندش ملا محمد کاظم هزارجریبی در نیمه دوم قرن دوازدهم (بعد از سال ۱۱۵۰ ق) دیده به جهان گشوده و با توجه به اینکه در مورد ایشان تصریح شده که عمری نسبتاً طولانی داشته است، بنظر می‌رسد در نیمه اول سده دوازدهم (قبل از ۱۱۵۰ ق) دیده به جهان گشوده باشد.

پدر وی به تصریح فرزندش ملا محمد کاظم، محمد رضا هزارجریبی مازندرانی است که به صورت مفصل در مورد او در مجالی دیگر پرداخته شده و بیش از این نام، از او اطلاعات دقیقی در دست نیست.

تصحیح یک اشتباه

در بین علمای شیعه دو نفر با نام محمد شفیع استرآبادی وجود دارند که یکی از آن‌ها ملا محمد شفیع مجتهد استرآبادی مازندرانی پدر ملا محمد مهدی هزارجریبی است. اما شخصیت دیگری که به همین نام در کتابهای تراجم و شرح حال بدان پرداخته شده است، محدث و متکلم بزرگوار ملا محمد شفیع بن ملا محمد علی بن احمد بن کمال الدین حسین استرآبادی می‌باشد که اصالتاً از منطقه استرآباد (گرگان کنونی) بوده‌اند، که قبل از

ولادت ایشان، در اصفهان ساکن شده^۱ و خاندانی کاملاً علمی و شناخته شده بودند. پدرش ملا محمد علی استرآبادی، داماد مجلسی اول و باجناب ملا صالح مازندرانی بوده و بنابر این علامه ملا محمدباقر مجلسی (ره)، دایی ایشان می‌باشد. اجداد ایشان هم همه از علمای دین و محدثان معروف بودند.

از سوی دیگر به لحاظ دوره زندگی، ملا محمد شفیع بن محمد علی استرآبادی در بین سالهای ۱۰۶۲ تا ۱۱۱۷ق (برخی بین سال‌های ۱۰۴۵ تا ۱۱۰۶ق دانسته‌اند)^۲ در قید حیات بوده و استاد اجازه محمد اکمل بهبهانی^۳ (زنده در سال ۱۱۳۰ق)^۴ نیز به شمار می‌رود و فرزندان ایشان ملا محمد قاسم و ملا محمد طاهر بوده‌اند.^۵

برخی از بزرگان به جهت این تشابه اسمی، به اشتباه برخی از کتاب‌های مرحوم ملا محمد شفیع بن محمد علی استرآبادی را به ملا محمد شفیع مجتهد استرآبادی نسبت داده‌اند.

تحصیلات

در مورد تحصیلات ایشان اطلاعات کاملی در دست نیست، اما ظاهراً در برهه‌ای از زمان در قزوین و از محضر ملا محمد ملائکه برغانی قزوینی (وفات ۱۲۰۰ ق) و نیز در مرکز علمی آن دوره یعنی کربلای معلی از محضر استاد الکلی آقا باقر وحید بهبهانی (وفات ۱۲۰۶ ق) و به ویژه از فقیه عارف و سید سند، علامه سید محمد مهدی طباطبایی بروجردی معروف به بحر العلوم (وفات ۱۲۱۲ ق) استفاده علمی نمود^۶ و در این بین از سید بحر العلوم بیشترین بهره را برد.^۷ البته برخی ایشان را شاگرد شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر نیز بر شمرده‌اند^۸ که به نظر می‌رسد با توجه به سن ملا محمد شفیع و سال وفات ایشان و نیز مقدم بودن فرزندش

۱ اسماعیل بغدادی، هدیه العارفین: اسماء المؤلفین و آثار المصنفین، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲ همان، ج ۲، ص ۳۰۵.

۳ پدر وحید بهبهانی.

۴ جعفر سبحانی، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۲، ص ۳۴۶.

۵ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعة، ج ۹، ص ۳۴۲.

۶ سید حسن امین عاملی، مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۲۷۶.

۷ محمد علی بن محمد صادق آزاد کشمیری، نجوم السماء فی تراجم العلماء ج ۱، ص ۳۸۷؛ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعة، ج ۲۰، ص ۶۲۲.

۸ حسن عیسی حکیم، المفصل فی تاریخ النجف الاشرف، ج ۶، ص ۳۷۷.

ملا محمد کاظم بر صاحب جواهر، این ادعا نادرست بوده و این دو بزرگوار هر دو از شاگردان سید بحرالعلوم بوده‌اند.

حیات علمی و اجتماعی

از زندگی ملا محمد شفیع استرآبادی پس از اتمام تحصیلات و بازگشتش به موطن خود یعنی استرآباد اطلاعات بسیار ناچیزی به دست رسیده است. تنها چیزی که می‌شود بدان اشاره نمود فعالیت‌های مختلفی از جمله برپایی مجالس درس و تربیت شاگردان متعدد و نیز هدایت مردم و بر عهده گرفتن امور مربوط به مرجعیت می‌باشد.

نسخه‌های رساله عملیه وی در برخی مناطق مازندران وجود داشته و به نظر می‌رسد در این مناطق مقلدانی داشته است.

ملا محمد شفیع مجتهد استرآبادی در خلال این ایام، ارتباط خود را با مراکز علمی آن دوران به‌ویژه نجف اشرف حفظ نموده و ظاهراً مکاتباتی با مرجع بزرگ شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهر (ره) داشته است و در مقابل صاحب جواهر نیز در برخی مکتوباتش از وی تمجید نموده است.^۱

در مورد شاگردان ایشان نیز اطلاعات دقیقی در دست نیست، جز آنکه دو فرزندش ملا محمد کاظم^۲ و به‌ویژه ملا محمد مهدی^۳ دست کم از محضر علمی وی بهره برده‌اند.

آثار علمی

در کتاب‌های تراجم و فهرست نگاری مؤلفات شیعی، کتاب‌هایی به محمد شفیع استرآبادی نسبت داده شده که با تحقیقی که نسبت به این کتب و نسخ خطی آن‌ها و تاریخ اتمام یا کتابت برخی از آن‌ها صورت گرفت، روشن شد که دو اثر از این کتاب‌ها (رساله‌ای در موضوع بداء و رساله منهج الاعمال) قطعاً به دست ملا محمد شفیع مجتهد استرآبادی مازندرانی نوشته

۱ محمد علی بن محمد صادق آزاد کشمیری، نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲ سیدحسن امین عاملی، مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۱۵۹.

۳ محمد محسن آقا بزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعة، ج ۲۰، ص ۶۲۲؛ سیدحسن امین عاملی، مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۳۱۱.

شده و از آثار علمی ایشان هست، اما باقی عناوین یا احتمالاً به ایشان منسوب است و یا قطعاً تألیف ملا محمد شفیع بن محمد علی استرآبادی (وفات ۱۱۱۷ ق) است.

۱. منهاج الاعمال (فقه - فارسی)

عناوین اصلی این کتاب که در حقیقت رساله عملیه ایشان می باشد، چنین است:

مقدمه: در بیان فضیلت و افضلیت نماز از جمیع عبادات و همه طاعات؛

باب اول: در طهارت؛

باب دوم: در نماز؛

باب سوم: در زکات و خمس؛

باب چهارم: در روزه؛

باب پنجم: در حج و اعتکاف.

با توجه به اطلاعات برخی از نسخ، این کتاب را به درخواست شاهزاده محمد قلی میرزا فرزند فتحعلی شاه، به نگارش در آورده^۱ و سال نگارش آن هم با توجه به برخی از نسخ قطعاً قبل از ۱۲۳۷ ق است^۲ برخلاف نظریه صاحب الذریعة که نگارش آن را به درخواست فتحعلی شاه^۳ و سال فراغت از تألیف آن را ۱۲۴۰ ق برشمرده است.^۴

آغاز کتاب: «بسم الله الرحمن الرحيم... اما بعد چنین گوید متعش حریق ابدی بنده مستهدی محمد شفیع استرآبادی...»

* نسخه های خطی

الف) تهران، دانشگاه تهران، ش: ۵۳۹۱، آغاز: برابر، انجام: مسئله پنجم اگر ثابت شود بعد از نماز که پیش نماز فاسق یا کافر... است... به عدم عدالت پیش نماز، طهارت و نماز، خط: نسخ، بی کاتب، قرن ۱۳، ۲۵۲ برگ، افتادگی: وسط و انجام، کاغذ سپاهانی، جلد: تیماج، ۱۶ سطر (۱۰ در ۱۷)، اندازه: ۱۹ در ۲۵ سم.

1 <http://www.aghabozorg.ir/showbookdetail.aspx?bookid=191478>.

2 <http://www.aghabozorg.ir/showbookdetail.aspx?bookid=191478>.

۳ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۲۳، ص ۱۵۶.

۴ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۲۳، ص ۱۵۶.

ب) بیرجند، کتابخانه محمد علی دیانی، ش: ۱۷۶، آغاز: برابر، خط: نسخ، بی‌کاتب، ۱۲۳۶، جلد: تیماج، ۳۰۷ برگ، ۱۴ سطر، اندازه: ۱۵ در ۲۲ سم.

ج) بابل، مدرسه صدر (خاتم الانبیاء)، ش: ۱۲۲/۱، آغاز: برابر، کاتب: میرسید شریف بن سید مرتضی حسینی ساروی، خط: نستعلیق، تاریخ کتابت: ۱۲۳۸ ق، مجدول، جلد: تیماج، ۶۰۳ ص (۷-۶۰۹)، ۱۷ سطر، اندازه: ۱۶ در ۲۶ سم.

د) بابل، مدرسه صدر (خاتم الانبیاء)، ش: ۱۷۱، آغاز: برابر، خط: نستعلیق، بی‌کاتب، بی‌تا، جلد: تیماج، ۴۹۲ ص، ۱۶ سطر، اندازه: ۱۷ در ۲۱ سم.

لازم به ذکر است که رساله‌ای دیگر با عنوان منهاج الاعمال متعلق به شیخ حسین بلادی بحرانی است که در اصول دین و اعتقادات شیعه نگاشته شده و به مناسبت مسائل، آیات و احادیثی را نیز نقل کرده است.^۱

۲. رساله در موضوع بداء (اعتقادات - فارسی)

این کتاب که فارسی نگاشته شده است^۲ با توجه به موضوع آن کتابی اعتقادی و کلامی است. از آنجا که نسخه‌ای از این کتاب تصحیح و چاپ نشده و در دسترس نیست، سبک نگارش، نحوه استدلال و بیان مطالب آن روشن نیست.

۳. الرسائل الكثيرة (... - عربی)

مجموعه رساله‌های علمی، که موضوع آنها نامعلوم و روشن نیست که صاحب الذریعة آن را در کدام کتابخانه نجف دیده است و به صورت یک احتمال به ملا محمد شفیع مجتهد استرآبادی نسبت داده است.^۳

۴. اثبات الواجب (اعتقادات - عربی)

آغاز کتاب: «الحمد لمن جلا غياهب الشكوك و... عن آیات وجوب وجوده و اوضح مناهج الوصول... اما بعد فيقول المستهدى لربه الهادى محمد شفيع بن محمد...»

۱ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۳۲، ص ۲۱۷.

۲ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشيعة، ج ۲۰، ص ۶۲۲؛ محمد غروی، مع علماء النجف الأشرف، ج ۱، ص ۶۹۷؛ جعفر سبحانی، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۳، ص ۷۵۵؛ سیدحسن امین عاملی، مستدرکات اعیان الشيعة، ج ۶، ص ۲۷۶.

۳ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۰، ص ۲۵۵.

نسخه: مشهد مقدس، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره نسخه: ۲۴۸۷۱، آغاز: برابر، انجام: و جعلناه علی وفق مراحه بعون الله المعین، خط: نسخ خفی، بی کاتب، بی تاریخ، ضمائم: ۱. فائده از: محمدباقر مجلسی (۲ ص)، ۲. من افادات العلامة آقا جمال خوانساری (۱۲ گ)، ۳. مقالة فی احکام النظر (۷ ص)، ۴. انوار الهدی فی تحقیق البداء از: سلیمان بن عبد الله بحرانی (۲۳ گ)، مهر: کتابخانه ناصریه لکهنو، واقف: علامه حامد حسین هندی، اهدایی رهبری، اسفند ۱۳۷۶، کاغذ: نخودی، ۸ گ، ۱۵ سطر (۶ در ۱۱/۵)، قطع: خشتی.^۱

از دیگر آثاری که به ایشان نسبت داده شده، کتاب الاربعون حدیثاً است که در مورد فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد و از کتاب‌ها حدیثی که از طریق اهل سنت روایت شده جمع آوری شده است، که قطعاً منسوب به ملا محمد شفیع بن محمد علی استرآبادی (وفات ۱۱۱۷ ق) است، زیرا برخی از نسخ آن در سال ۱۱۱۶ ق به دست محمد علی بن محمد قاسم بن محمد شفیع بن محمد علی استرآبادی - که نوه نویسنده می باشد- کتابت شده است.^۲ حتی در کتاب کشف الحجب هم نام نویسنده فقط محمد شفیع استرآبادی ذکر شده^۳ و برخی نیز تصریح کرده اند کرده اند، این کتاب نوشته محمد شفیع بن محمد علی استرآبادی است^۴ اما فهرست نگاران بعدی مانند صاحب الذریعة^۵ و دیگران نیز به پیروی از ایشان^۶ به اشتباه به ملا محمد شفیع مجتهد استرآبادی نسبت داده اند.

کتاب دیگری که به ایشان نسبت داده شده، رساله اعاده المعدوم است که این کتاب هم از ملا محمد شفیع مجتهد استرآبادی نیست با توجه به نسخه‌ای که از آن در کتابخانه ملک

۱ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۱، ص ۴۹۱.

۲ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشيعة، ج ۹، ص ۴۹۲.

۳ اعجاز حسین کنتوری، کشف الحجب و الاستار عن أسماء الكتب و الأسفار، ص ۳۷.

۴ اسماعیل بغدادی، هدیه العارفين: أسماء المؤلفين و آثار المصنفين، ج ۲، ص ۳۰۵.

۵ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشيعة، ج ۱، ص ۴۱۸؛ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشيعة، ج ۲۰، ص ۲۲۲.

۶ سیدحسین امین عاملی، مستدرکات اعیان الشيعة، ج ۶، ص ۲۷۶؛ حسن عیسی حکیم، المفصل فی تاریخ النجف الأشرف، ج ۶، ص ۳۷۷؛ محمد غروی، مع علماء النجف الأشرف، ج ۱، ص ۶۹۷؛ جعفر سبحانی، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۳، ص ۷۵۵.

وجود دارد، تاریخ کتابت آن سال ۱۱۲۵ ق می‌باشد که مقارن با سال‌های ولادت ملا محمد شفیع مجتهد استرآبادی و بعد از وفات ملا محمد شفیع بن محمد علی استرآبادی است. با توجه به این مطلب به نظر می‌رسد که این رساله هم از آثار ملا محمد شفیع بن محمد علی استرآبادی باشد.

صاحب الذریعة پس از نسبت دادن کتاب به محمد شفیع استرآبادی می‌نویسد ایشان ساکن هند بوده^۱ که به نظر می‌رسد بین محل زندگی او با فرزندش ملا محمد مهدی استرآبادی اشتباهی رخ داده است.

فرزندان

از فرزندان ملا محمد شفیع استرآبادی بنابر قول مرحوم آقابزرگ تهرانی^۲ و سیدحسن امین عاملی^۳ تنها از نام دو تن از آنها که در کسوت علما و مراجع دینی بودند ذکری به میان آمده است:

۱. ملا محمد کاظم هزارجریبی استرآبادی حائری (وفات قبل از ۱۲۳۸ ق) که از شاگردان وحید بهبهانی و شاگردان ایشان بوده و تألیفات متعددی را به رشته تحریر درآورده است.
۲. ملا محمد مهدی هزارجریبی استرآبادی (وفات ۱۲۵۹ ق) از شاگردان نامدار سید علی حائری صاحب ریاض که از مراجع و فقهای ساکن در هندوستان به شمار می‌رفته و تألیفات فقهی و اصولی متعددی داشته است.

وفات

مرحوم ملا محمد شفیع مجتهد استرآبادی بعد از فرزند خود ملا محمد کاظم هزارجریبی مازندرانی از دنیا رفته است و عمری نسبتاً طولانی داشته است^۴ و بنابر ادعای فرزند دیگرش ملا محمد مهدی استرآبادی در سال ۱۲۳۸ ق زنده بوده است، زیرا با توجه به نگارش کتاب

۱ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۱، ص ۹۲.
۲ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشيعة، ج ۲۰، ص ۶۲۲.
۳ سیدحسن امین عاملی، مستدرکات اعیان الشيعة، ج ۶، ص ۲۷۶.
۴ همان، ج ۶، ص ۲۷۶.

احسن الاقوال در سال ۱۲۳۸ ق و تصریح به اینکه در نزد پدر عالمش شاگردی کرده است، از ایشان تعبیر به العلامة الاستاذ دام‌ظله نموده که حاکی از زنده بودن پدرش ملا محمد شفیع در این سال می‌باشد.^۱

برخی دیگر از تراجم‌نویسان نیز سال وفات ایشان را بعد از ۱۲۴۰ ق دانسته‌اند.^۲

فصل دوم: محمد مهدی هزارجریبی استرآبادی

ملا محمد مهدی هزارجریبی مشهور به مازندرانی استرآبادی است. ایشان فرزند ملا محمد شفیع و برادر کوچک‌تر ملا محمد کاظم می‌باشد. ملا محمد مهدی تألیفات متعددی در علوم مختلف داشته است. همچنین از جایگاه علمی بالایی در بین اقران خود برخوردار بوده، که شایسته است در این نگاشته ابعاد مختلف زندگی ایشان مورد بررسی قرار گیرد.

ولادت

ایشان در هزارجریب مازندران^۳ یا استرآباد^۴ دیده به جهان گشود. سال تولدش را کسی تعیین نکرده است، اما با توجه به شاگردی ایشان در محضر صاحب ریاض المسائل (وفات ۱۲۳۱ قمری)، احتمالاً در سال‌های انتهایی قرن دوازدهم یا ابتدای قرن سیزدهم به دنیا آمده باشد.

تحصیلات علمی

تحصیلات ابتدایی را در همان زادگاه گذرانده و بنا به تصریح خود، برخی علوم را در محضر پدر بزرگوارش که خود مرجعیتی در استرآباد داشته^۵ و نیز برخی از علمای منطقه شروع نمود. بعد از آن برای ادامه تحصیل به عراق که مرکز علمی شیعه در آن روزگار محسوب می‌شده، مهاجرت نمود، تا در درس مشاهیر علمای کربلا حضور یابد. حوزه کربلا در آن روزگار مهمترین مدرسه در بین مدارس شیعی به خصوص بعد از افول جریان فکری اخباری‌گری

۱ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشيعة، ج ۲۰، ص ۶۲۲.

۲ جعفر سبحانی، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۳، ص ۷۵۵.

۳ محمد علی آزاد کشمیری، نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، ص ۴۱۹؛ مرتضی حسین صدر الافاضل، مطلع انوار، ص ۶۵۷.

۴ سیدحسین امین عاملی، مستدرکات اعیان الشيعة، ج ۶، ص ۳۱۱.

۵ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشيعة، ج ۱۲، ص ۵۶۳.



به شمار می‌رفت؛ و در دوره آقا وحید بهبهانی به جایگاه ویژه‌ای در بین مدارس و حوزه‌های علمیه آن روزگار دست یافت و بعد از ایشان نیز سالیان زیادی مهمترین مدرسه شیعی محسوب می‌شده که توسط شاگردان وحید بهبهانی اداره می‌شده است.

اساتید ایشان در کربلا، داماد وحید بهبهانی یعنی سید علی طباطبایی حائری صاحب ریاض المسائل (وفات ۱۲۳۱ ق)^۱ و برادر بزرگوارش ملا محمد کاظم هزارجریبی حائری (وفات قبل از ۱۲۳۸ ق) و دیگر بزرگان علمی و فقهی بوده‌اند.^۲

پس از سال‌ها تحصیل در حوزه کربلا و استفاده علمی و معنوی در مجاورت حریم حسینی، جهت تکمیل برخی از دانش‌های دیگر به قزوین هجرت کرده و به سلک شاگردان بزرگان برغانی درآمد. خاندان برغانی قزوینی در آن روزگار در قزوین، مدرسه بزرگی تشکیل داده بودند، که بسیاری از علما در آن تحصیل و تدریس نموده و برخی از مشاهیر علمی نیز پس از بی‌نیازی از تحصیل، در مدارس و حوزه‌های دیگر این شهر رحل اقامت افکنده و در همان‌جا به تدریس مشغول بودند. در این مدرسه اکثر علوم به‌ویژه فقه، اصول، فلسفه، کلام، عرفان، تفسیر... تدریس می‌شده و فرصت مناسبی جهت جامعیت و اتمام تحصیل بوده است. در مدت حضور در شهر قزوین از محفل علمی اخوان برغانی یعنی ملا محمد صالح برغانی (وفات ۱۲۷۱ ق) جدّ خاندان صالحی برغانی و همچنین از محضر شهید ثالث ملا محمدتقی برغانی قزوینی (شهادت ۱۲۶۳ ق در فتنه بهائیت) جدّ خاندان شهیدی قزوینی و نیز از درس ملا محمد علی برغانی قزوینی (وفات ۱۲۷۲ ق) و شیخ آغا حکمی قزوینی (وفات ۱۲۸۵ ق) و ملا عبدالوهاب برغانی (وفات ۱۲۹۵ ق) که در عرفان و فلسفه تبحر داشته‌اند، بهره‌مند گردید. دوره تحصیل ایشان تا سال ۱۲۳۴ قمری به طول انجامید، پس از آن به کرمانشاه نقل مکان نمود و سالیانی در این شهر به تدریس و تألیف مشغول بوده است.^۳

۱ محمد علی آزاد کشمیری، نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، ص ۴۱۹؛ شریف عبدالحی حسینی، نزّهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، ج ۷، ص ۵۰۵.

۲ سیدحسین امین عاملی، مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۳۱۱.

۳ همان، ج ۶، ص ۳۱۱.

مهاجرت به هند

بعد از سال‌ها حضور در کرمانشاه و تألیف برخی کتب سودمند و شناخته شدن در مجامع علمی، در سال ۱۲۴۰ ق به دعوت برخی از صاحب منصبان هند یعنی نصیرالدین حیدر به آن سرزمین هجرت نمود. پس از ورود به هند و اطلاع یافتن علما و دانشمندان و مشاهیر و مردم شیعه آن سامان و استقبال از ایشان، در شهر لکهنو که یکی از مهم‌ترین مراکز شیعیان و موطن خاندان‌های علمی مثل نقوی (خاندان سید دلدار علی نقوی) و موسوی نیشابوری (خاندان صاحب‌عبقات الانوار) بود، سکونت یافت.^۱ شخصیت او به قدری توجه نصیرالدین حیدر را به خود جلب نمود که به درخواست او و دیگر بزرگان و مشاهیر آن سامان یعنی ممتاز الملک مؤمن علی خان و نواب منتظم الدوله حکیم مهدی علی خان، برخی از کتب را در موضوعات مختلف تألیف نمود.^۲

ایشان در هند و در لکهنو حوزه درسی تشکیل داده و به تألیف، تدریس و تربیت شاگردان متعددی روی آورد و تا آخر عمر در همان جا زیست.

ابعاد شخصیتی

در مورد شخصیت و ابعاد اخلاقی این فقیه اصولی و عالم اخلاقی، عبارت مرحوم کشمیری گویای حقایقی جالب است:

«وی عالم متبحر و فاضل مجتهد و همیشه مشغول تصنیف، تألیف و تدریس بود و به گوشه عزلت و قناعت به سر می‌برد. اکثر مردم گمان دارند که آداب حُسن اخلاق و توجه و التفات را با کسی مرعی^۳ نمی‌فرمود لکن حق آن است که به جز اهل علم و جمعی از طلبه علوم که به جهت استفاده حاضر خدمتش می‌شدند با دیگر مردم ارتباط و ملاقات کمتر داشت. با عوام الناس از غیر اهل علم خصوصاً کاری و التفاتی نداشت و با جمعی که از اهل فضل و کمال یا طلبه علم و مستفیدان خدمت با برکت او بودند، به کمال تواضع و التفات و محاسن اخلاق و بذل اشفاق پیش می‌آمد.»^۴

۱ محمد علی آزاد کشمیری، نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، ص ۴۱۹.

۲ همان.

۳ مراعات.

۴ محمد علی آزاد کشمیری، نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، ص ۴۱۹.



تکاپوی علمی

ملا محمد مهدی هزارجریبی استرآبادی از جمله دانشمندان و فرهیختگانی است که هم بر مسند مرجعیت فقهی قرار داشته و توانست در بین اقران خود جایگاه رفیعی یابد و بنابر دیدگاه برخی از شرح حال نویسان در بین علمای ساکن هند بی نظیر بوده است^۱ تا آنجا که مفتی سید محمد عباس شوشتری جزائری که در آن دوره طلبه ای جوان و فاضل بود و بعدها از مراجع هند گردید، از ایشان درخواست نمود شرحی بر کتاب معالم الأصول بنگارد، تا از آن بهره‌مند گردد و ایشان هم کتاب مغنم الأصول را نگاشت.^۲

علاوه بر آن در مقام دفاع از اعتقادات و مقابله با فرقه‌های انحرافی درون شیعی و برخی مذاهب اسلامی بسیار توانمند ظاهر شد. وی در دوره‌ای می‌زیسته است که دو جریان در برابر خط اصیل فکری شیعه اثنا عشری پدید آمدند:

الف) جریان نوظهور و منشعب از شیعه به نام شیخیه توسط شیخ احمد احسایی (وفات ۱۲۴۱ ق). این جریان عده زیادی را به خود جذب نمود تا جایی که در ابتدای امر، انحراف آن بر بسیاری افراد حتی برخی اهل علم نیز پوشیده بود، اما بعدها با علنی شدن این کجروی‌ها مخالفت‌ها شروع شد و کم‌کم کار به جایی رسید که در قزوین در مجلسی که خود شیخ احمد احسایی حضور داشت، با حضور علمای طراز اول، حکم به تکفیر وی شد.

دامنه این انحراف به حدی عمیق بود که بعدها جریان فکری انحرافی باییه از بستر این اندیشه باطل سر برآورد و مایه انحراف عظیمی به نام باییت و بعدها بهائیت شد.

ب) از سوی دیگر، در هند هم همزمان با ظهور وهابیت، جریان بی‌رهبری شاه ولی الله دهلوی (وفات ۱۱۷۶ ق) در اهل سنت با گرایش‌های اهل حدیث پدید آمد که در نهایت به ایجاد فرقه دیوبندی در شبه قاره شد. بعد از او پسرش شاه عبدالعزیز دهلوی (وفات ۱۲۳۹ ق) عنادش را با شیعیان شدت بخشید و این دشمنی را با نوشتن کتاب تحفه اثنی عشریه آشکار نمود که علمای شیعه و مرزبان حریم تشیع مخصوصاً خاندان موسوی نیشابوری هندی با نوشتن ردیه‌هایی از جمله اثر گرانسنگ عبقات الانوار، پاسخ کوبنده‌ای به سخنان بی‌اساس او دادند.

۱ مرتضی حسین صدر الافاضل، مطلع انوار، ص ۶۵۷.

۲ محمد محسن آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۳.

ملا محمد مهدی استرآبادی در طول عمر پُربرکتش در هر دو عرصه نقشی بسزا ایفا نمود و با نوشتن کتاب‌ها و رسالاتی، به نقد و ردّ این دو جریان پرداخت و در برخی موارد مکاتباتی به صورت سؤال و جواب با برخی از این افراد داشته است. تعداد تألیفات ایشان که در موضوعات فقهی، اصولی، ادبیات عرب، حدیث، اعتقادات، کلام، تفسیر و فضائل اهل بیت علیهم السلام بوده، به بیش از بیست و پنج تألیف می‌رسد.

آثار علمی

کتاب‌ها و رساله‌های ملا محمد مهدی استرآبادی را می‌توان به چندین نوع دسته بندی کرد. به جهت پرکاربرد بودن، آثار ایشان را از حیث موجود و مفقود بودن به دو دسته تقسیم می‌کنیم:

آثار موجود

۱. استحکام (فقه - فارسی) ^۱

رساله کوتاهی در مسائل و احکام صوم مشتمل بر چهارده فصل.

آغاز کتاب: «الحمد لله الذي جعل الصوم جنة من النار والصلوة ... اما بعد چنین گوید بنده حقیر معترف به قصور و تقصیر...».

انجام: «... الحمد لله على الاختتام والصلوة على محمد وآله الكرام، تمت».

نسخه خطی: قم: مرکز مطالعات، شماره نسخه ۸۸۹/۲، آغاز و انجام: برابر، خط: نستعلیق، کاتب: غلامعلی ملا، تاریخ کتابت: پنج شنبه ۱۶ شعبان ۱۲۴۵ق، جلد: تیماج قهوه‌ای، عطف پارچه، ۳۴گ، (۴۲پ-۷۵پ)، ۱۱ سطر، اندازه ۱۱ در ۱۸سم [ف: ۲-۱۵۴].^۲

۲. ثمرة الفؤاد (اصول فقه - عربی) ^۳

در مسئله ترجیح اجماع منقول که آن را در بلده کرمانشاه در اوایل سنه یک هزار و دو صد و سی و پنج (۱۲۳۵) هجری تصنیف فرموده بود.^۴

۱ مصطفی درایتی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۱، ص ۷۳۹.

۲ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۳، ص ۲۸۵-۲۸۶.

۳ مصطفی درایتی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۳، ص ۵۱۰.

۴ محمد علی بن محمد صادق آزاد کشمیری، نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، ص ۴۲۰.

تاریخ تألیف: چهارشنبه ۱۳ محرم ۱۲۳۵ق، محل تألیف: کرمانشاه.
 رساله در مسئله ترجیح اجماع منقول است، چنان‌که مؤلف نگاشته است: «ان هذه الرسالة قد صنفت لتحقيق مسألة اصعب بن خراط القتاد وهي ترجیح الإجماع المنقول بخبر الواحد من المجتهدين العدول من الشهرة المحققة او العكس عند التعارض على قواعد الأصول...»
 آغاز کتاب: «قویم لاثبات التکلیف الإلهی واستکشاف الأحکام الشرعية الفرعية كما هي...».

* نسخه های خطی

الف) مشهد مقدس، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره نسخه: ۱۸۷۰۳، آغاز: برابر، انجام: «والصلوة على افضل النبيين العظام محمد وآله الذين هم للتعقی مصابیح وللهدی اعلام»، خط: نستعلیق، بی‌کاتب، تاریخ کتابت: پنج‌شنبه ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۲۳۹ق، افتادگی: آغاز، واقف: رهبری، فروردین ۱۳۷۲، کاغذ: نخودی کشمیری، ۱۸گ، چهارده سطر، اندازه ۱۱ در ۱۸ سم [ف: ۱۱۷-۱۱۶].

ب) مشهد مقدس، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره نسخه ۱۸۷۰۴، آغاز: برابر، انجام: «الا ان يتمسک باصالة فشاء الأزمان»، نستعلیق، بی‌کاتب، تاریخ کتابت: ۱۲۳۹ق، افتادگی: آغاز.^۱

۳. حاشیه‌المطول (بلاغت - عربی)^۲

در کتاب نجوم السماء درباره این رساله چنین آمده: «دیگر حاشیه بر شرح مطول مسمی به مکمل است که آن هم به اتمام نرسیده و قدری از آن ناتمام مانده است».^۳
 آغاز کتاب: «الحمد لله البديع الذي جعل البيان مرقاة للوصول...».
 نسخه خطی: تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره نسخه: ۸۲۴۷/۴، آغاز

۱ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۹، ص ۷۳۴.

۲ مصطفی درایتی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۴، ص ۴۲۲.

۳ محمدعلی بن محمدصادق آزاد کشمیری، نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، ص ۴۲۰.

نسخه: برابر، انجام: «... انما راهم فی السماء لما اسرى به و منه قوله تعالى»، خط: نسخ و تحریری، بی کاتب، تاریخ کتابت: قرن ۱۳، افتادگی: انجام، جلد تیماج مشکی، ۴ گ (۵۰۰ ر-۵۰۳ پ)، تزئینات متن: عناوین و نشانی‌ها مشکی، تزئینات جلد: تیماج مشکی، ترنج با سر، مجدول، قطع: ۱۴ در ۲۰/۵ سم. ۵۰۳ گ. سطور مختلف [مختصر ف: -۲۹۶].^۱

۴. رسائل (فقه - فارسی)

نسخه خطی: قم، مرکز مطالعات، شماره نسخه: ۸۸۹، شامل دو رساله:

الف) کنوز (۱ پ - ۴۱ پ).

ب) استحکام (۲ پ - ۷۵ پ)، نستعلیق، بی تا، ۸۰ برگ.^۲

۵. عدالت شرعیّه (فقه - فارسی)

رساله ای شامل دوازده فصل درباره حقیقت عدالت شرعی و تعداد گناهان کبیره و معنی گناه کوچک و تشویق به توبه برای تحصیل عدالت، که در شب سه شنبه، ۷ رجب ۱۲۴۴ ق، نگاشته شده است.^۳

آغاز کتاب: «الحمد لله الكبير المتعال والصلوة على محمد وآله خير آل... این رساله ای است معتدل خالی از ایجاز مخّل...».

انجام کتاب: «... شد ختم در سه شنبه هفتم ولی به شب... تاریخ آن تمام شده در مه رجب»

نسخه خطی: قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، شماره نسخه: ۷۶۴۰، آغاز و انجام: برابر، خط: نستعلیق، کاتب: علیرضا، تاریخ کتابت: سه شنبه ۲۲ جمادی الاول ۱۲۵۲ ق، ۲۹ گ، ۱۵ سطر، اندازه: ۱۵/۵ در ۲۳ سم [ف: ۲۰-۴۳].^۴

۶. غرة الجبین فی احکام الصلاة الواجبة الیومیة (فقه - عربی)

رساله مختصری است در بیان احکام نمازهای پنج‌گانه، که به التماس جمعی از دوستان و به

۱ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۱۲، ص ۴۰۴.

۲ مصطفی درایتی، فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران (دنا)، ج ۵، ص ۶۹۵.

۳ همان، ج ۷، ص ۴۳۵.

۴ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۲۲، ص ۶۳۳.

نام نواب منتظم الدوله حکیم مهدی علیخان در شش باب تألیف شده است:

۱. بیان شروط وجوب الصلاة در چهار مقدمه
۲. واجبات الصلاة، در سه مبحث
۳. مستحبات الصلاة در سه موقف
۴. محرمات الصلاة در سه منهج
۵. مکروهات الصلاة در سه فصل
۶. بیان ملحقات الصلوات در چهار مطلب.

آغاز کتاب: «الحمد لله على نعمته المتوافرة الجسميّة... اما بعد فيقول العبد المحتاج الى فضل ربّه الغني الهادي محمد مهدي...» انجام: «... وانعقد على رجحانه اتفاق الأصحاب وحكم باستحسانه اولوا العقول والأرباب الحمد لله الودود على اتمام الكتاب».

* نسخه های خطی و عکسی

الف) مشهد مقدس، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره نسخه: ۲۴۶۱۰، آغاز و انجام: برابر، خط: نسخ خوش، بی کاتب، تاریخ کتابت: قرن ۱۳، دارای کتیبه و سرلوح، مجدول، اهدایی: رهبری، اسفند ۱۳۷۶، جلد: گالینگور، ۱۲۸گ، ۹ سطر، اندازه: ۱۴/۵ در ۲۳سم، [اهدایی رهبری: ۳-۴۸۲].

ب) قم، مرکز احیاء میراث اسلامی، شماره نسخه: ۲۲۵۹،^۱ نسخه اصل: کتابخانه کاشف الغطاء، نجف اشرف، آغاز: برابر، خط: نستعلیق هندی، بی کاتب، تاریخ کتابت: در عصر مؤلف، تملک: شیخ علی بن محمد رضا بن هادی کاشف الغطاء، ۱۲۵ صفحه، [عکسی ف: ۶-۳۰۴].^۲

۷. فصل الخطاب في حجّة ظواهر الكتاب (اصول فقه - عربی)

رساله مفصل استدلالی در حجّیت ظواهر کتاب با استفاده از نظرات دیگران است که در روز چهارشنبه ۲۷ محرم ۱۲۳۵ ق، در شهر کرمانشاه نگاشته شده و مشتمل بر یک مقدمه

۱ مصطفی درایتی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۷، ص ۷۷۷.

۲ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۲۳، ص ۳۶۰.

کوتاه، اصل رساله و یک تتمیم است. مؤلف پس از مقدمه ابتدا هشت دلیل [که موافق دلایل مجتهدین است] درباره حجیت ظواهر قرآن ذکر کرده است:

۱. الآيات الكثيرة القرآنية الدالة على حجیة ما يفهم من ظواهر الكتاب.
۲. الروایات المستفیضة بل المتواترة.
۳. تقریر ائمتنا للرواة الأجلّة على احتجاجاتهم الواقعة عنهم.
۴. انه لو لم يكن الكتاب حجة في الاحكام لما امکن الاعتماد على شواهره لعلماء الاسلام.
۵. انه لا يستریب من له ادنى شعور و فهم و ادراك في ان الله انزل مع رسوله الامین الكتاب المبین الى عباده المكلفین.
۶. العلماء مطبقون باجمعهم على حجیة قول الرسول و الائمة المعصومین.
۷. الاصل بیان حرمة العمل بظواهر الكتاب و ما يفیده الفاظ الخطاب تکلیف زائد على اصلة البرائة.

۸. ما اشار اليه من عليه اعتمادی و استنادی و ابن استادی في كتاب مفاتيح الأصول و هو ان التحقيق ان يقال انّ للكتاب باعتبار دلالته على الحكم الشرعی اصولاً و فروعاً ينقسم الى اقسام.

مؤلف در ادامه شش دلیل از دلایل اخباریها را ذکر کرده و می گوید: «حيث وقع الفراغ من ذكر ادلة المختار فلنرجع الى ذكر ادلة العاملين بالاخبار فمنها الآيات الدالة على وجوب اتباع الرسول...» سپس به بیان اخبار وارده در منع تفسیر به رأی قرآن پرداخته: «و اما الاخبار الواردة بالنهي عن تفسير القرآن بالرأى و الاستحسان فامراد بها احد المعنيين» خاتمه و تتمیم رساله در تحقیق سه مسئله است:

۱. وقوع زیادت و نقصان در قرآن،
۲. جواز عمل به هریک از قرائات هفتگانه مشهوره،
۳. آیا عمل به قرآن به خاطر شمول خطابات آن به ما به طریق حقیقت است یا اجماع علما بر مشارکت ما با سایر مخاطبین در احکام مستنبطه.

آغاز کتاب: «الحمد لله الذي اخرجنا الى النور من الظلام و الصلوة و السلام على افضل الانبياء العظام محمد و آله الذين للهدى مصابيح و اعلام؛ اما بعد فيقول العبد المستهدى من سيده الهادي محمد مهدي بن محمد شفيح الأسترآبادي ... ان هذه الرسالة المسماة بفصل الخطاب قد صنفت لبيان ما هو التحقيق والصواب في حجّة ظواهر الكتاب ...»

* نسخه های خطی

الف) مشهد مقدس، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره نسخه: ۱۹۱۵۴، آغاز: برابر، انجام: «و هذا القدر لا يثبت الحقيقة الغوية و الشرعية الا ان يتمسك باصالة تشابه الأزمان ...». نستعلیق، بی کاتب، تاریخ کتابت: ۱۲۳۹ق، افتادگی: انجام، اهدایی: رهبری، ۱۳۷۲، کاغذ: کشمیری، جلد: گالینگور، ۴۱گ، چهارده سطر، اندازه: ۱۱ در ۱۸سم [اهدایی رهبری: ۱۱-۳۶۴]

ب) مشهد مقدس، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره نسخه ۲۴۸۱۹، آغاز: برابر، انجام: «... وربما يقول ان الأصل عدم الإشتراك الا ما ثبت فيه الإجماع و اتمامه في غاية الإتكال و الحمد لله الملك المتعال و الصلوة على محمد المصطفى و آل»، خط: نستعلیق تحریری، کاتب: فدا علی موسوی نیشابوری، تاریخ کتابت: یک شنبه ۱۶ صفر ۱۲۵۳ق، محشی با رمز «منه»، اهدایی: رهبری، اسفند ۱۳۷۶، کاغذ: حنایی، جلد: مقوا، ۱۵گ، ۲۷ سطر، اندازه: ۱۵/۳ در ۲۲/۵سم. [اهدایی رهبری: ۱۱-۳۶۲].^۱

لازم به ذکر است که علاوه بر محمد مهدی استرآبادی، دو تن از دانشمندان اسلامی نیز کتاب با عنوان فصل الخطاب دارند:

- فصل الخطاب، اصول فقه، عربی، احمد بن محمد مهدی نراقی.
 - فصل الخطاب، اصول فقه، عربی، حسین علی بن نوروز علی تویسرکانی (۱۲۸۶ق).^۲
۸. فوائد (حدیث و تفسیر - فارسی)

نسخه خطی: مشهد، اصغرزاده (مجموعه)، شماره نسخه: ۴۳، بی کاتب، بی تاریخ کتابت^۳
[نشریه: ۷-۷۷۰].^۴

۱ همان، ج ۲۴، ص ۲۴.
۲ مصطفی درایتی، فهرستواره دستنوشته های ایران (دنا)، ج ۷، ص ۱۰۱۷.
۳ همان، ج ۷، ص ۱۱۳۷.
۴ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا)، ج ۲۴، ص ۳۲۱.

۹. قساطیس العقول فی بیان قواعد علم الأصول (اصول فقه - عربی) ^۱
 کتاب مفصلی است در قواعد علم اصول فقه که ظاهراً موفق به اتمام تألیف نشده است. در
 کتاب نجوم السماء فی تراجم العلماء از کتاب فوق با عنوان رساله قاطیس العقول فی بیان
 قواعد الأصول نام می‌برد. ^۲

آغاز کتاب: «بسمله حمدله اما بعد فیقول العبد المفتاق الی عفو ربّه الهادی محمد
 مهدی بن محمد شفیع الأسترآبادی بصره الله بعیوب نفسه وجعل یومه خیراً من اسمه،
 هذه قساطیس العقول فی بیان قواعد الأصول صنفتها لتکون تذکرة لی وللطالبین وذخیره
 انتفع بها یوم الدین وعلی الله الإکتفاء والإعتماد فانه خیر ناصرٍ لجمیع العباد، تقدمة: اعلم
 ایها اللیب ... ان لفظ أصول الفقه له اعتبارات وبکل اعتبار له تعریف و بیان ...».
 انجام: «اذا لا یتصور علاقة بین فلکة الظن و العلم ینكون معتبرة و غایة».

نسخه خطی: مشهد مقدس، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره نسخه ۱۸۸۸۱، آغاز
 و انجام نسخه: برابر، خط: نستعلیق، بی کاتب، تاریخ کتابت: احتمالاً ۱۲۴۲ق، اهدایی:
 رهبری، فروردین ۱۳۷۲، ۷گ، ۲۴-۲۶ سطر، اندازه: ۱۷ در ۲۲/۵ سم [اهدایی: رهبری:
 ۱۱-۳۹۵]. ^۳

این نسخه منحصرأ شامل تعریف و توضیح واژه «اصول فقه» می‌باشد. ضمناً در ظهر برگ
 اول نسخه درباره کتاب آمده است: «الجزء الأول من قساطیس العقول فی بیان قواعد علم
 الأصول من تصنیف فحل الفحول، کشف اسرار المعقول والمنقول، عمدة المتأخرین...
 الأستاذ محمد مهدی بن محمد شفیع الأسترآبادی الفولادی ایده الله بتأییده الأبدی شهر
 ذی القعدة یوم الثلاثاء ۲۳ سن ۱۲۴۲».

لازم به تذکر است، جایی با نام فولاد محلّه در کنار شهر ساری است که امروزه جزء استان
 سمنان است، اما دارای گویش مازنی است. لازم است که تحقیقات میدانی بیشتری انجام
 شود.

۱ مصطفی درایتی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۸، ص ۱۸۷.

۲ محمد علی بن محمد صادق آزاد کشمیری، نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، ص ۴۱۹.

۳ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۲۵، ص ۱۵۹-۱۶۰.



۱۰. کنوز (فقه - فارسی) ^۱

در احکام و آداب نمازهای مستحبی، که در پنج گنج: ۱. بیان فضائل نوافل ۲. بیان اعداد نوافل یومیه ۳. اوقات نوافل ۴. احکام نوافل یومیه ۵. آداب نوافل یومیه، تنظیم شده است. آغاز کتاب: «نحمدک اللهم ربنا حمداً كثيراً ونصلي علی من ارسلته بالحق...». انجام: «... والصلوة علی محمد حبيب الله خاتم الانبياء المرسلين... ومحبيه اجمعين». نسخه خطی: قم، مرکز مطالعات، شماره نسخه: ۸۸۹/۱، آغاز و انجام نسخه: برابر، نستعلیق، بی کاتب، تاریخ کتابت: دوشنبه ۲۵ رمضان ۱۱۴۵ق، جلد: تیماج قهوه‌ای، ۴۱گ، (پ-۴۱پ)، ۱۱ سطر، اندازه: ۱۱ در ۱۸ سم [ف-۲-۱۵۳]. ^۲

اینکه کتابت نسخه ۱۱۴۵ قمری است، قطعاً دیگر محمدمهدی استرآبادی مورد بحث ما نیست، بلکه احتمالاً از آن میرزا مهدی خان استرآبادی است که هم دوره قائم مقام اول فراهانی (پدر قائم مقام دوم) است که صاحب دره نادری و منشآت و انشائات است. میرزا مهدی در حد قائم مقام بوده و سمت وزارت داشته است.

۱۱. معتدل (فقه - فارسی) ^۳

محل تألیف: لکهنو. در تحقیق حقیقت عدالت در دوازده فصل. فصل دوازدهم درباره توبه در پنج اصل. در اصل پنجم همین فصل از غفران مآب آقا سید محمدمهدی طباطبایی استاد والد ماجد خود یاد می‌کند. او نجم المؤمن هم دارد و آن را برای مؤمن خان نجم الدوله نوشته است نه رساله مورد سخن را چنانکه در الذریعه (۲۰۹/۱۲) پنداشته‌اند. سرگذشت نگارنده در نجوم السماء (۳۶۳ و ۳۹۵) و اعلام الشیعة (قرن سیزدهم، صفحه ۶۲۲) هست. آغاز کتاب: «حمد نامحدود لایق معبود واجب الوجودی است که بنای نظام عالم...». نسخه خطی: قم، کتابخانه رضا استادی، ^۴ شماره نسخه: نامعلوم، آغاز: برابر، نستعلیق، کاتب: علیرضا، تاریخ کتابت: سه‌شنبه ۱۲۵۲ق، مقابله شده، ۲۹گ، ۱۵ سطر، اندازه: ۱۶ در ۲۲ سم [۱۶۰ نسخه: ۵۱-]. ^۵

۱ مصطفی درایتی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۸، ص ۸۴۷.
 ۲ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۲۶، ص ۸۵۷.
 ۳ مصطفی درایتی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۹، ص ۸۴۰.
 ۴ برای به دست آوردن نسخه، با آیت الله استادی که هم‌اکنون ساکن شهر قم است، تماس گرفتیم. فرمودند که ۱۲۰ نسخه خطی داشتند و همه را به کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی واگذار کرده‌اند و برخی هم اکنون فهرست شده است.
 ۵ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۳۰، ص ۳۰۱.

۱۲. ممتاز در مسائل نماز (فقه - فارسی)

رساله‌ای فتوایی در بیان مسائل نماز، شامل مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه که در سال ۱۲۳۷ ق تالیف شده است. مقدمه در شرایط و وجوب نماز،

فصل ۱. واجبات نماز دارای سه ماه

فصل ۲. مستحبات نماز دارای سه ماه

فصل ۳. محرمات نماز دارای سه ماه

فصل ۴. مکروهات نماز دارای سه ماه

خاتمه: در ملحقات نماز، دارای چهار فصل.

آغاز کتاب: «بسمله حمد و سپاس خداوندی راسزاست که دور است از ادراک عقول و حواس و درود بی قیاس پیغمبری را رواست که مبعوث شد برای هدایت و ارشاد طوایف ناس...».

انجام: «... و احتیاط در عبادات بلکه در هر باب مطلوب و محبوب جناب ربّ الارباب

است و الحمد لله الکریم الوهاب و الصلوة علی محمد و آله الاطیاب.»

نسخه عکسی: قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، شماره نسخه: ۱۷۰۶، آغاز و

انجام: برابر، نسخه اصل: کتابخانه ندوة العلماء، لکهنو، هند، شماره ۶۲ (ردیف ۶۶)، خط:

نستعلیق، بی کاتب، تاریخ کتابت: محرم ۱۲۴۶ قمری، مصحح ۸۲ ص، ۱۵ سطر [عکسی

ف: ۵-۱۳۸].^۱

۱۳. الموائد الهندية (گونگون - عربی)

کتابی در فوائد جلیله متفرقه که منتخب از تصانیف علمای سلف است و در تاریخ ۱۲۵۷ ق نگاشته شده است.

آغاز کتاب: «بسمله، احمد الله علی نعمه الوافرة واصلي علی نبيّه محمد وعترته الطاهرة،

اما بعد فيقول العبد المستهدي من سيده الهادي محمدمهدي بن محمد شفيع الأستراآبادي...»

نسخه خطی: مشهد، کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه مشهد، شماره نسخه: ۱۸۸۳۸/۲،

آغاز: برابر، خط: نستعلیق، بی کاتب، بی تاریخ کتابت، جلد: تیماج، ۲۳ سطر، [ف: ۲-۲۵۰].^۲

۱ همان، ج ۳۱، ص ۴۶۵.

۲ مصطفی درایتی، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، ج ۱۰، ص ۳۲۳؛ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های

خطی ایران (فنخا)، ج ۳۲، ص ۴۰۵.

۱۴. مهارت در بیان مسائل طهارت (فقه - فارسی)

رساله‌ای در سی فصل شامل احکام طهارت است که در عهد سلطان نصیرالدین حیدر شاه فرمانروای آوَدَه (۱۲۴۳-۱۲۵۳ ق) و در سال ۱۲۴۸ ق نگاشته شده است. مسائل مطرح‌شده در این رساله به صورت فقه فتوایی است و در مواردی به اقوال فقهای قدیم و متأخر اشاره شده است. آغاز کتاب: «بسمله. بعد از حمد حضرت معبود و درود شفیعان یوم موعود، چنین گوید بنده ضعیف بی سواد ... مهارت در بیان مسائل طهارت که با وجود عدم فرصت و قلت فراغ ...»، نسخه عکسی: قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، شماره نسخه: ۱۷۳۸، آغاز: برابر، انجام: «... و زیارت قبور است و خصوص ابوبین و حاجت خود را اینجا خواستن بعد از دعا». نسخه اصل: کتابخانه ندوة العلماء، لکهنو هند، شماره ۱۴۱ (ردیف ۱۳۸)، خط: نستعلیق، بی کاتب، بی تاریخ کتابت، انجامه کاتب: «بعون الله رساله ختم کردم/ به روز شنبه و غره محرم/ یکی از کاتبان احمد حسینم/ خدا ضاعف کند نور دو عینم»، ۸۷ ص، ۱۸ سطر [عکسی ف: ۵-۱۸۰].^۱

۱۵. نجم المؤمن (= نجم المؤمنین) (فقه - فارسی)

رساله‌ای در جواب صد و پنجاه و یک سؤال فقهی - کلامی که دوستان اهل هندوستان از او پرسیده بودند، این اثر در سال ۱۲۳۷ ق به نواب نجم الدوله ممتاز الملک مؤمن خان فتحعلی خان بهادر دلاور جنگ اهدا شده است. آغاز کتاب: «بسمله، حمد نامحدود، لایق معبود واجب الوجودی است که بنای نظام عالم ... اما بعد بنده شرمندة ضعیف که محتاج است ... نواب نجم الدوله ممتاز الملک مؤمن خان فتحعلی خان بهادر دلاور جنگ دام اقباله ...» انجام: «... و ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که این سوره مدنی است و نازل شده است همه آن در حق علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام».

* نسخه های خطی

الف) قم، کتابخانه رضا استادی، شماره: نامعلوم، نستعلیق، بی کاتب، قرن ۱۳، ۳۷ برگ، مهر:

۱ مصطفی درایتی، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، ج ۳۲، ص ۵۹۵-۵۹۶.

کتابخانه شیخ محمدحسین حائری، ۲۳ سطر، اندازه: ۱۶ در ۲۲ سم [صد و شصت نسخه: ۵۳].
 ب) مشهد مقدس، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره: ۲۱۹۲۷، آغاز و انجام: برابر،
 نستعلیق، بی‌کاتب، ۱۲۷۹ق، اهدایی: رهبری، فروردین ۱۳۷۴، ۴۷ برگ، ۱۳ سطر، اندازه:
 ۱۴ در ۱۹ سم [اهدائی رهبری ۳-۷۷۴] و [ف: ۲۰-۵۷۶].
 پ) مشهد، کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه مشهد، ش: ۱/۱۸۸۳۸، آغاز: برابر،
 نستعلیق، بی‌کاتب، بی‌تاریخ کتابت، جلد: تیماج، ۲۳ سطر [ف: ۲-۲۵۰].
 ت) قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ش: ۹۵۷۷، آغاز و انجام: برابر، نستعلیق،
 بی‌کاتب، بی‌تاریخ کتابت، مهر: کتابخانه شیخ محمدحسین (مربع)، ۳۷ برگ، ۲۳ سطر،
 اندازه: ۱۶ در ۲۳ سم [ف: ۲۴-۳۱۵].
 ث) مشهد، کتابخانه اصغرزاده، (مجموعه)، ش: ۶۲، بی‌کاتب، بی‌تاریخ کتابت [نشریه
 ۷-۷۷۱].^۱

آثار مفقود

۱. احسن الاقوال فی تحقیق ما هو الراجح بالالفاظ عند تعارض الاحوال، که آن را در سنه
 یک هزار و دو صد و سی و هشت (۱۲۳۸) هجری نوشته بود.^۲
۲. اصول دین به فارسی که آن هم ناتمام است.^۳
۳. اعانة الباری در جواب شبهات اخباری.
۴. ایقان، رساله در علم کلام به فارسی در بیان ارکان ایمان که آن را مشتمل بر رد اقوال
 بعض تلامذه سیدکاظم رشتی در اواخر عمر خود تصنیف فرموده و آن تا باب نبوت نوشته شد
 و نوبت به اتمام آن نرسید.
۵. رساله در ذکر پنج حدیث در فضائل جناب امیر علیه السلام که به فارسی است.
۶. مجاری الانهار ترجمه جلد هشتم بحار الانوار که آن را در سنه ۱۲۳۷ ق به حسب

۱ همان، ج ۳۳، ص ۱۶۲.

۲ محمد علی آزاد کشمیری، نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، ص ۴۲۰.

۳ همان، ج ۱، ص ۴۲۰.



فرمایش مادر سلطان خلد منزل سابق الذکر معروفه به «پادشاه بیگم» مرحوم نوشته. باب اول و باب ثانی از آن به اتمام رسیده است و بس.

۷. مسودات در علم نحو و غیره که ناتمام است.

۸. مسوده شرح معالم الأصول در اصول فقه که آن هم ناتمام است.

۹. مصداق الإجتهد لإختیار جودة ما جمعه في الصدور والفؤاد در مسائل اصول فقه،

حدیث، تفسیر و کلام که آن را هم در سنه ۱۲۳۵ ق تألیف فرموده.^۱

۱۰. نباریس الفرعیات فی نوامیس الشرعیات در فقه که نوبت به اتمام آن نرسیده و قدری

از آن از باب طهارت تصنیف شده.^۲

۱۱. نکاح به زبان فارسی.

۱۲. هدیه السلطان در بیان اصول ایمان که آن را از راه تحفه برای پادشاه خلد منزل نصیر الدین

حیدر مرحوم در بلده لکهنو تصنیف فرمود و تاریخ اتمام آن ماه شعبان سنه ۱۲۴۳ ق است.^۳

در کلام بزرگان

• میرزا محمدعلی کشمیری در کتاب «نجوم السماء» فصل خاصی را به معرفی ایشان اختصاص داده است و در تمجید از ایشان نهایت کوشش را به کار برده است.^۴

• صدرالافاضل در مورد او می نویسد: تألیفات و حواشی متعددی که نشان دهنده وسعت علمش می باشد، از او باقی است. می گویند عالمی که از لحاظ علم به مرتبه و مقام او رسیده باشد تا آن زمان از عراق و ایران در دیار او ظاهر نشده بود.^۵

• سیدحسن امین عاملی: فاضل فقیه حسن الإنشاء بالفارسیة من اعلام القرن الثالث عشر... من المراجع الدینیة وائمة التقليد والفتوی فی الهند و محقق متبحر اصولی متضلع^۶

۱ همان، ج ۱، ص ۴۲۰.

۲ همان، ج ۱، ص ۴۲۰.

۳ همان، ج ۱، ص ۴۲۱.

۴ محمدعلی آزاد کشمیری، نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، ص ۴۱۹.

۵ مرتضی حسین صدرالافاضل، مطلع انوار، ص ۶۵۷.

۶ سیدحسن امین عاملی، مستدرکات اعیان الشیعة، ج ۶، ص ۳۱۱.

• آیت الله جعفر سبحانی: كان فقيهاً أصولياً من علماء الإمامية...^۱ و در جای دیگر می‌نویسد: من علماء الإمامية ومشاهيرهم... ونال حظاً وافراً من العلم، وأحرز مرتبة الاجتهاد...^۲

وفات

ملا محمد مهدی استرآبادی در ماه ذی القعدة سال ۱۲۵۹ قمری در شهر لکهنو هند بدرود حیات گفت، به جهت جایگاهی که وی در بین علمای هند داشته است او را در حسینیه غفران مآب و در کنار سید دلدار علی نقوی هندی که از شاگردان نامدار آقا وحید بهبهانی بوده و خود در هند مرجعیت تمام داشته است، دفن نمودند.^۳

منابع

۱. آزاد کشمیری، محمد علی بن محمد صادق، ۱۳۸۷ ش، نجوم السماء فی تراجم العلماء، مصحح: میرهاشم محدث ارموی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چ دوم.
۲. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، ۱۴۳۰ ق، طبقات أعلام الشيعة، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چ اول.
۳. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، ۱۴۰۳ ق، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، بیروت، دارالأضواء، چ سوم.
۴. امین عاملی، سیدحسن، ۱۴۰۸ ق، مستدرکات أعيان الشيعة، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، چ اول.
۵. بغدادی، اسماعیل، ۱۹۵۱ م، هدية العارفين: أسماء المؤلفين و آثار المصنفين، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چ اول.
۶. حسنی، شریف عبدالحی، ۱۳۸۲ ق، نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، حیدرآباد (هند)، مطبعة مجلس (دائرة المعارف العثمانية)، چ دوم.

۱ جعفر سبحانی، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۳، ص ۶۳۵.

۲ جعفر سبحانی، معجم طبقات المتکلمین، ج ۵، ص ۱۸۹.

۳ محمد علی آزاد کشمیری، نجوم السماء فی تراجم العلماء، ج ۱، ص ۴۱۹.

۷. حکیم، حسن عیسی، ۱۴۲۷ ق، المفصل فی تاریخ النجف الأشرف، قم، مکتبه الحیدریه، چ اول.
۸. درایتی، مصطفی، ۱۳۸۹ ش، فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا)، تهران، کتابخانه، موزه، و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چ اول.
۹. درایتی، مصطفی، ۱۳۹۱ ش، فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، چ اول.
۱۰. سایت بانک اطلاعات نسخ خطی: <http://www.aghabozorg.ir>.
۱۱. سبحانی، جعفر، ۱۴۱۸ ق، موسوعه طبقات الفقهاء، قم، مؤسسه الإمام الصادق، چ اول.
۱۲. سبحانی، جعفر، ۱۴۲۴ ق، معجم طبقات المتکلمین، قم، مؤسسه الإمام الصادق، چ اول.
۱۳. صدرالافاضل، مرتضی حسین، ۱۳۷۴ ش، مطلع انوار، مترجم: محمد هاشم، مشهد مقدس، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چ اول.
۱۴. غروی، محمد، ۱۴۲۰ ق، مع علماء النجف الأشرف، بیروت، دارالثقلین، چ اول.
۱۵. کنتوری، اعجاز حسین، ۱۴۰۹ ق، کشف الحجب و الأستار عن أسماء الكتب و الأسفار، قم، کتابخانه حضرت آیت‌الله مرعشی، چ دوم.

قصیده التجائیة

به کوشش: سید جعفر حسینی اشکوری *

چکیده

این مقاله، متن قصیده التجائیة، سروده ابوالحسن بن محمد کاظم متخلص به صفا را در ۱۹۴ بیت آورده که همزمان با جنگ ایران و روس در قرن سیزدهم سروده است و در ردیف رساله های جهادیه جای دارد. نویسنده مقاله، توضیحات مبسوط بر نکات و اعلام قصیده و نیز تحلیلی بر درونمایه آن و انگیزه شاعر می آورد. بیشترین بخشهای قصیده، توسل به چهارده معصوم است که با بیان گوشه ای از فضائل و معجزات آن بزرگواران همراه است. البتّه در مقدمه، تاریخ مختصری از جنگ ایران و روس؛ و در خاتمه قصیده، مناجات با خداوند متعال را می آورد. این قصیده برای نخستین بار بر اساس نسخه خطی آن - که در مقاله معرفی شده - به چاپ می رسد.

کلیدواژه

تاریخ دوره قاجار - جنگ ایران و روس؛ تاریخ ایران - قرن سیزدهم قمری؛ جاجرمی، ابوالحسن ابن محمدکاظم؛ تاریخ ادبیات ایران - قرن سیزدهم؛ قصاید فارسی - قصیده التجائیة؛ قصیده التجائیة - شرح و تحلیل؛ رساله های جهادیه.

در آمد

در زمان قاجاریه و سلطنت فتحعلی شاه قاجار جنگی بین ایران و روس در گرفت که حدود ده سال به طول انجامید که آغاز آن از سال ۱۲۱۸ شروع شده و در اواخر سال ۱۲۲۸ با مداخله انگلیس و نوشتن عهد نامه گلستان و پذیرفتن آن از طرف ایران پایان یافت.

* کتابشناس، نسخه شناس و پژوهشگر در عرصه نسخه های دستنویس اسلامی.

فتحعلی شاه در جواب حمله روس به ایران،^۱ پس از تدارک لشکر و مجهز کردن آنان و فراهم آوردن اسباب و لوازم آن، در سال ۱۲۴۱ برای بار دوم این جنگ را آغاز کرده و به روسیه قشون کشی کرد و جنگ دیگری بین این دو کشور بر پا شد که تا سال ۱۲۴۳ به طول انجامید و به علت شکست عباس میرزا از ژنرال پاسکویچ در حدود گنجه و عباس آباد، و به موجب عهد نامه‌ای که در قریه ترکمن چای بین دولتین منعقد شد، جنگ خاتمه یافت و ایروان و نخجوان نیز از ایران جدا شد.

در مدت مدیدی که این جنگ به درازا کشید بسیاری از علما در این مورد فتوای جهاد داده بودند و نظرات علمی خود را در قالب کتاب یا رساله‌ای بیان کرده که بسیاری از این کتب و رسالات در همان زمان یا پس از آن به چاپ رسید و با نام جهادیه شهرت یافت که در بعضی کتب تاریخی و فهرس اشاره به آنها شده است و مقداری از آنها را مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه ج ۵ ص ۲۹۶ - ۲۹۸ تحت عنوان «جهادیه» معرفی کرده است.^۲

یکی از رسالاتی که در آن زمان به رشته تحریر درآمده قصیده التجائیه است که مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در معرفی آن در ذریعه ج ۱۷ ص ۱۰۹ چنین می نویسد: «قصیده التجائیه فارسیّه فی واقعه قفقاز التجاّ فیها الی الله تعالی والأئمّة من تعدی الروس التزاریه و تصرفهم القفقاز و بلاد الایران».

ناظم قصیده

ناظم قصیده در مقدمه شعرش خود را با نام «ابو الحسن بن محمد کاظم» معرفی کرده است بدون آنکه شهرت خویش را ذکر کند، و مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز وی را به همین نام معرفی

۱ البته شروع این جنگ دارای عوامل متفاوتی بود که مختصراً به بعضی از آنها اشاره می کنیم: الف: فتوای بعضی از علمای شیعه در حکم به جهاد. ب: پس گرفتن شهرهای ایران که در عهد نامه گلستان از ایران جدا شده بود. ج: مرگ الکساندر اول - تزار روسیه - سواستفاده کردن از اوضاع مشوش آن کشور و... برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: ناسخالتواریخ، سلاطین قاجاریه ج ۱ ص ۱۲۴ - ۲۵۶.

۲ برای اطلاع بیشتر خوانندگان تعدادی از کتب جهادیه را مختصراً متذکر می شویم: ۱ - جهادیه، از میرزا ابو القاسم قائم مقام فراهانی ۲ - جهادیه، از میرزا عبسی (میرزا بزرگ) فراهانی پدر قائم مقام که این کتاب جهادیه صغری وی و جهادیه کبری او نیز به نام احکام الجهاد مشهور است. ۳ - جهادیه، از سید محمد بن سید علی طباطبائی. ۴ - جهادیه، از شیخ هاشم معاصر فتحعلی شاه و از علمای عرب ۵ - جهادیه، از میرزا یوسف بن عبدالفتاح تبریزی. ۶ - جهادیه، از بعضی نویسندگان و منشیان عصر فتحعلی شاه قاجار که احکام جهاد را از کتب فقهای عصر استخراج کرده است.

کرده است و در معرفی کتب «جهادیه» یکی از این کتب را از شخصی به همین نام ذکر کرده که از جهت موضوع با قصیده التجائیه در یک ردیف است و در همان ایام تألیف شده است.^۱

ولی مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام الشیعه قرن سیزدهم یکی از علمای این دوره را «شیخ ابو الحسن بن محمد کاظم جاجرمی» معرفی کرده و وی را مؤلف کتاب «جهادیه» فوق الذکر می‌داند^۲ و این نکته را نیز متذکر شده‌اند که وی معاصر با سلطنت فتحعلی شاه بوده و تألیف کتاب نیز در سال ۱۲۳۸ به پایان رسیده است، ولی در بین تألیفات ایشان نامی از «قصیده التجائیه» نیامده است.

به هر حال شاعر این قصیده در شعر خود به «صفا» تخلص ورزیده و در دو بیت این تخلص ذکر شده، و از خلال اشعار چنین بر می‌آید که ناظم این اشعار به سه زبان فارسی و عربی و ترکی مسلط بوده زیرا در این قصیده که اکثر آن فارسی است پنج بیت شعر ترکی و چهارده بیت شعر عربی و گاهی یکی از مصرعها به زبان عربی دیده می‌شود.

و نیز شاعر تبخر و مهارت زیادی در آیات و روایات و لغات عربی و فارسی و معجزات ائمه - علیهم السلام - و تاریخ انبیاء داشته که هر یک از این مطالب را در موارد مختلف و به گونه‌ای بسیار زیبا و دلنشین - با حفظ روانی شعر - در قصیده خود گنجانیده است.

نکته‌ای که مسلم ولی قابل ذکر است اینکه این قصیده در زمان سلطنت فتحعلی شاه به نظم در آمده و در انتهای آن شاعر تصریح به نام وی کرده و پنج بیت شعر در مدح وی سروده است، و نیز این قصیده در دوره اول جنگ بین ایران و روس نوشته شده چون در مقدمه آن صحبت از جدائی شهرهای تفلیس و گنجه و بادکوبه به میان آمده که این شهرها در همان دوره اول و به موجب عهدنامه گلستان از ایران جدا شد، ولی متأسفانه تاریخ دقیق نظم قصیده در بررسی کتب فهارس به دست نیامد و ناظم نیز نه در پایان قصیده و نه در خلال اشعار، اشاره‌ای به این مطلب نکرده است.

۱ الذریعه، ج ۵ ص ۲۹۶.

۲ الکرام البررة، ج ۱ ص ۳۶، و نیز در تراجم الرجال، ج ۱ ص ۳۵ تألیف سید احمد حسینی اضافاتی در شرح حال وی آمده است.



علت انشای قصیده و محتوای آن

شاعر در مقدمه کوتاه خود، علت انشای این قصیده را حمله روسیه به ایران و تصرف بعضی از شهرهای شمالی ایران نظیر: تفلیس، گنجه، بادکوبه و شیروان - به حيله و تزوير - می‌داند و می‌نویسد که: بعد از تصرف این شهرها لشکر روسیه بنای تضييع دين و آزار مسلمين را گذاشته بودند و ناظم اشعار از مطالعه آنچه که علما و سادات آن دیار نوشته بودند دل به درد آمده و چاره‌ای جز پناه بردن به خداوند و ائمه اطهار - علیهم السلام - نمی‌بیند و این قصیده را در ۱۹۴ بیت به نظم کشیده است.

محتوای این قصیده را می‌توان در ۱۵ بخش تنظیم نمود:^۱

بخش اول: مقدمه کوتاهی به نثر که علت تحریر این قصیده در آن بیان شده است.

بخش دوم: ابیاتی چند در بیان ورود لشکر روسیه به ایران و تضييع دين توسط آنان و آزار و اذیت مسلمین.

بخش سوم تا چهاردهم: در بیان التجاء به چهارده معصوم - علیهم السلام - که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع شده و به امام زمان - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - ختم شده است، و در بعضی از این التجآت در یک بخش به دو امام معصوم پناه برده است مثلاً امام حسن و امام حسین - علیهما السلام - را در یک بخش ذکر کرده است.

بخش پانزدهم: در التجا به خداوند تبارک و تعالی و ابیاتی چند در مدح سلطان وقت فتحعلی شاه قاجار.

نکته قابل ذکر این است که: شاعر در شعر خود مفصلاً و منحصرآ به بیان حوادث جنگ نپرداخته است بلکه فقط در ابتدای قصیده به بعضی از اعمال خلاف لشکر روسیه اشاره کرده و در ضمن التجاء به هر یک از ائمه معصومین - علیهم السلام - ابتدا مقداری از معجزات آنان را بیان کرده، سپس از ایشان استدعای کمک به مسلمین را از ایذای لشکر روسیه و بی دینی آنان، در قالب چند بیت شعر می‌نماید و در شعر خود بیشتر نظر به معجزات و مسائل تاریخی و قدرت یاری رساندن ائمه - علیهم السلام - به مسلمانان را دارد.

۱ شاعر چنین تقسیم بندی را در شعر خود ندارد ولی از مطالب آن می‌توان این تقسیم بندی را استخراج نمود.

نسخه کتاب و روش تحقیق آن

نسخه‌ای که در تحقیق این قصیده مصدر قرار گرفت همان نسخه‌ای است که در کتابخانه آیه الله فاضل خوانساری به شماره (۲۲۹) موجود است و این همان نسخه‌ای است که آقا بزرگ تهرانی آنرا در الذریعه ۱۰۹/۱۷ معرفی نموده است.

این نسخه به خط نسخ زیبا و در سده سیزدهم نگاشته شده با حواشی پراکنده‌ای که در بسیاری از مواقع در تحقیق رساله حاضر از آن حاشیه‌ها به عنوان راهنما استفاده شده است، پس از استنساخ اصل قصیده، موارد مختلفی از قبیل استخراج آیات، معنای پاره‌ای از لغات، ذکر داستان یا معجزه‌ای از ائمه علیهم السلام، ذکر روایتی و یا مکانی و... به کتب اصل و مرجع رجوع و آنها را استخراج نموده و در پاورقی ذکر نموده‌ایم.

بسم الله الرحمن الرحيم؛ الحمد لله رب العالمين، والصلاة على محمد وآله حفظة الشريعة والدين.

و بعد: چنین گوید حقیر فقیر کثیر التقصیر أبو الحسن بن مرحوم میرزا محمد صکاظم - عفی الله عن جرائمهما -:

که چون چندی است که فرقه کفره روسیه، میل به تسخیر بلاد اسلام نموده و از سمت «تفلیس»^۱ و آن حدود هجوم آورده و مسلمین به مدافعه آنها اشتغال داشتند تا اینکه به حيله و تزویر «تفلیس» و «گنجه»^۲ و «بادکوبه»^۳ و «شیروان»^۴ و بعضی ولایات دیگر را به تصرف خود درآوردند و بعد از چندی که تسلط تام یافتند، از قراری که علمای آن بلاد نوشته‌اند، بنای تضییع دین و آزار مسلمین را گذاشتند و حقیر را دل از مطالعه نوشتجات علما و سادات آن بلاد

۱ تفلیس: پایتخت فعلی گرجستان، این شهر مدتها جزو ایران بود.

۲ گنجه: یکی از شهرهای روسیه آذربایجان که نام آن پس از تصرف شهرهای قفقاز توسط روسیه تزاری بدل به پلزیات پل و در حکومت روسیه به کیروف آباد تغییر یافت.

۳ بادکوبه: شهری در روسیه که جزو جمهوری آذربایجان است و سابقاً متعلق به ایران و واقع در ساحل دریای خزر بوده است.

۴ شیروان: بخشی است از شهرستان قوچان، محدود از شمال به بخش باجگیران از مغربه شهرستان بجنورد، از مشرق به بخش حومه قوچان.





به درد آمده، چاره ندید جز اینکه التجاء به خداوند قهار ورسول مختار و آل اطهار او - علیهم السلام - آورده، لهذا قصیده‌ای در این مدعا انشا نموده و آن را به «قصیده التجائیة» مسمّا نمود، امید که حق تعالی ثمره دارین را بر آن مرتّب سازد.

قصیده التجائیة

بس که بر جانم جفاها شد ز چرخ کج مدار
از عبور دود آهم وز دو چشم اشکبار
تا که بگرفته بهر جزوی از آن رنجی قرار
خیل شادی برگرفت از شهر دل راه فرار
کاین خرابی باشد از طغیان سیل کوهسار
غافلان گویند خوش گشت است عالم لاله زار
عیسی از بهر علاجش آید از چرخ چار
بیش را از انجدان، سقمونیا را از کُنار^۵
وانچنان از کثرت اندوه دستم شد زکار
در کفم افعی نماید حلقه زلف نگار
از ره اندیشه از اغیار در پیرار وپار^۶
کاین زمان فریاد دارم بر ملا و در چهار^۷

سطح غربا^۱ گشت دریا، روی گردون تیره شد
جمله اعضای تم بدرود صحت گفته اند
ز ازدحام لشکر اندوه و طغیان غموم^۲
اشک من بگرفت عالم را و پندارند خلق
کوه و هامون^۳ جمله گلگون گشت از خون دلم
نی چنان بیمار غم شد دل که بُرئی^۴ باشدش
خاطرم ز آنسان پریشان شد که شناسم کنون
لشکر غم یافت استیلا چنان بر خاطرم
گه خیال یار باشد بر دلم بارگران
ناله را از سینه گر آهسته می کردم برون
طاعت اندر جسم و صبر اندر دلم دیگر نماند

۱ غبرا: گرد آلود، گرد رنگ، خاک رنگ.

۲ غموم: جمع غم، اندوهها.

۳ هامون: زمین وسیع هموار، دشت، صحرای بی درخت.

۴ بُرء: صحت، سلامتی.

۵ بیش: گیاهی که در چین و هند روید و برگهای آن مانند کاهو وکاسنی است و ریشه آن سفت و سخت است، و خوردن آن موجب هلاکت گردد. انجدان: معرب انگدان، گیاهی از تیره چتریان که در اکثر صحاری ایران یافت می شود، و ارتفاع آن به دو تا دو و نیم متر می رسد. سقمونیا: معرب یونانی (skammonia)، گیاهی است پایا از تیره پیچک ها که در حقیقت یکی از گونه های نیلوفر به شمار می رود. کُنار: گیاهی است از تیره عناب ها که غالباً به صورت درختچه می باشد، برگهای کوبیده آن به صعنوان سدر استفاده می شود.

۶ پیرار: دو سال پیش از سال حاضر، سال پیش از پارسال، پار: سال گذشته، پارسال

۷ چهار: آشکار، پیدا

از ورود ظلمت کفر است در بعضی بلاد تا تصوّر می‌نمایم مصحف محروق را لحم خنزیر و خمور اندر دیار مسلمین آن گروهی را که در شأن آمده (لا تَقْرُبُوا)^۳ جزیه^۴ می‌دادند آنهایی که با ذلّت به ما مندرس گردیده رسم شرع خیر المرسلین بسکه یاسای^۷ فرنگی راست آنجاها رواج کی توان دیدن که بیند چشم اهل زندقه نی کسی را جرأتی کز دین و مذهب دم زند بر زبان آنکه جاری گشت نام مصطفی باد نخوت^۸ در دماغ کافران چندان بود کی روا باشد که در ارحام جمعی (مُحْصَنَات)^۹ ای «صفا» جستی مدد بسیار و امدادت نشد چاره درد این زمان جوی از رسول و آل او

وز خمود^۱ نور اسلام است اندر آن دیار آیدم آه از درون، بیرون سراسر چون شرار^۲ می‌شود بیع و شرا از ضعف اسلام آشکار با خماری این دم همی بازند در مسجد قمار می‌ستانندش کنون از مسلمین با احتقار گشته آیین نصاری^۵ بر مسلمانان دثار^۶ رسم مذهب‌نی بجامانداست و نی از دین شعار آن عفایف را که کم دیده است چشم روزگار نی کسی در مال و جان خویش دارد اختیار مشرکین بر آورند از جان آن مسکین دمار کز تکلم با مسلمانان همی دارند عار نطفه کفار از عنف^{۱۰} و جفا گیرد قرار از قلوب قاسیه زین فرقه بی ننگ و عار که از ایشان می‌شود دردت مداوا با یسار

۱ خمود: خاموش شدن زبانه آتش .

۲ شراره : پاره‌ای از آتش که به هوا جهد، جرقه .

۳ اشاره به آیه شریفه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى ..) (نساء: ۴۳).

۴ جزیه : مالی (جنس یا نقد) که اهل کتاب هر سال به دولت اسلامی پردازند.

۵ نصاری : عیسویان، مسیحیان .

۶ دثار: جامه رویین، روپوش، مقابل شعار.

۷ یاسا: قاعده، قانون، سیاست .

۸ نخوت : تکبر، خودپرستی، بزرگ منشی .

۹ اشاره به آیات شریفه (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا..) (نساء: ۲۴ - ۲۵).

۱۰ عنف : درشتی، شدت، سخت دلی .





التجاء به حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

مصطفی روحی فدک ای کت قسم خوردی به جان^۱ با جلال کبریائی در کلامش کردگار
کیست چون تو در میان زمره پیغمبران از (عَلَى خُلُقٍ)^۲ مباحی و از (لَعْمَرَك)^۳ تاجدار^۴
از مهالک در جهان هرگز رهائیشان نبود گر نبودی انبیا را لطف و امداد تو یار
ناخدای کشتی نوح ار نبودی رای تو کی رسیدی تخته ای زان بعد عمری بر کنار^۵
پشت گرم از یاری و امداد ذات گر نبود کی خلیل الله ایمن می شدی از حرّ نار^۶
پور عمران را اگر هادی نمی شد لطف تو بود اندر تیه^۷ حیرانیش تا اکنون قرار
ور شفیع خود نمی کردت سلیمان نبی اهرمن از تخت او هرگز نمی کردی فرار^۸
همّت تو گر مسیحا را نگشتی دستگیر کی به گردون می توانستی روان گشتن ز دار^۹
آمدت تصدیق بر دعوی زیکسر کاینات و آنکه منکر آمدت باشد زبونت از حشار^{۱۰}

۱ حیث قال الله تعالی: (لَعْمَرَكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) (الحجر: ۷۲) «منه».

۲ اشاره به آیه شریفه (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) (قلم: ۴).

۳ اشاره به آیه شریفه ۷۲ از سوره حجر که ذکر آن گذشت.

۴ این بیت توضیح و عطف تفسیر است از برای بیت سابق «منه».

۵ کنار: ساحل، پهلو.

۶ اشاره به آیه شریفه (فَلْنَا يَا نُورُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا) (انبیاء: ۶۹).

۷ اشاره به آیه شریفه (قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ ..) (مانده: ۲۶)، تیه: بیابان بی آب و علف که در آن سرگردان شوند.

۸ اشاره به آیه شریفه (.. وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا ..) (ص: ۳۴) بنا بر يك تفسیر «منه».

۹ اشاره به آیه شریفه (.. إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَى ..) (آل عمران: ۵۵).

۱۰ حشار: حشرات و حیوانات کوچک.

اسب از «سراقه»^۱ و شمشیر از «عکاشه»^۲ دید خصم بد بخت تو، هم کرد انکار اختیار
 گر نبودی پنجه ات سیمرخ قاف معجزات در کفّت کرد از کمان شکل عقاب از چه فرار^۳
 ناقه بر الزام خصمت حمل ز اعرابی گرفت^۴ چون هُبل کاقرار بر حقیقت کرد آشکار^۵
 شد درخت سدر تا شق در رهت هنگام خواب^۶ مبتلا آمد حسودت بر به آزار سُهار^۷
 رکن غربی گر نکردی التماس از حضرتت^۸ این چنین در نزد عالم یافتی کی اعتبار

۱ اشاره است به داستان (سراقه بن مالک) که: چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله به مدینه مشرفه هجرت نمودند، کفار سراقه را بدنبال آن حضرت فرستادند، چون به آنحضرت رسید به دعای آن حضرت پای اسب سراقه به زمین فرو رفت، پس سراقه از آنحضرت استدعا نمود که نجات یابد. چون حضرت دعا کرد نجات یافت. باز قصد آنحضرت را کرد برای بار دوم اسب او به زمین فرو رفت. تا سه مرتبه این واقعه اتفاق افتاد تا آخر از برای خود از آن حضرت امان خواست. به اختصار نقل شد از: اثبات الهداة ۲۴۱/۱، بحار الأنوار ۲۲۷/۱۷ - ۲۲۸.

۲ روایت کرده اند که: عکاشه از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه وآله بود و در جنگ بدر شمشیرش شکست. حضرت رسول صلی الله علیه وآله چوبی به وی داده و فرمودند: به وسیله این چوب جنگ کن. چون عکاشه آن چوب را بدست گرفت آن چوب شمشیری شد و بعد از آن همیشه با آن جنگ می نمود. اثبات الهداة ۳۷۱/۱، مناقب ابن شهر آشوب ۱۱۹/۱، بحار الأنوار ۳۸۲/۱۷.

۳ روایت کرده اند که: برای حضرت رسول صلی الله علیه وآله کمانی به هدیه آوردند و بر آن کمان صورت عقابی نقش کرده بودند، چون حضرت دست مبارک خویش را بر آن گذاشت آن عقاب محو شد. بحار الأنوار ۳۸۲/۱۷.

۴ از سلمان فارسی - رضی الله عنه - مروی است که فرمود: روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله نشسته بودیم، ناگاه اعرابی آمد و گفت: یا رسول الله خبر ده مرا به آنچه در شکم ناقه است تا به تو ایمان آورم. پس آن حضرت به جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند که: از ناقه سؤال کن. آن حضرت سؤال کرد. ناقه به قدرت خدا به زبان آمد و عرض کرد که: این اعرابی روزی بر من سوار شده به دیدن پسر عموی خود رفت، و چون به وادی الحسک رسید مرا خوابانیده و با من جماع کرد. اعرابی گفت: ای گروه مردم کدام يك از این دو بزرگوار پیامبرند؟ مردم گفتند: آن جناب پیغمبر است و اینکه از ناقه سؤال کرد وصی اوست. پس اعرابی مسلمان شد و از حضرت در خواست کرد که آن حمل بر طرف شده و آن عار از او زائل گردد. حضرت دعا فرمود و چنان شد که اومی خواست. اثبات الهداة ۴۶۴/۲ - ۴۶۵، مدینه المعجزات ۲۰/۲، بحار الأنوار ۴۱/۴۱ - ۲۳۰ ح ۱.

۵ روایت شده است که: روزی کفار قریش با حضرت رسول صلی الله علیه وآله مجادله می کردند و بت خود را - هُبل - حگم کردند. چون حضرت نزد آن بت رسید، بت به رو افتاد و اقرار به رسالت آن حضرت و وصی بودن حضرت علی علیه السلام کرد و کافران مجموع مبهوت شدند. برای اطلاع بیشتر از این داستان و متن کامل مجادله رجوع کنید به: مدینه المعجزات ۱/۲۹۵ - ۲۹۶.

۶ مروی است که: چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله به جنگ طایف می رفت به صحرائی رسید که درخت سدر بسیار داشت و حضرت را خواب ربوده بود. به درخت سدری رسید. آن درخت به دو حصه شد که آن حضرت از میان آن درخت عبور فرمود. اثبات الهداة ج ۱/۳۶۳.

۷ سُهار: بیداری، بی خوابی در شب، شب زنده داری.

۸ در روایت صحیح آمده است که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله طواف می کردند، چون به رکن غربی رسیدند از آن رکن گذشتند، آن رکن به فریاد آمده و عرض کرد: ای پیامبر چرا از من گذشتی و دست مبارک خویش بر من نمالیدی؟ آن حضرت برگشته و دست مبارک را بر آن رکن مالیدند. اثبات الهداة ۳۱۹/۱، بحار الأنوار ۱۷/۳۶۷ - ۳۶۸.



آنچنان کز ناچه عجبفا پذیرفتی سؤال^۱ التماس وعجز هم بپذیر زین قوم فکار
 کوه اندر جنگ مقصع^۲ شدز خجالت بر زمین^۳ مضمّر اندر ذات تو تا دید آن شأن ووقار
 از ره رأفت بین ای (رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)^۴ ذلّت جمعی خیار وعزّت قومی شرار
 کی توانی دید اندر گُلستّانِ دینِ خود خار بن در جای سرو و خس به مأوای عرار^۵
 خشک بنگر اصل و فرع دوحه^۶ او را کنون از سموم کفر ای تو باغ دین را آبیار
 یا حیبِ الله اَرْحَمْنَا اَغْنِنَا فِي الْبَلَاءِ لا تَدْرُنَا عِنْدَ اَهْلِ الْكُفْرِ فِي وَادِي الصَّغَارِ^۷
 گرچه چوق تقصیر ایتدوق رسم امت لوقده بیز (رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)^۸ سن بیزنی قوبمه خواروزار^۹

در التجاء به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه

یا علی مرتضی ای کز علو رتبهات عاجز از درک مقامات تو آمد هوشیار
 اشبویولدن ایلمز درک کمالا ننکنی عقل کیم اولارغه یوقدور ور بیر انتها وانحصار^{۱۰}
 من کجا ومدحت ای سرو ریاض «لافتی»^{۱۱} من کجاووصفت ای از (هَلْ أَتَى) خودتاجدار

۱ در حدیثی مذکور است که: روزی ناچه لاغر زخم داری به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمده و عرض کرد که: سالها صاحبم را خدمت کرده‌ام و حال می‌خواهد مرا بکشد. حضرت آن ناچه را از صاحبش خرید و آزاد کرد و آن ناچه در کوچه‌های مدینه می‌گشت و مردم او را مراعات می‌کردند. به اختصار و تغییر نقل شد از: اثبات الهداة/۱/۳۱۳-۳۱۴ و ۳۱۷-۳۱۸.

۲ در اصل چنین است، در مصدر مقممع آمده است.

۳ ابن شهر آشوب در کتاب مناقب ۱۱۱/۱ روایت کرده است که: هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله به جنگ مقممع بن همیسع بنهانی می‌رفتند در راه به کوه عظیمی برخوردند که اسبان نمی‌توانستند از آن عبور نمایند. حضرت دعا کرد و آن کوه پاره پاره شد و به زمین فرو رفت و لشکر آن حضرت عبور نمودند. در بحار الانوار ۳۷۰/۱۷ مقممع بن همیسع بنهانی ذکر شده است.

۴ اشاره به آیه شریفه (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ) (انبیاء: ۱۰۷).

۵ عرار: گیاه خوشبوئی است که در نجد به عمل می‌آید و در فارسی به آن ترگس صحرائی گویند.

۶ دَوْحَه: درخت تناور، درخت بزرگ پر شاخ و برگ و پر سایه، سایبان بزرگ.

۷ یعنی: ای رسول خدا در یاب ما را ورحم کن که به بلا افتاده‌ایم و ما را در نزد اهل کفر در مرحله ذلّت و خواری مگذار «منه».

۸ اشاره به آیه شریفه ۱۰۷ از سوره انبیاست که ذکر آن گذشت.

۹ یعنی: اگر ما در رسم و آیین امت تقصیر بسیار کردیم ولی چون ترحمة للعالمین می‌باشی بر ما رحم نما و ما را ذلیل و خوار مفرما «منه».

۱۰ یعنی: به این دلیل عقل نمی‌تواند درک کمالات ذات تو را نماید که آن کمالات را انتهای نیست و منحصر در عددی نیست و هر چیزی که او را انتهای نباشد احاطه نمودن عقل بر آن محال است، پس مراد از درک ادراک کامل است و در صورتی که کسی بعضی را درک نماید آن ادراک ناقص باشد «منه».

۱۱ اشاره به روایت مشهوره «لافتی إلا علی لا سئیف إلا ذوالفقار»، اثبات الهداة ۱۹/۲ و ۳۳ و ۳۷، مدینه المعاجز ۱۰۸/۱-۱۱۱، بحار الانوار ۶۴/۴۲ ح ۶، معانی الاخبار ۱۱۹ ح ۱، أمالی صدوق ۱۶۷ ح ۱۰، مناقب ابن شهر آشوب ۲۹۶/۳.

۱۲ اشاره به آیه شریفه (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ) (انسان: ۱)

کی توان خود را ز مداحانت ای سرور شمرد
 دفتر ثبت مدیحه‌ش جامع امّ الکتاب^۱
 آنچه در وسع بشر بود است یا جن یا ملک
 بهر مدّاحان دیگر آنچه باقی مانده است
 گر نبودی تو پیمبر را وصی و جانشین
 دلدل و درع و عمامه قصّه عباس را^۳
 از درخت چین^۴ واز احیای امّ فروهات^۵
 در رحم پیوسته منع از بت همی کردی ز پا^۶
 کی توان دم زد ز مدح آنکه آمد ز اعتبار
 سامعش کز و بیان، مدّاح ذات کردگار
 در مدیحت قرن‌ها گفتند اهل روزگار
 ابتهال و انکسار و انفعال و اعتذار^۲
 و کسی را غیر تو کردی به میراث اختیار
 در میان شیعه و سنی نبود این اشتهار
 شیعه بر الزام اعدای تو دارد انتصار
 بر به طفلی هم شکستی با یمین و با یسار

۱ اشاره است به سور و آیاتی نظیر سوره انسان، آیه التّطهیر، آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ) که در مدح علی علیه السلام نازل شده واز حصر بیرون است. اثبات الهداة ۵۴/۲.

۲ ابتهال: زاری کردن، به زاری دعا کردن. انکسار: شکسته شدن، فروتنی. انفعال: شرم‌منده شدن، از چیزی یا امری متأثر شدن. اعتذار: عذر خواستن، پوزش.

۳ در بحار الأنوار مسطور است که: بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله عباس - عموی پیامبر - به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ادّعا نمود که درع و عمامه و دلدل را می‌خواهد به میراث ببرد، حضرت دستور دادند تا آنها را حاضر نمودند پس به عباس فرمودند که: اگر اینها به میراث به تو می‌رسند برو در آنها تصرّف بنما. چون عباس خواست عمامه را بر سر گذاری عمامه بر سر وی قرار نگرفت، و چون خواست درع را بپوشد نتوانست، و خواست که دلدل را سوار شود دلدل لگد انداخته و نگذاشت که عباس بر وی سوار شود. پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عمامه را بر سر خود گذاشت و زره را پوشید و دلدل را سوار شد و عباس از ادّعای خود گذشت.

۴ در خبر آمده است که: روزی شخصی از اهل چین به خدمت حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد و در نهایت عجز و اعتراف به حضرت گروید. حضرت فرمودند که: به چه دلیل مرا وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانی؟ شخص چینی عرض کرد که: در چین درختی است که بر روی برگهای آن يك سال جمله «لا إله الا الله محمد رسول الله» نقش بسته و يك سال «علی ولی الله»، به این سبب تو را امام و جانشین رسول خدا دانستم. مدینه المعاجز ۴۶۰/۲، بحار الأنوار ۱۸/۴۲ ح ۴.

۵ امّ فروه زنی بود که با ابوبکر بیعت کرده بود، سپس بصیرت پیدا کرده و با امیر مؤمنان علیه السلام بیعت نمود. چون ابوبکر از قضیه آگاه شد امّ فروه را به نزد خود خواند و بعد از حکایات و مکالمات بسیار دستور به قتل وی داد. این خبر به امیر المؤمنین علی علیه السلام رسید. حضرت بر سر قبر او رفته و او را به دعا زنده کرد. این قصّه طولانی است و اختصاراً اینجا ذکر شد، برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: اثبات الهداة ۴۵۹/۲، مدینه المعاجز ۲۴۲/۱ - ۲۴۳، الثاقب فی المناقب ۲۲۶ ح ۲.

۶ مروی است که: حضرت ابوطالب، حضرت علی علیه السلام را هنگامی که شیرخوار بود در بغل گرفته به مسجد بردند، همین که او را به نزد بتها بردند آن حضرت با سن طفولیت خویش چند بت سنگین را بر زمین زد و شکست، چون ابوطالب به خانه تشریف آوردند این قصّه را برای فاطمه بنت اسد مادر حضرت نقل کردند. مادر حضرت عرض کرد که: من قصّه‌ای عجیب‌تر دارم و آن اینکه: هنگامی که حامله بودم هر وقت به طواف خانه کعبه می‌رفتم همین که به جانب بتها می‌رسیدم حضرت در رحم لگد به شکم من می‌زد و به من اعلام می‌کرد که زودتر از آن بت‌ها بگذرم. اثبات الهداة ۴۶۱/۲

گر نه ای شیر خدا وورنه ای شمس ضحی
 کبکر^۲ وحبتر^۳ فریق^۴ و حیرت^۵ نامند از آن
 کت به وقت رزم آنها جمله دیدندی مدام
 سَهْمُكَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْوَاقِعَةِ سَهْمُ الْقِضَا
 بر جلال قدر و مطبوعیت احکام تو
 از دو هجرت و از دو بیعت و از دو شمشیر و دو اسب^۹
 شیر و شمس در تکلم از چه کردند انکسار^۱
 ارمنی و هندی و فرسی و اهل زنگبار
 درع بی پشتت به بر برآستر دلدل سوار^۶
 لَمْ يَكُنْ لِلْخَصْمِ مَقْدُورًا لِمَنْ مِثْلُهُ الْفَرَارُ^۷
 لیلۃ القدر آیتی باشد به نزد هوشیار^۸
 صاحب دو قبله^{۱۰} را کردی ز دین رفع عثار^{۱۱}

۱ در روایات بسیار وارد شده است که آن حضرت مکرر با اشیاء در صحرا صحبت می کردند، برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: اثبات الهداة ۱۵/۲ و ۱۹ و ۴۸۱، مدینة المعاجز ۱/۲۶۳ - ۳۰۰، بحار الانوار ۳۲۱/۱۷ ح ۱۵، الثاقب فی المناقب ۷۱ ح ۱، مناقب آل ابی طالب ۳۰۳/۲ - ۳۰۴.

۲ کبکر: به زبان هندی کسی را گویند که اگر اراده چیزی کند تا آنرا بدست نیاورد دست بر ندارد.

۳ حبتر: در نزد اهل فرس شاهبازی را گویند که در شکار مثل او نباشد.

۴ فریق: در نزد اهل ارمن کسی را گویند که از جرأت و جسارت او مردم هراسان باشند.

۵ حیرت: در اهل زنگبار کسی را گویند که رگ و ریشه را قطع کند.

۶ مروی است که: حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در جنگها بر اسب دلدل سوار شده وزره ایشان پشت نداشت، از آن حضرت این دو مطلب را سؤال کردند. حضرت در جواب فرمودند که: استر دلدل را برای آن سوار می شوم که هرگز از دشمن نمی گریزم تا اسب ضروری باشد و از عقب دشمن نیز نمی روم زیرا همین که دشمن گریخت او را به حال خود وا می گذارم، و درع پشت دار برای کسی خوب است که پشت به دشمن می کند تا از ضرب شمشیر دشمن سالم بماند و من هرگز پشت به دشمن نمی کنم. بحار الانوار ۶۷/۴۱ و ۵۹/۴۲

۷ یعنی: اگر تیر تو در واقع شدن به هدف مانند تیر قضا بر دشمن نیست، پس چرا فرار برای دشمن از آن تیر مقدور نیست؟

۸ در روایتی آمده است که: شیعیان ما خصم را به سوره (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) الزام کنند به این طریق که بگویند: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی می دانست که در آن شب نداند و در غیر آن شب هم جبرئیل برای او نیاورد؟ مخالفین خواهند گفت: خیر، به آنها بگو: آیا آنچه را پیغمبر - صلی الله علیه و آله - می دانست جایگزینی برای اظهارش داشت؟ خواهند گفت: نه، به آنها بگو: آیا در آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله از علم خداوند اظهار می کند اختلافی هست؟ اگر گویند: نه به ایشان بگو: پس کسی که بر مسند حکم خدا نشسته و در حکمش اختلاف می باشد آیا مخالفت پیغمبر را کرده است؟ خواهند گفت: آری، و اگر بگویند: نه سخن اول خود را باطل کرده اند. به اختصار نقل شد از: کافی ۳۵۷/۱ - ۳۵۷.

۹ در امالی شیخ صدوق ۷۷ مسطور است که: روزی حضرت علی علیه السلام در کوفه بر بالای منبر رفته و خطبه ای قرائت نموده و در اثنای آن فرمودند که: منم صاحب فلان و فلان - و مناقب خود را بیان فرمودند و از آن جمله این بود که - منم که هجرت دو بار کرده، (یکبار هجرت به شعب و دیگری به مدینه) و بیعت دو دفعه انجام دادم (یکی بیعت عقبه و دیگری رضوان) و به دو شمشیر جهاد کردم و بر دو اسب در جهاد سوار شدم. و در جلاء العیون ۷۴۰ همین مطالب از امام زین العابدین علیه السلام در احتجاج با یزید در مسجد شام منقول است.

۱۰ صاحب دو قبله حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که اول به جانب بیت المقدس نماز کرد و بعد به جانب کعبه «منه».

۱۱ عثار: آنچه که پا به آن بخورد و بلغزد و نیز به معنای شرّ، مکروه و مهلکه نیز آمده است.

صدق يك نام تو^۱، و تكذيب تو تكذيب حق
 بت پرستانی که خود بر تو مقدم داشتند
 خصم بد کیش تو را کی هم سرت دانیم ما
 ای وصی احمد مرسل بیا بنگر که چون
 وی ملک چاکر، امام مشرق و مغرب ببین
 بین به ما ای عروة الوثقی^۲ که چون افتاده‌ایم
 کی روا باشد که ما ناکام و اینک جاحدین
 گشته‌ایم از ما ز بدکاری بدین خاری حری^۳
 ایزدت چون خواند در دفع عدو باس شدید^۴
 هست جبل الله^۵ چه وسمت یا امیرالمؤمنین
 رحمت و فضل خدائی^۶ و به حفظ دین احق

حب و بغضت بر محبان و عدو ریح و خسار^۲
 از حماقت باکشان گویا نبودی از شنار^۳
 يك دوروزی بود عجل سامری را هم خوار^۴
 سست شد بنیان دینی کز تو آمد استوار
 مبتلا ما را به دست کافران دیو سار
 در بلا و در محن در اضطراب و اضطراب
 زین نمط^۶ باشند دائم کامران و کامکار
 عفو تو بیش است ای عفو تو عفو کردگار
 زان به دفع خصم کس جز تو نکردیم اختیار
 امت بن عم خود را از چه خواری بر آر
 دین حق پامال بین، کن رحم بر جمعی نزار

۱ در حدیث آمده است که: مراد از صدق در آیه شریفه (وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ) (زمر: ۳۳) حضرت علی علیه السلام است. تفسیر الحبری ۳۱۵، مناقب ابن مغازلی ۲۶۹ ح ۳۱۷، کفایة الطالب ۲۳۳.
 ۲ اشاره به روایاتی است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در مورد حب و بغض علی علیه السلام فرموده‌اند از قبیل: «يَا عَلِيُّ حُبِّكَ إِيمَانٌ وَيُبْغْضُكَ كُفْرٌ»، «مَنْ أَحَبَّكَ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي». اثبات الهداة ۲/۲۴-۲۵ و ۵۲، الغدير ۱۸۲/۳-۱۸۳، امالی شیخ طوسی ۲۵۸ مجلس ۱۰ ح ۳، امالی شیخ مفید ۳۰۷-۳۰۸ مجلس ۳۶ ح ۵.
 ۳ شنار: عیب و عار، ننگ.
 ۴ خوار: صدای بلند حیوانات نظیر بانگ گاو و گوساله و گوسفند.
 ۵ در روایت وارد شده است که: مراد از (عُرْوَةُ الْوُثْقَى) در قرآن (بقره: ۲۵۶) و (لقمان: ۲۲) حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است. بحار الانوار ۱۵/۳۶-۲۱ مناقب آل ابی طالب ۵۶۱/۱-۵۶۲، امالی شیخ طوسی ۳۵۱ مجلس ۱۲ ح ۶۶.
 ۶ نمط: طریقه، نوع، روش.
 ۷ حرئ: سزاوار، شایسته، لایق.
 ۸ در تفسیر آیه مبارکه (لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهِ) (کهف: ۲) چنین آمده که مراد از «بأس شدید» حضرت علی علیه السلام است و مراد از «لندن» پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است که حضرت علی علیه السلام در نزد آن حضرت به جنگ با دشمنان پرداختند. بحار الانوار ۲۱/۳۶.
 ۹ در خبر آمده است که: مراد از جبل الله در آیه شریفه (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا) (آل عمران: ۱۰۳) حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. اثبات الهداة ۲/۴۵ و ۴۵، بحار الانوار ۸۲/۲۴-۸۵، ۱۵/۳۶-۲۱، امالی شیخ طوسی ۲۷۲ مجلس ۱۰ ح ۴۸.
 ۱۰ در خبر آمده است که: هر جا در قرآن لفظ «فضل» وارد شده مانند: (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ) (یونس: ۵۸) و غیر آن مراد از آن فضل نبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله و مراد از رحمت ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. اثبات الهداة ۲/۶۷، بحار الانوار ۴۸/۲۴-۶۶، امالی شیخ طوسی ۲۵۴ مجلس ۹ ح ۴۹.



ای زبازویت قوی گردیده دین مصطفی
 در بلاد شیعه‌ات طغیان اهل کفر بین
 گر تو ما را نشمیری از شیعیان خویشتن
 ما به تایید تو تهدیدی عدو را کرده‌ایم

وقت آن شد کز غلاف آید برون ذوالفقار
 زآستین ای مرتضی دست یداللهی بر آر
 هست ما را نزد اعدایت به این نام اشتها
 از کرم ما را مکن در این تعهد شرمسار

در التجاء به حضرت فاطمه زهرا علیها الصلوة والسلام

آسمان عصمت و شمس عبادت فاطمه
 ای به نصّ «مَنْ آذَاهَا»^۲ رنج تو رنج نبی
 آن چنان کز اشتقاق نام بابت فخر یافت^۳
 بهر تصدیق تو اندر جامه عید دو سبط
 گر نه جنّات بهشت، ایزد ز بهرت آفرید

ای که در عرش خدا کفو^۱ علی کرد اختیار
 وی به درگاه خداوندت هزاران اعتبار
 «بِضَعَّةٍ مِنِّي»^۴ تو را آمد دلیل افتخار
 جبرئیل آوردشان سندس ز نزد کردگار^۵
 از چه ز آنها بود پیوسته تو را در بر شمار^۶

۱ کفو: مانند، همتا، مثل، نظیر، و در روایات چنین آمده است: «لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِفَاطِمَةَ مَا كَانَ لَهَا كُفُوٌ عَلَى الْأَرْضِ» اگر خداوند حضرت علی علیه السلام را برای فاطمه سلام الله علیها خلق نمی‌کرد در روی زمین هرگز همسری برای فاطمه سلام الله علیها یافت نمی‌شد. امالی شیخ طوسی ۴۳ مجلس ۲ ح ۱۵، بحار الانوار ۱۰/۴۳ ح ۱، خصال شیخ صدوق ۴۱۴.

۲ اشاره است به حدیث نبوی مشهور که: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي». اثبات الهداة ۳۳۴/۲ - ۳۳۵، ۳۸۱، الغدير ۱۸۰/۳ - ۱۸۱، امالی شیخ طوسی ۲۴ مجلس اول ح ۳۰، بحار الانوار ۱۹/۴۳ ح ۲ و ۴.

۳ اشاره است به حدیث قدسی که جناب اقدس الهی فرمودند که: ای رسول نام تو را از نام خود مشتق ساختم زیرا که من محمود و تو محمد صلی الله علیه وآله. امالی شیخ صدوق ۴۳۶، مناقب ابن شهر آشوب ۱۵۵/۱، التحصین ابن طاوس ۵۶۷، بحار الانوار ۳۱۴/۱۸.

۴ اشاره است به حدیث قبل که ذکر آن گذشت.

۵ در حدیث آمده است که: عیدی از اعیاد نزدیک شد و حسنین علیهما السلام به نزد حضرت فاطمه علیها السلام آمدند و عرض کردند که: ای مادر اطفال مدینه تمام لباس عیدی دارند و ما نداریم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند که: غم مخورید جامه شما نزد خیاط است. ان شاء الله برای شما هم خواهد دوخت. چون شب عید شد باز به مادر عرض کردند که: جامه عید ما چه شد؟ حضرت را گریه فرا گرفت و باز به فرزندان تسلی داد که خیاط جامه شما را فردا می‌آورد. چون شب تاریک شد، حق تعالی به جبرئیل با رضوان دو دست لباس عید داده و فرمود که: این لباسها را برای حسنین علیهما السلام ببر که فاطمه علیها السلام به آنچه به ما - با قول خود ان شاء الله - واگذار نموده است خلاف نگفته باشد. بحار الانوار ۷۵/۴۳.

۶ اشاره است به حدیث سلمان فارسی رضی الله عنه و خرمائی که حضرت فاطمه علیها السلام به وی دادند و سلمان سؤال کردند که: به این عطر و لطافت هرگز خرمائی ندیده‌ام، این خرما از کجا آمده است؟ حضرت فرمودند: خرماي بهشت است. این قصه طولانی است و برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: بحار الانوار ۶۶/۴۳ - ۶۸.

ای ز انوار ثنایات ملائیک مستفیض^۱ وی ز علم مصحف علم دو عالم مستعار^۲
چون بود ایذای دین مصطفی ایذای تو بهر دفع خصم دین، سوی دعا دستی برآر

در التجاء به حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام

از دو سبط مصطفی باید مدد جویم که هست زینت عرش خدا از زیب^۳ آن دو گوشوار
حامل بار امامت، راکب دوش نبی این دو خصلت را که جامع غیر آن دو شهریار
مجتبی ای ناصح امت که مهتر را خدا از ازل چون ذکر خود دادست در دلها قرار
ای که می دادی خیر ز اعداد خرما در درخت^۴ وی که از یمن تو نخل خشک خرما داد بار^۵
قصه شامی و آوردن دو طفل از زوجه اش^۶ هست برهانی که در صلحت نبودستی عثار^۷

۱ در خبر آمده است که: در زمان حیات حضرت فاطمه علیها السلام گاهی در آسمانها نوری پیدا می شد که ملائکه از آن نور مسرور می شدند و آن نور را سبب آن بود که: هر گاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با حضرت فاطمه مزاح می فرمودند و دندانهای ثنایای مبارک آن حضرت پیدا می شد، از نور آن ثنایا در طبقات آسمان نوری ظاهر می شد که ملائکه مسرور می شدند. بحار الانوار ۷۵/۴۳.

۲ مصحف حضرت فاطمه علیها السلام در نزد امام علیه السلام بوده و اکنون در نزد حضرت صاحب الزمان علیه السلام می باشد و علم اولین و آخرین در آن مندرج است، این مطلب در میان شیعه مشهور و به حد تواتر رسیده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: امالی شیخ طوسی ۲۹۱ - ۲۹۲ مجلس ۱۱ ح ۱۳، جلاء العیون ۱۴۸، کافی ۳۴۴/۱ - ۳۵۰.

۳ زیب: زینت، زیور، آرایش.

۴ مروی است که: روزی امام حسن علیه السلام پای درخت خرمایی با معاویه نشسته بودند، معاویه گفت: کسی هست که بدانند این درخت دارای چند خرماست؟ با آنکه خرماهای آن درخت بسیار بود حضرت فرمودند که چهار هزار و چهار عدد است. چون چیدند همان عدد بود که حضرت فرموده بودند. به اختصار نقل شد از: بحار الانوار ۳۲۹/۴۳ - ۳۳۰.

۵ روایت شده است که: روزی حضرت در پای درخت خرمای خشکی نشسته بودند. سخن از رطب در میان آمد و آرزو کردند که از خرمای آن بخورند. حضرت به آن درخت خشک امر فرمودند تا بار دهد. آن درخت خشک بار داده و مردمان از آن خوردند. مدینه المعجزه ۲۵۲/۳ - ۲۵۳، الکافی ۴۶۲/۱ ح ۴، اثبات الهداة ۵۵۵/۲، بحار الانوار ۳۲۳/۴۳ ح ۱.

۶ در خبر است که: روزی شخصی شامی از امام حسن علیه السلام سؤال کرد که: اگر تو برحق بودی و کرامت و معجزه داشتی چرا حق خود را به معاویه دادی؟ حضرت فرمودند که: اگر خدای را می خواندم هر آینه عراق را شام و شام را عراق می کردم - یعنی آنرا به جای این می آوردم - و مرد را زن می کردم. مرد شامی حضرت را استهزاء نمود، پس حضرت او را زن کرده وزن او را مرد کرد و آن شامی از زن خود بچه ای آورد، بعد از سه یا چهار سال که زن بود به حضرت التماس کرد و به دعای آن حضرت باز مرد شد. با کمی تغییر و اختصار نقل شد از: مدینه المعجزه ۲۶۰/۳ - ۲۶۱، الثاقب فی المناقب ۳۱۱ ح ۱، بحار الانوار ۳۲۷/۴۳.

۷ عثار: لغزش، و نیز به معنای مکروه نیز استفاده شده است.



آنکه داد از رنگ گوساله خبر در بطن گاو^۱ صلح ازدل کی نمودی با حمار بن حمار
 یا ابا عبدالله ای جانها فدای تربتت ای ز بهرت دیده‌ها تا روز محشر اشکبار
 از توفطرس^۲ رانجات و با توفطرا اندر سخن^۳ وز تو ابرص را شفا^۴ واز تو حُمّی^۵ را فرار
 کردی از بهر وصیت زنده آن گوساله را دل ز فرزندش برای مال پنهانی فکار^۶

۱ مروی است که: روزی قصابی ماده گاوی را برد که بکشد. حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند که: در شکم این ماده گاو گوساله‌ای هست که رنگ آن فلان است و پیشانی آن سفید است. مناقبان انکار کردند. چون قصاب گاو را کشت دیدند آن گوساله به همان نشان است که حضرت فرموده بودند. مدینه المعاجز ۲/۴۱۳، دلائل الامامة ۶۷، بحار الانوار ۴۳/۳۲۸ ح ۷ و ۲۷۳/۵۸ ح ۱، اثبات الهداة ۵۶۳/۲.

۲ فطرس ملکی بود که خدا او را به سبب اهمال در امری غضب نموده و در جزیره‌ای افتاده بود که در روز تولد امام حسین علیه السلام به همراه ملایک دیگر به نزد ایشان آمده و چون آن حضرت را در نزد خدای تعالی شفیع کرد خدا او را پر و بال داده او را به مقام خود برد. به اختصار نقل شد، رجوع کنید به: مدینه المعاجز ۳/۴۳۶ - ۴۳۸، بحار الانوار ۴۳/۲۴۸ ح ۲۴، العوالم ۱۳/۱۷ ح ۵.

۳ قصه طفل دو ماهه چنین است که: در زمان امام حسین علیه السلام دو مرد با یکدیگر جدال می‌کردند درباره یک زن و یک کودک، یکی از آنها می‌گفت که این زن و کودک برای من است و دیگری نیز چنین ادعایی می‌کرد. امام حسین علیه السلام از کنار آنها می‌گذشتند و با دیدن آنها از قضیه جویا شدند. هر یک ادعای خود را تکرار کردند. امام حسین علیه السلام به مدعی اول فرمودند: بنشین، پس نشست. امام از زن سؤال کردند: ای زن شهادت بده قبل از اینکه خداوند پرده از اسرار بردارد. زن گفت: این مرد شوهر من است و این کودک فرزند وی. امام حسین علیه السلام از کودک شیرخوار سؤال کردند به امر خداوند کودک به سخن آمده و گفت: من نه فرزند این مرد هستم و نه فرزند دیگری بلکه پدر من چوپان فلان خانواده است. پس امام حسین علیه السلام دستور به سنگسار آن دو داد. مدینه المعاجز ۳/۵۰۰ - ۵۰۱، بحار الانوار ۴۴/۱۸۴، عوالم ۹/۱۷ ح ۱.

۴ مروی است که: حبابه و البیبه زنی بسیار خوش اعتقاد بود، به مرض برص دچار شد، روزی به خدمت امام حسین علیه السلام آمد و در حالی که گریه می‌کرد قضیه را نقل کرد، آن حضرت دعا کرد و در همان لحظه برص از آن زن برطرف شد. در مدینه المعاجز ۴/۳۰۳ - ۳۰۴ این قضیه در ضمن معجزات امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است. دلائل الامامة ۹۳، مناقب آل ابی طالب ۴/۱۳۲، بحار الانوار ۳۳/۴۶ ح ۲۸، العوالم ۶۰/۱۸ ح ۱.

۵ مروی است که: روزی حضرت امام حسین علیه السلام بیماری را عیادت فرمودند که تب شدید داشت. چون حضرت داخل منزل مریض شد فی الفور تب از بدن مریض فرار کرد. پس مریض عرض کرد که: راضی شدم به آنچه شما به آن امر فرموده‌اید زیرا تب از شما فرار می‌کند. آن حضرت فرمودند که: خدا هیچ چیزی را خلق نکرده است مگر اینکه او را به اطاعت ما امر کرده است. مدینه المعاجز ۳/۴۹۹، مناقب آل ابی طالب ۴/۵۱، بحار الانوار ۴۴/۱۸۳ ح ۸، العوالم ۸/۱۷ ح ۱.

۶ مروی است که: روزی جوانی به خدمت امام حسین علیه السلام آمد و در حالی که گریه می‌کرد عرض کرد که: مادرم مرده و از او مال بسیاری مانده است ولیکن این مال پنهان است و مادرم وصیت نکرده است که در کجاست. پس آن حضرت به خانه او تشریف بردند و دعا کردند و آن زن به امر خدا زنده شد و گفت که مال من در کجاست و وصیت کرد که چه کنند و باز مرد. مدینه المعاجز ۳/۵۰۷، بحار الانوار ۴۴/۱۸۰ ح ۳، العوالم ۹/۱۷ ح ۴، اثبات الهداة ۲/۵۷۹ ح ۲۶.

دست دو عاصی به هم چسبید از تو در طواف^۱
 بارها کردی پیمبر بر شما خود را فدا^۲
 ای جوانان جنان را سیدین صادقین
 باز در ارکان دین از دشمنان آمد خلل
 این خلل هرگز نخواهد رفع شد از ارکان دین
 دین حق را تا شود واضح که هستی پیشکار
 رسم دین چون از شما دانست ماند پایدار
 ای که در ترویج دین کردید جان خود نثار
 در ره شرع نبی پاشید باز ابلیس خار
 گر نیفتد از شما در خار این شارع شرار^۳

در التجاء به حضرت امام زین العابدین صلوات الله وسلامه علیه

نالم اکنون بر در یعقوب آل فاطمه
 یا علی ای صاحب اعجاز افزون از حساب
 سید سجّاد زین العابدین دل فکار
 ای کرامات تو اندر دهر بیرون از شمار
 تا که زهدت را نداند بی بصیرت ز افتقار
 از دو قرص خشک تو مسکین دو لؤلؤ یافته^۴

۱ در خبر است که: روزی حضرت امام حسین علیه السلام در طواف کعبه بود و مردم نیز طواف می کردند و ازدحام بسیار بود، زنی و مردی به یکدیگر میل کردند و دست بیکدیگر داده بودند، آن حضرت دعا کرد، پس دو دست زن و مرد به یکدیگر چسبید و مردم بر سر آنها جمع شدند و آن دو نفر رسوا شدند، بعد از آن به خدمت حضرت آمدند و توبه کردند و التماس کردند، حضرت دعا کرد دستهای آن دو نفر از هم جدا شد. مدینه المعاجز ۳/۵۰۶ - ۵۰۷، مناقب ابن شهر آشوب ۴/۵۱، بحار الانوار ۴۴/۱۸۳ ح ۱۰، العوالم ۱۷/۴۷ ح ۳.

۲ اشاره است به قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله که مکرّر به حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام می فرمودند که: روحم به فدای شما باد.
 ۳ شرار: آنچه که از آتش به هوا جهد، جرقه.

۴ در خبر است که: روزی شخصی به خدمت امام زین العابدین علیه السلام آمد و به آناله و گریه عرض کرد که: چهار صد دینار قرض دارم و هیچ چیز ندارم و دارای عائله هستم و چیزی ندارم که برای آنها بپریم. آن حضرت تأمل کردند و به غلام خود امر فرمودند که: برو و آن دو قرص نانی را که از برای افطار در خانه دارم بیاور و به این مرد بده. غلام رفت و دو قرص نان جو را آورد و حضرت آنها را به وی داد. آن شخص تعجب کرد که این چه بخششی است! و لا علاج آن دو قرص را گرفت و رفت. در راه به ماهی فروشی رسید که ماهی خود را فروخته و یک ماهی پوسیده باقی مانده است. یک قرص از آن نان را داد و آن ماهی را برای عیال خود گرفت. بعد از آن به نمک فروشی برخورد که نمک های خود را فروخته و پاره ای خاک نمک باقی مانده بود. آن قرص دیگر را داد و آن نمک را گرفت و به خانه خود رفت. به زن خود گفت که: این ماهی را بپز و آن نمک را نیز به آن بزن. چون شکم ماهی را شکافت دید که دو دانه مروارید در شکم ماهی است. پس شوهر خود را آگاه کرد و هر دو مسرور شدند و قیمت آن دو مروارید شش مقابل آن قرض بود. در آن وقت ماهی فروش و نمک فروش دو قرص نان را آوردند و به آن مرد دادند و گفتند: از بس این دو قرص نان خشک بودند نتوانستیم آنها را بخوریم، ماهی و نمک از آن تو. آن مرد نان را هم گرفت. در این هنگام غلام حضرت آمد و گفت که حضرت می فرمایند که: توبه ادای دین و مال رسیدی نانهای ما را بده بیاورند که غیر از ما کسی آنها را نمی تواند خورد. باختصار و تغییر الفاظ نقل شد از: مدینه المعاجز ۴/۳۵۳ - ۳۵۶، بحار الانوار ۴۶/۲۰ ح ۱، عوالم امام زین العابدین ۲۹ ح ۱، مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۴۶، روضة الواعظین ۱۹۶.

کرد در بیت اللّٰهت تصدیق حُجَّیْتِ حَجْرًا^۱ تا نباشد مدّعی منصبت را انتصار
 ماهی یونس سخن گر با تو گفتمی نیست فخر^۲ زانکه یونس را تو آوردی ز دریا بر کنار
 چون دعا‌های دل پر درد را باشد اثر چون دعا‌های دل پر درد را باشد اثر
 از برای نظم دین ای زین عبّاد عباد باز در درگاه حق از دیده‌ها اشکی بیار
 رحم کن بر ما که از عصیان ما شد بی اثر هم ضجیح^۳ مُسْتَجِیر^۴ وهم دعای مُسْتَجَار^۵

در التجاء به حضرت امام محمدباقر صلوات الله وسلامه علیه

روی عجز اینک به سوی حضرت آورده‌ام باقر علم نبیین ای علی را یادگار

۱ مروی است که: محمد حنفیه به امام زین العابدین علیه السلام گفت که: بعد از امام حسین علیه السلام من به خلافت سزاوارترم. حضرت فرمودند که: از حجر الاسود تصدیق می‌پرسیم. پس هر دو به راه افتادند. محمد حنفیه هر چند تصدیق خواست حجر جواب نداد. بعد از آن امام زین العابدین علیه السلام تصدیق خواست، حجر الاسود به زبان فصیح تصدیق آن حضرت را کرد که: تو بر خلافت بر حقی. مدینه المعاجز ۴/۲۵۷ و ۲۷۸ - ۲۸۹، دلایل الامامة ۸۴ - ۸۵، بحار الانوار ۹۴/۴۲ ح ۲۳ و ۲۴، العوالم ۶۵/۱۸ ح ۱، روضة الواعظین ۱۹۷ - ۱۹۸.

۲ در خبر است که: روزی عبدالله بن عمر به خدمت امام زین العابدین علیه السلام آمد و گفت: یا علی توئی که می‌گوئی که یونس در ایمان آوردن به ولایت و امامت جدّ تو امیرالمؤمنین علیه السلام تأمل کرد و خدا او را مبتلا کرد به آنچه کرد؟ حضرت فرمودند که: آری من گفته‌ام و حال به تو می‌نمایم امری که تصدیق من بکنی. پس آن حضرت فرمود که چشمهای عبدالله بن عمر را بستند و بعد از ساعتی چشم او را باز کردند عبدالله دید که در کنار دریای عظیمی واقع است پس حضرت فرمودند: ای ماهی یونس سر از آب در آور. ناگاه ماهی ای که به قدر کوه عظیمی بود سر از آب در آورد و عرض کرد که: هیچ پیغمبری را خدا نفرستاده است مگر اینکه ولایت جدّ تو را بر او القا کرده است پس هر کس که قبول کرد سالم ماند و هر کس توقف یا تأمل نمود آلام بسیار به او رسید از آن جمله یونس علیه السلام بود که ولایت جدّ تو را بر او القا کردند وی به خدا عرض کرد که: من او را ندیده‌ام چگونه تصدیق کنم؟ پس خدا او را در دریا انداخت و چهل شبانه روز در شکم من بود و بعد از آن ولایت جدّت را قبول کرد و خلاص شد. به اختصار نقل شد از: مدینه المعاجز ۴/۲۹۷ - ۳۰۱، مناقب آل ابی طالب ۴/۱۳۸، بحار الانوار ۳۹۱/۱۴ ح ۱۰ و ۲۸۲/۲۶ ح ۳۴، بصائر الدرجات ۷۵ ح ۱.

۳ ضجیح: ناله وزاری.

۴ مستجیر: کسی را گویند که به کسی پناه برد از برای مطلبی و حاجتی التماس کند.

۵ رکن مستجار: در مکه معظمه معروف است و جای استجابت دعاست.

ای دو طایر را ز لطف و رأفت رفع آمده^۱ زان یکی عار لعان^۲ وزین دگر ایذای مار^۳
یوسف مصر کرامت گر نمی بودی چرا از چَهت نامد ضرر با آنکه بودی شیرخوار^۴
اعتقاد ما به شأنت هست همچون بربری لیک او با دیده دید و ما به قلب خوش عیار
عالمان اَمّت جدّ تو را کرد آسمان بر جفای جاهلان دشمنان دین دچار
شرّ شیطان سیرتان را رفع کن از شیعیان ای ز تو ابلیس را چون ناقه بینی در مهار

۱ روایت شده است که: روزی امام محمد باقر علیه السلام در خانه کسی مهمان بود. در آن خانه دو کبوتر با یکدیگر تکلم می کردند. ناگاه حضرت روی به کبوتر نموده فرمودند که: راست می گوید. میزبان از حضرت پرسیدند که: آنها چه گفتند که حضرت تصدیق یکی را نمودند؟ حضرت فرمودند که: کبوتر نر به کبوتر ماده می گفت که: با تو فلان کبوتر جماع کرده است و دیگر تو را به زنی وجفتی خود نمی خواهم. پس کبوتر ماده گفت: به حق این امام که اینجا نشسته است کبوتری با من جماع نکرده است. پس من به کبوتر نر گفتم که کبوتر ماده راست می گوید و کبوتر نر که قصد لعان داشت از این نظر خود برگشت. مدینه المعاجز ۱۷/۵ - ۱۸، ۱۹۸ - ۱۹۹، کافی ۴۷۰/۱ ح ۴، مناقب ابن شهر آشوب ۱۹۱/۴، بحار الانوار ۲۳۸/۴۶ ح ۱۷ و ۱۸، العوالم ۹۳/۱۹ ح ۳، بصائر الدرجات ۴۳۲ ح ۵
۲ کیفیت لعان در کتب فقهی مسطور است به این صورت که: «هو المباهله بین الزوجین فی ازالة حدّ أو نفی ولد بلفظ مخصوص عند الحاکم» یعنی لعان شرعاً مباحله بین زوج و زوجه می باشد در ازاله حدّ یا نفی ولد به لفظ مخصوص در نزد حاکم که دارای دو سبب است: الف: نسبت دادن زوجه محضه - که دخول به وی شده - را به زنا قبلاً او دُبراً با ادعای مشاهده، که در صورت عدم وجود یکی از این شرائط فقط حدّ ثابت می شود دون لعان. ب: زنی که طلاق داده شده به طلاق رجعی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة ۱۸۱/۶ - ۱۸۳.

۳ ونیز مروی است که: روزی گنجشکی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: هر ساله مار بچه های مرا می خورد حضرت فرمودند: برو که بعد از این نخواهد خورد. و دیگر مار بچه های آن گنجشک را نخورد. مدینه المعاجز ۱۶۹/۵، بحار الانوار ۲۴۸/۴۶ ح ۳۸، اثبات الهداة ۵۶/۳ ح ۵۳، عوالم ۱۶۸/۱۹ ح ۱.

۴ در خبر آمده است که: روزی امام زین العابدین علیه السلام در نماز بود ناگاه امام محمد باقر علیه السلام در چاه آبی که در آن خانه بود افتاد و مادرش فریاد می کرد. چون امام زین العابدین علیه السلام به نماز مشغول بود اصلاً ملتفت طفل و مادرش نشد. چون از نماز فارغ شدند دست مبارک را به چاه فرو بردند و طفل را سالم از چاه بیرون آوردند و به مادرش دادند و فرمودند که: بگیر طفلت را ای ضعیف الیقین. مدینه المعاجز ۲۵۴/۴ - ۲۵۵، بحار الانوار ۳۴/۴۶ ح ۲۹ و ۳۰، مناقب آل ابی طالب ۱۳۵/۴، العوالم ۷۵/۱۸ ح ۱.



در التجاء به حضرت امام جعفر صادق علیه الصلاة والسلام

جعفر صادق امام اهل عالم ای ز تو آمده رسم مسلمانی دوباره آشکار
 ماده گاو پیر زن را معجزت تا زنده کرد خصم نادان در گِل خجالت فروشد چون حمار
 دادی از راز کبوتر با قرینش تا خبر^۱ خصم را افتاد در جان از حسد سوزنده نار
 قصه بو صامت حلوائی و شیر کلید^۲ روبهان منکرین رتبهات را کرد خار
 ای مصدق صادق کاندرا ره احقاق حق رنجها بر جان پاک خویشان دادی قرار
 مذهب حق از وجودت چون هویدا گشت وفاش منتت بر جان ما زان هست افزون از شمار
 ای ولی حق اگر رحمی کنی وقت است زانک دین و مذهب هر دو اکنون شد قرین انغمار^۳

در التجاء به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله وسلامه علیه

کوه حلم و کاظم غیظ ای نبی را جانشین کز تو آمد معجز موسی بن عمران مستعار
 میزبان ملحدی را شیر تصویر ار بخورد^۴ در بر اعجازات این جزئی است ای میر کبار

۱ در حدیث آمده است که: روزی فضیل بن یسار در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نشست، دو کبوتر در آن مکان بود، کبوتر نر صدائی کرد. حضرت به فضیل فرمودند که: می‌دانی این نر به ماده‌اش چه گفت؟ فضیل عرض کرد که: نمی‌دانم. حضرت فرمودند که: کبوتر نر به ماده گفت که: ای عروس من، هیچ مخلوقی امروز در نزد من عزیزتر از توییست مگر این امام که در اینجا نشسته است. مدینه المعاجز ۴۱۲/۵ - ۴۱۳، بحار الانوار ۸۵/۴۷ ح ۸۰، بصائر الدرجات ۳۴۲ ح ۴.

۲ مروی است که: ابوصامت روزی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که: ای مولای من به من چیزی بنمای که شک مرا در امامت تو زایل کند. حضرت فرمودند: بیاور آن کلیدی که در آستین خود داری. چون کلید را از آستین بیرون آورد ناگاه شیری شد و ابوصامت را خوفی دست داد. آن حضرت فرمودند که بگیر و مترس. پس ابوصامت آن را گرفت و مانند اول کلید شد. مدینه المعاجز ۱۲۶/۶، الثاقب فی المناقب ۴۲۲ ح ۸، بحار الانوار ۱۱۷/۴۷ ح ۱۵۴.

۳ انغمار: در آب فرو رفتن.

۴ در خبر است که: روزی امام موسی کاظم علیه السلام را ملحدی ناپاک به امر هارون الرشید میهمان کرد و غرض ایشان استخفاف آن حضرت بود، و آن میزبان ساحر و صاحب نیرنگ بود و غذاها را سحر کرده بود چون غذاها را حاضر کردند حضرت دست به هر یکدراز می‌فرمودند غذا دور می‌شد و اهل مجلس که منافقان بودند می‌خندیدند. پس حضرت متغیر شدند و به نقشه شیری که در آن مجلس گسترده بود فرمودند که: بخور این ملعون را. ناگاه آن تصویر شیری شد و آن منافق را خورد. هر چه اهل مجلس التماس کردند حضرت فرمودند که: قضای خدای در این مقام و در این مجلس بر نمی‌گردد. مدینه المعاجز ۳۱۴/۶ - ۳۱۶، امالی صدوق ۱۲۷ ح ۱۹، عیون اخبار الرضا ۹۵/۱ ح ۱، اثبات الهداة ۱۸۱/۳، بحار الانوار ۴۱/۴۸ - ۴۲ ح ۱۷ و ۱۸.

جسم پاکت را نکرد آتش ضرر وقت جلوس^۱
 گشت در محبس از آن قید و سلاسل از تو دور^۲
 ای رئیس اهل علم وای امیر اهل حلم
 صاحب معجز تو وما عاجز از دفع عدو
 عَرْضْنَا فِي مَعْرَضِ التَّضْيِيعِ وَاللَّهِ وَقَعَ
 زانکه هرگز نور را نبود ضرر از حرّ نار
 تا نگویندت که بودی در قفس از اضطرار^۳
 وی ملک را از تو ذکر واز تو گردون را مدار
 رافع علّت تو وما را ز علّت دل فکار
 لَيْسَ فِيْنَا غَيْرَكَ يَا سَيِّدِي حَامِي الذَّمَّارُ^۴

در التجاء به حضرت امام رضا علیه الصلاة والتحيّة والسلام

يا إمامَ الْمُتَمَيِّنِ يا أَيُّهَا السَّمْسُ السَّمُوسِ
 ای ملک بر آستان حضرتت جاروب کش
 يا غَرِيبَ الْمُتَمَتِّحِ يا ضامِنَ ظَلْبِي القِفَارِ^۵
 وی فلک از چاکران درگهت لیل و نهار
 قصّه‌ای کز زینب کذّابه دارد روزگار^۶

۱ روایت است که: روزی امام موسی کاظم علیه السلام به جهت الزام خصم و منافقین آتشی روشن فرمودند و در میان آتش نشستند، آتش اصلا به آن حضرت ضرر نرساند. مختصر نقل شد از: مدینه المعاجز ۶/۳۸۶-۳۸۷، بحار الانوار ۴۷/۲۵۱ ح ۲۲ و ۴۸/۶۷ ح ۸۹، اثبات الهداة ۳/۲۱۲، عوالم العلوم ۲۱/۱۴۸ ح ۱.

۲ در خبری آمده است که: هنگامی که امام موسی کاظم علیه السلام در بغداد و در حبس هارون الرشید گرفتار بودند و قید و سلاسل داشتند، روزی آن قید و سلاسل به اشاره آنحضرت از وی دور شدند و اشاره‌ای نمودند که تمامی قفلها از درهای زندان باز شده و حضرت تشریف بردند. بعد از ساعتی که مراجعه فرمودند کسی با حضرت در حبس بود سؤال کرد که: به کجا تشریف بردید؟ حضرت فرمودند که: به زیارت جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله رفته بودم. به اختصار نقل شد از: مدینه المعاجز ۶/۳۶۴-۳۷۹، بحار الانوار ۲۷/۲۸۵ ح ۲ و ۴۸/۲۳۵ ح ۴۲، اثبات الهداة ۳/۱۷۱، امالی صدوق ۱۲۸ ح ۲۰.

۳ یعنی: قفسی که هارون الرشید آن حضرت را در آن حبس نموده بود.

۴ یعنی: ناموس ما در معرض از بین رفتن و رسوایی واقع شده واز برای رفع بلاها و گرفتاری‌ها به غیر از تو نگاهدارنده و حفظ کننده‌ای نیست از چیزی که بر ما عار است.

۵ یعنی: ای امام پرهیزکاران، ای خورشید تمامی خورشیدها، ای غریب آزموده شده، ای ضمانت کننده آهوی لاغر و گرسنه.

۶ حکایت ابن ابوسعید مکاری طولانی است ولی مختصر آن اینکه: او انکار امام رضا علیه السلام را نمود و نزد آن حضرت بر سیبیل سوء ادب مکالمه نمود. حضرت او را نفرین کرد که به فقر بمیرد. پس از خدمت آن حضرت بیرون آمده و فقر او را در گرفت واز گرسنگی هلاک شد. اثبات الهداة ۳/۲۵۲-۲۵۳.

۷ حکایت زینب کذّابه طولانی است ولی مختصر آن اینکه: زینب کذّابه زنی بود که در خراسان ظاهر شد و ادعا می‌کرد که از سلاله فاطمه زهرا سلام الله علیها می‌باشد، امام رضا علیه السلام پس از گفتگوی بسیار با او چنین فرمودند: اگر کسی به راستی از اولاد فاطمه زهرا و حضرت علی علیهما السلام باشد، گوشت وی بر درندگان حرام می‌باشد، پس دستور دادند تا قفسی از حیوانات درنده حاضر کردند و فرمودند که: اگر تو در ادعای خود صادق باشی این حیوانات به تو نزدیک نمی‌شوند و اگر دروغ گفته باشی آنها تو را خواهند درید، سپس امام رضا علیه السلام نزدیک قفس رفته و بعد از گشودن آن در میان درندگان رفته و دست بر سر هر یک از آنها می‌کشیدند بدون آنکه آسیبی به ایشان برسانند و بعد بیرون آمدند، سپس زینب کذّابه وارد قفس شد که به مجرد ورود حیوانات وی را خوردند. اثبات الهداة ۳/۳۱۱، مطالب السؤل ۸۵.

گر ز هامون می‌نگشتی ظاهرُ اظهارِ نفاق
 ای که بنمودی ز اطمینان و تسلیم و رضا
 ای وصی مصطفی ای وارث شیر خدا
 شهر دین و بیضه اسلام مانند تا به چند
 رحم بر حالِ دلِ زارم کن ای نور خدا
 نَسْتَعِیْثُ عَوْنِكَ يَا عَيْبَةَ عِلْمِ الْإِلَهِ
 سرشکستن زو نمی‌ماندی به عالم یادگار^۱
 بهر نظم دین جدّت سمّ غربت اختیار
 ای که جانها همچو ننگلی^۲ از غمت نالند زار
 این یکی در انهدام و آن یکی در انکسار
 کز غم اسلامیان دست و دلم رفته ز کار
 إِذْ وَقَعْنَا مِنْ عَدُوِّ الْمُسْلِمِينَ فِي تَبَارٍ^۳

در التجاء به حضرت امام محمدتقی صلوات الله علیه

بحر جود و کان احسان ای جواد اهل جود
 دیده بینا اگر چون ابن میمون داشتی^۴
 کز تو آمد سگّه داد و دهش کامل عیار
 بعد قتل و زندگی مأمون تو را می‌گشت یار^۵
 تو سنت را تا گره آمد به دُم در فصل صیف^۶
 عقدها منحل شد از دل‌های احباب آشکار

- ۱ در خبر آمده است که: روزی مأمون شنید که مردم در خدمت امام رضا علیه السلام ازدحام می‌کنند و آن حضرت افاده علوم می‌فرمایند. مأمون اندیشه نمود و به حاجب خود امر کرد که: برو و مردم را از اطراف حضرت دور کن. حاجب رفت و مردم را از خدمت حضرت دور کرد و حضرت را به نزد مأمون برد و مأمون در آن وقت به حضرت بی‌اعتنائی نمود، آن حضرت غضب آلود شده و نمازی خواندند و در قنوت نماز دعایی خواندند که ناگاه اهل طوس بر آن ملعون شوریده و به اطراف خانه او هجوم آوردند و در همین هنگام دلاکی سنگی بر سر مأمون زد و سر او را شکست. به اختصار و کمی تغییر نقل شد از: اثبات الهداة ۲/۳۱۳.
- ۲ ننگلی: زن فرزند مرده، زنی که فرزند خود را از دست داده باشد.
- ۳ یعنی: استغاثه می‌کنیم در خدمت تو و کمک تو را می‌خواهیم ای جایگاه علم خدا و محل قرار گرفتن آن، زیرا که از آزار دشمنان مسلمین در وادی هلاکت افتاده‌ایم.
- ۴ در خبر است که: ابن میمون کور بود و امام محمدتقی علیه السلام دعا کردند و دست مبارک را بر روی چشمان وی کشیدند، در حال بینا شد و چنانچه دیده باطن آن سعادت‌مند بینا بود دیده ظاهر وی نیز بینا شد. کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة ۱۵۷/۳.
- ۵ در خبر آمده است که: ام الفضل دختر مأمون شیعی در حالت مستی مأمون به نزد او رفت و گفت که: امام محمدتقی علیه السلام تو را و پدران تو را لعن کرده است. مأمون شمشیری برداشت و روانه خانه حضرت شد. چون آن حضرت را دید چندان شمشیر بر بدن مبارکش زد که پاره پاره شد و بیرون آمد. چون صبح شد پشیمان شده و حاجب خود را گفت که: برو و خبری بیاور. حاجب آمد و دید که حضرت در منزل خود صحیح و سالم نشسته‌اند. این خبر را به مأمون دادند. آن ملعون تعجب کرده و آرام گرفت. با کمی اختصار نقل شده‌از: کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة ۱۵۷/۳-۱۵۸، البته مؤلف کشف الغمّة این داستان را ساختگی می‌داند و اعتقادی به آن ندارد.
- ۶ مروی است که: روزی امام محمدتقی علیه السلام در فصل تابستان به سفری تشریف بردند و جمعی از منافقان نیز در آن سفر همراه آن حضرت بودند. حضرت به غلامان امر فرمودند که دُم اسب آن حضرت را گره زنند و لباس زمستانی خود را برداشتنند و غلامان را نیز امر کردند که چنین کنند. منافقان استهزاء می‌کردند که حضرت در فصل تابستان که گل نیست دُم اسبش را گره زده و لباس زمستانی برداشته است. چون به وسط راه رسیدند ناگاه باران و صاعقه و سرمای شدیدی شد و آن منافقان نزدیک به هلاکت رسیدند ولی آنحضرت و غلامان و دواب ایشان را اصلاً آزاری نرسید. با اختصار نقل شد از: کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة ۱۸۲/۳-۱۸۵، البته این داستان جزء معجزات امام علی نقی علیه السلام نقل شده است.

حضرتت را افترای معتصم نقصی نشد^۱ حاصل او لیک شد لعن و غضب از کردگار
خوار بنگر اتقیا را از جفای اهل کفر ای ز ذات وصف تقوی را به عالم افتخار

در التجاء به حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام

یا عَلِیَّ ویا حَسَنًا یَا اَبْنِی رَسُوْلِ الْمُجْتَبِیِّ ای خدا را دو امین ووی دو شاه تاجدار
اَنْتُمَا فِی خَارِقِ الْعَادَاتِ شِبْهًا مُصْطَفٰی تَاةَ عَقْلٰی فِیْکُمَا دَرْکًا کَمَا فِی اللّٰهِ حَارًا^۲
ریگ از یمن کفّت شد بهر بو هاشم طلا^۳ یا علی از خاطر ما تا که رفع آید غبار
همچو عیسی کور مادر زاد و مرغ گِل ز تو^۴ آمد آن بینا واین طیار در لیل و نهار
از دعا فرعون عصر خویش را کردی هلاک^۵ آنچنان که زنده کردی از خراسانی حمار^۶

۱ در بحار الانوار ۴۵/۵۰ آمده است که: روزی معتصم به وزرا و خاصان خود گفت که: من شخصی را می‌فرستم که امام محمد تقی علیه السلام را بیاورد و از او مؤاخذه می‌کنم که تو اراده کرده‌ای که بر من خروج کنی و شما شهادت بدهید تا من او را بکشم. پس حضرت را آوردند و وزرا شهادت دروغ دادند، آن حضرت متغیر شده و دست مبارک را به دعا برداشته و نفرین بر ایشان کرد. ناگاه قصر معتصم به لرزه در آمد و تمام به روی در افتادند و هر چند خواستند که بر خیزند باز افتادند، همگی مضطرب شده و نزدیک بود که به هلاکت رسند. پس معتصم التماس کرد و حضرت دعا فرمودند تا قصر ساکن شد. و نیز رجوع کنید به: مدینه المعاجز ۳۸۲/۷ - ۳۸۳، الثاقب فی المناقب ۵۲۴ ح ۵۹. اثبات الهداة ۳۴۰/۳ ح ۳۳ به نقل از الخرائج والجرائح ۶۷۰/۲ ح ۱۸.

۲ یعنی: شما دو امام در اعجاز و خارق عادات شبیه هستید به جدّ خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و عقل من گم شده است در درک جلالت شأن شما چنانکه در درک ذات خدای حیران شده است. ۳ مروی است که: ابوهاشم جعفری یکی از موالیان امام علی النقی علیه السلام بود که از قرض و فقر نزد آن حضرت شکوه کرد. آن حضرت چند مشت ریگ از زمین برداشت و به ابوهاشم داد، چون نظر کرد دید تمامی ریگها طلا شده‌اند، پس آن حضرت را دعا کرد و با آن طلاها قرض خود را ادا نمود و بعد از آن زندگی را به خوشی گذرانید. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة ۱۹۲/۳ به نقل از اعلام الوری طبرسی. ۴ در روایت آمده است که: نزد آن حضرت شخص کوری را آوردند آن حضرت دعا فرمودند شخص بینا شد، و نیز از گل شکلی از پرندۀ ای ساختند و در آن دمیدند، پس آن پرنده به اذن خداوند زنده و شروع به پرواز کردند. مدینه المعاجز ۴۵۸/۷، بحار الانوار ۱۸۵/۵۰.

۵ در بعضی از روایات آمده است که: شخصی نامه‌ای (یا حضوراً) به نزد آن حضرت علیها السلام فرستاد و سؤال کرده بود که: چه مقدار از عمر متوکّل باقی مانده است؟ پس حضرت در جواب نامه وی آیه شریفه (تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذُرْوَةٌ فِي سُبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ...) (یوسف: ۴۷ - ۴۹) که در آن از جمع اعداد رقم ۱۵ حاصل می‌شود و متوکّل در اول سال پانزدهم کشته شد. مدینه المعاجز ۴۶۱/۷، ۵۳۳ - ۵۳۴، عیون المعجزات ۱۳۲ - ۱۳۳، بحار الانوار ۱۸۶/۵۰.

۶ در خبر آمده است که: امام علی النقی علیه السلام روزی در خارج مدینه می‌گشتند ناگاه دیدند که شخصی خراسانی پیدا شد و عرض کرد که: ای مولای من، من از برای زیارت تو طواف مکه معظمه از خانه‌ام در آمده والاغ من در این مکان مرده و نمی‌توانم پیاده به مکه بروم و از آنجا به خراسان. پس آن حضرت پایی بر حمار زده زنده شد و به راه افتاد. مدینه المعاجز ۴۵۹/۷، بحار الانوار ۱۸۵/۵۰.

منکرت را یا حسن کرد از لگد استر هلاک^۱ تا شود شأن تو ظاهر بر غبی^۲ و هوشیار
 آب از چاهت برون آورد تا داند خلق^۳ که بود در حضرتت هر عنصری خدمتگزار
 شیعه نازد بر همه اهل مذاهب تا که یافت راهب عاقول و بختیشوع را نقل اشتها^۴
 عسکری را از شما شد نام سُرَّ مِنْ رَأَى^۵ با وجود آنکه بود از خصمستان دار البوار^۶
 بِالْبَلَايَا سَيِّدِنَا نَبْتَلِيحَتِي^۷ تا به کی باشیم از بهر فرج در انتظار
 ضَاعَ آثَارُ الرَّشَادِ فِي بِلَادِ الْمُسْلِمِينَ^۸ قَدْ عَلَا فِي أَرْضِنَا أَهْلُ الشَّقَاكِ وَالصَّفَارِ^۹

۱ در خبر وارد شده است که: روزی امام حسن عسکری علیه السلام با جمعی از اصحاب در کوچه‌ای می‌گذشتند، در آن وقت منافقی پیدا شد که بر استری سوار بود و مکرر به آنحضرت بی ادبی و استهزاء می‌کرد. حضرت به بعضی از اصحاب خود فرمودند که: همراه این منافق برو و از هلاکت او خبر بیاور. آن صحابی در عقب او رفت. آن منافق چون از استر پیاده شد استر لگدی به او زده او را هلاک کرد. مدینه المعاجز ۶۴۸/۷، مناقب آل‌ابی طالب ۴/۴۳۰، بحار الانوار ۲۷۶/۵۰ ح ۵۰، الخرائج والجرانح ۷۸۳/۲ ح ۱۰۹، اثبات الهداة ۱۲/۳ ح ۴۷ به نقل از غیبت شیخ طوسی ۲۰۶ ح ۱۷۴.

۲ غبی: کند ذهن، نادان.

۳ مروی است که: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در دوران طفولیت در چاه آبی افتاد، در حال آب چاه بالا آمد به قدری که یکسان با لب چاه شد، پس آن حضرت را از روی آب برداشتند. اثبات الهداة ۴۳۳/۳ ح ۱۳۳.

۴ در خبر آمده است که: روزی امام حسن عسکری علیه السلام خادمی را نزد بختیشوع طیب متوکل فرستاد که وی از نصاری بود و به وی فرمودند که: یکی از شاگردان خود را بفرست که می‌خواهم فصد (رگ زنی) بکنم. پس بختیشوع شاگردی را فرستاد و آنحضرت طشتی بسیار بزرگ طلب فرمودند و از رگ اکحل فصد نمودند و به مقدار ده دوازده من خون بیرون آمد. بعد از آن امر کردند که باز نمودند و آن خون ایستاد. شاگرد رفت و آن قصه را به استاد خود بازگو کرد. استادش تعجب کرده و گفت: حکما اتفاق کرده‌اند که در تمام بدن انسان بیشتر از هفت من خون نیست، این چه حکایتی است؟ پس به کتب رجوع کرد و چیزی نیافت. پس آن شاگرد را نزد راهب عاقول فرستاد و بر راهب قصه را نقل نمود، راهب چون بر مطلب اطلاع یافت از دیر خود بیرون آمد و به خدمت حضرت رسید و بعد از تجسس مسلمان شد. چون بختیشوع از اسلام راهب آگاه شد سبب را از او پرسید. راهب گفت: چنین فصدی کسی نکرده است مگر حضرت عیسی علیه السلام و من بعد از ملاقات حضرت، ایشان را چون عیسی یافتم و اسلام آوردم. به اختصار کمی تغییر نقل شد از: مدینه المعاجز ۵۶۰/۷ - ۵۶۱ - ۶۱۴ و ۶۱۷، الکافی ۵۱۲/۱ ح ۱۲، بحار الانوار ۲۶۰/۵۰ ح ۲۱، ۱۳۷/۶۲ ح ۱۰۱، وسائل الشیعة ۷۴/۱۲ ح ۱، حلیة الأبرار ۴۹۶/۲ - ۴۹۷، اثبات الهداة ۴۱۸/۳.

۵ سُرَّ مِنْ رَأَى (سامره، سامراء، سامرا) شهری است در عراق در سه فرسنگی بالای بغداد و بر ساحل شرقی دجله، این شهر به وسیله «سام» بنا شده و پس از چند بار خرابی، معتمد عباسی به سال ۲۲۱ به عمران آن پرداخت و آن را دار الملک ساخت، متوکل عباسی نیز بر عمارات آن افزود و کوشک جعفریه را به نام خود بنا کرد. در این شهر سرداب معروفی است که شیعه معتقد است امام زمان عجل الله تعالی فرجه از آنجا قیام خواهد نمود، قبر امام علی نقی و امام عسکری علیهما السلام در این شهر واقع شده است. به اختصار نقل شد از: لغتنامه دهخدا حرف س ماده سامراء، فرهنگ معین بخش اعلام، فرهنگ نفیسی، معجم البلدان و غیره.

۶ دار البوار: خانه هلاک، دوزخ، جهنم.

۷ یعنی: ای دو آقای ما تا چه هنگام به بلاها مبتلا و گرفتار باشیم.

۸ یعنی: ضایع شده است آثار هدایت و رستگاری در دیار مسلمین و به درستی که طغیان نموده‌اند در زمین و ولایت ما اهل شقاوت و گمراهی.

در التجاء به حضرت صاحب الامر صلوات الله وسلامه عليه

أَيُّهَا الْمَهْدِيُّ يَا ابْنَ الْمُصْطَفَى رُوحِي فِدَاكَ
 هُوَلَاءِ الْأَزْكِيَا أَبَائِكَ الْعُرُّ الْكِرَامِ
 اسْتَمَّرَ فِيكَ كُلُّ الْخَيْرِ يَا نَجَلَ النَّبِيِّ
 وَاسْتَقَرَّ مِنْكَ فِي الْأَفَاقِ عِمْرَانُ الدِّيَارِ
 جَدُّكَ فِينَا نَبِيًّا قَدْ كَفَانَا الْإِعْتِزَّازَ
 نَفْسُكَ فِينَا إِمَامًا قَدْ كَفَانَا الْإِفْتِخَارَ
 آنکه باشد از وجودت در ضمیرش شک و ریب
 گو حکایت را نگر از عاتکه با گوشواره
 چشمها روشن ز میل سر مه چشم تو گشت
 امر پنهان تو تا بر خلق گردد آشکار
 حقه اندر دجله افکندن به امرت عیب نیست^۱
 زانکه مُنْقَاد^۲ تو آمد هم صحاری هم بحار

۱ این پاکان پدران گرامی شما هستند و دائماً شما ای مولای من بهترین بهتران بوده اید.

۲ تمام خیرات به صورت مستمر در تو وجود دارد ای فرزند پیامبر، و عمران و آبادانی تمام دنیا به خاطر وجود شما در آفاق مستقر شده است.

۳ جد تو - رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم - در میان ما نبی است و همین برای عزت و سربلندی ما کفایت می کند، و نفس شما در میان ما امام است و همین برای افتخار ما کافی است.

۴ در خبر آمده است که: عاتکه دختر درانی دینوری به احمد بن ابی روح یک کیسه زر و یک زوج گوشواره داد که به خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام ببرد و گفت که: هر کس از عدد دراهم و دیناری که در این کیسه هست و از قیمت گوشواره ای که در این حقه است خیر داد کیسه و گوشواره را به او بده. پس احمد به سامراء رفت و حیران بود که آن امانت را به چه کسی بدهد. چون به نزدیک خانه امام حسن عسکری علیه السلام رسید گفت: دیدم خادمی بیرون آمد و گفت: توئی احمد بن ابی روح؟ گفتم: آری. پس رقعته ای به من داد دیدم که در آن رقععه عدد دینار و درهم را نوشته اند و گوشواره را نیز به همان قیمت که عاتکه گفته بود قیمت کرده بودند و در آن رقععه نوشته بودند که: گوشواره را به کنیز ما بده و کیسه را به بغداد ببر و به فلان کس بده. به اختصار نقل شد از: الناصب فی اثبات حجة الغائب ۱/۳۹۲-۳۹۳.

۵ أبو علی بغدادی روایت می کند که: زنی از من پرسید که وکیل امام زمان عجل الله تعالی فرجه کیست؟ بعضی از قمیین به وی گفتند: حسین بن روح وکیل ایشان است و او را به منزلش هدایت کردند، پس آن زن پرسید: ای شیخ چه چیزی همراه من است؟ حسین بن روح جواب دادند: چیزی همراه تو نیست، به کنار دجله رو آن را خواهی دید، آن زن رفته و بازگشت. وکیل امام علیه السلام به کنیزش فرمود: آن حقه را برایم بیاور، پس از آوردن حقه به آن زن فرمودند: این همان حقه ای نیست که همراه تو بود و تو او را به دجله انداختی؟ زن جواب داد: بله، سپس فرمودند: آیا تو می گویی چه چیزی در این حقه هست یا من بگویم؟ زن گفت: شما بفرمائید، سپس حسین بن روح از آنچه که در آن حقه بود زن را خبر دادند و بعد از گشودن آن همانطور بود که ایشان فرموده بودند. به اختصار نقل شد از: مدینة المعاجز ۱۸۰/۸-۱۸۱، الثاقب فی المناقب ۶۰۲ ح ۱۴، الخرائج و الجرائح ۱۲۵/۳ ح ۴۳، اثبات الهداة ۳/۶۸۱ ح ۸۷، بحار الانوار ۵۱/۳۴۲ ح ۶۹.

۶ منقاد: فرمان بر.





أَنْتَ مَوْلَانَا فَمِمَّنْ نَسْأَلُ كَشْفَ الْغُومِ
سن قیلن انهارى جاری سن ایدن اشجاری کوک
سن قویاش و مبتلا کفرنک قرانقوسیبیه نیز
سن مسیحا مقتداسی و نصاری فرقه سی
سیرت اسلامیان از صرصر طغیان کفر
شد بهار دین خزان و رفت بلبل از چمن
گر چه از ما عاصیان اعراض دارد لطف تو
جز تو ما را نیست امید اعانت از کسی
ای امین بارگاه کبریائی عفو کن
حافظ شرع نبی ذات تو و من بوالفضول
این به آن مانند که می گویند از بهر رضیع
یا إِلَهَ الْحَقِّ يَا رَبَّ الصَّغَارِ وَالْكِبَارِ
گر چه ما بر نفسهای خویش بس کردیم ظلم
عفو تو از جرم ما بیش است العفو ای کریم
نَحْنُ إِنْ كُنَّا بِهَذَا الْإِثْمِ مُسْتَوْجِبِينَ
کهنه رویانیم گرما از گنه در حضرتت

أَنْتَ مُنْجَانَا فَمِمَّنْ نَطْلُبُ دَفْعَ الضَّرَارِ
سن ویرن یرغه قرار و سن ویرن کوک کامدار
ببریزی بارجه سننک او ز قول لرینکغه بولسه دار
بیزغه استعلا دیلر لر ای هرای وای هوار
رفت بر باد ای تو بر ناموس ایمان پرده دار
زاغ کفرامود کرده جا کنون بر شاخسار
در موالی بودن ما از برایت هست عار
در مهالک نیست ما را جز درت جای قرار
کاندرین مطلب «صفا» سوء ادب کرد اختیار
بیضه اسلام را حارس تو و من بی قرار
دایه بیش از مام نبود مهربان و غصه خوار
یا مَنِ انْقَادَتْ لَهُ الْأَشْيَاءُ كُلًّا بِاخْتِيَارٍ
ور چه عصیان آید از هر یک ز ما بیش از شمار
صبر ما و حلم تو یکسان نیند ای کردگار
لَيْسَ تَقْصِيرٌ وَلَا جُرْمٌ لِلْأَطْفَالِ الصَّغَارِ
حاجت ما را به روی احمد و آتش برآر

- ۱ یعنی: تویی مالک و آقای ما، پس ما از چه کسی سؤال کنیم زایل شدن غمها را؟ تویی محل نجات ما، پس از که طلب کنیم دفع ضرر را؟
- ۲ یعنی: تویی که نهرها را جاری می سازی و تویی که درختها را سبز می نمایی و تویی که زمین را آرام و قرار می دهی و تویی که آسمان را گردش داده و می دهی.
- ۳ یعنی: تویی آفتاب عالم تاب و مبتلا به سیاهی و تیرگی کفر ماسیعیان روی زمین و بر غلامان خودت ننگ باشد.
- ۴ یعنی: تو پیشوای حضرت عیسی علیه السلام و امت او که فرقه نصاری اند بر ما تفوق می جویند ای داد و بی داد ای اهل عالم به درد ما برسید.
- ۵ یعنی: ای معبود بر حق وای پروردگار کوچکان و بزرگان ای کسی که مطیع و فرمانبردار تو شده اند تمام اشیا به اختیار خود
- ۶ اشاره به آیه شریفه (تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...) (اسراء: ۴۴).
- ۷ یعنی: اگر ما سزاوار این گرفتاری و مرارت باشیم از برای کودکان صغیر تقصیر و گناهی نیست.
- ۸ اشاره است به فقره ای از دعای روز مباحله که می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ ذُنُوبِي قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ وَحَالَتْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَغَيَّرْتَ حَالِي عِنْدَكَ فَأَتِي أَسْأَلُكَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي...» مصباح المتعجد ۷۶۳.

ای که یونس را نمودی حفظ اندر بطن حوت^۱
 بر خلیل ای کامد از تو آتش نمرود سرد^۲
 بر درک نصرانیان را هم بر از روی زمین
 آن چنان کز سجن یوسف را بر آوردی به تخت^۳
 بندگان خویش را از سجن حزن و غم بر آر
 و آن چنان که بُرد قارون بر زمین قهرت برد^۴
 و آن چنان کز خشم تو فرعون دون آمد ذلیل
 فرقه فرعون سیرت را ذلیل و خوار کن
 حجتت از بهر دفع مشرکین ظاهر نما
 مصلحت گر نیست در اظهار آن شه مقتضی
 پادشاه دادگر «فتحعلی شه» آنکه هست
 آن شهنشاهی که هرگز بر نیامد از نیام
 گر نبودی همیش بر جا نبودی تاکنون
 خود جزای خیر ده او را که از ما بندگان
 یا ز جان مسلمین بردار رنج اهل کفر
 در اجابت نیستم نومید از درگاه تو^۵
 چونکه مایوسی ز لطف آمد آثار ضلال

دین حق را از غلّو کافران محفوظ دار
 سرد گردان نار اعدا را به جمعی دل فکار
 بر فلک ز انسان که بردی عیسی مریم ز دار^۳
 رفع کردی حزن یعقوب آن چنان کز وصل یار^۴
 بر نشان از لطفشان بر تخت عزّ و اقتدار
 این گروه اشقیاء را هم سوی دار البوار^۵
 و آن چنان کز قهر تو بوجهل ملعون گشت خوار
 زمره بوجهل صورت را به نکبت کن دچار
 تا به تأییدت رسوم دین شود زو برقرار
 نصرت خود را نما بر خسرو اسلام یار
 بر به نظم دین حق مصروف او را روزگار
 جز به دفع دشمنان دینش تیغ زرنگار
 رسم دین مصطفی و مذهب هشت و چهار
 بر نیاید در ازای لطفهایش هیچ کار
 یا مرا پروردگارا، جان زار از تن بر آر
 زانکه درگاه تو جای سود باشد نی خسار
 یاسم از خود نیست چون هستم بسی امیدوار^۹

پیشانی

«والحمد لله اولاً و آخراً و صلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين وسلم تسليمًا».

- ۱ اشاره به آیه شریفه: (وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصِبًا..) (انبیاء: ۸۷ و ۸۸).
- ۲ اشاره به آیه شریفه: (يا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) (انبیاء: ۶۹).
- ۳ اشاره به آیه شریفه: (وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ ..) (نساء: ۱۵۷).
- ۴ اشاره به آیه شریفه: (.. وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ ..) (یوسف: ۲۱).
- ۵ اشاره به آیه شریفه: (وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا..) (یوسف: ۱۰۰)، زیرا که این سجده، سجده شکر بود که از برای رفع اندوه و حزن و سرور ملاقات به درگاه خداوند بجای آوردند.
- ۶ اشاره به آیه شریفه: (فَحَسْبُنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضُ) (قصص: ۸۱).
- ۷ دار البوار: دوزخ، جهنم، خانه هلاک.
- ۸ اشاره به آیه شریفه: (وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ..) (مؤمن: ۶۰).
- ۹ اشاره به آیه شریفه: (.. وَلَا تَيَاسُؤْا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) (یوسف: ۸۷).

بسم الله الرحمن الرحيم



میدان نوقم (میدان شهید مطهری)؛ از دیرینه زمان تا این دوران

سید محسن محسنی *

چکیده

این مقاله تاریخ تحوّل میدان نو در شهر قم، از دیر زمان تا پایان دوره قاجار را بررسی می کند. نگارنده در مورد مسیر ورود حضرت فاطمه معصومه (س) به قم در سال ۲۰۰ قمری، اقامتگاه آن بانوی گرامی، موقعیت حرم مطهر و تأثیر آن در تغییر جغرافیای قم، گوشک های کنار رودخانه، خاندان اشعری قمی، اقدامات صدرالممالک اردبیلی در دوره قاجار، دروازه ساوه، بازار قم، محمودیه، مهندسیه، چند بنای مهم گذشته مانند آب انبار و حمام و کاروانسرا و پل که برخی موجودند و بعضی ویران شده اند، توضیح می دهد. منابع اصلی نویسنده، علاوه بر کتابها، وقفنامه ها، منابع تاریخ و جغرافیای قدیم قم و تذکره های عالمان و شاعران قم؛ مطالعات و مشاهدات میدانی است.

کلیدواژه

تاریخ قم - میدان نو؛ فاطمه معصومه علیها السلام - حرم مطهر؛ صدرالممالک اردبیلی؛ بناهای عمومی قم؛ وقفنامه های قم؛ تاریخ و جغرافیای قم - منابع مکتوب.

* سند پژوه و پژوهشگر در زمینه قم شناسی.

مقدمه

میدان نو، نام اخیر «چند راهی» است که بر روی محور تاریخی شهر قم قرار دارد. این محور که جهت شرقی - غربی دارد، از جمکران تا مزدیجان کهن (شاهزاده ابراهیم کنونی) و شهرهای آن سوتر را در بر می‌گیرد. در این نوشتار برای شناخت محور و میدان مذکور به گذشته‌های دور می‌رویم و نحوه شکل‌گیری آن‌ها و شهر باستانی قم را که میدان نو یکی از اجزای آن است، بررسی می‌کنیم. آن گونه که نگارنده دریافته است قم محور تاریخی با جهت جغرافیایی شمالی - جنوبی نداشته است و تنها در دوران نزدیک به ما توسعه شمالی - جنوبی را در شهر می‌بینیم. شاید بتوان گفت توپوگرافی منطقه یعنی ارتفاعات یزدان در جنوب و تپه ماهورهای شمال (در اراضی موسوم به حصار سرخ) در شکل دهی محور تاریخی شرقی - غربی مؤثر بوده است. عکس تازه‌یابی که اریک اشمیت در سال ۱۳۱۳ ش از فراز قم گرفته است و بافت شهر و مناطق پیرامونی را دربر دارد به خوبی محور شرقی - غربی را نشان می‌دهد. در این عکس می‌بینیم که طول شهر در همین جهت تاریخی قرار دارد و محور جنوبی - شمالی عرض شهر را تشکیل می‌دهد. در نوشتار حاضر علاوه بر نحوه شکل‌یابی شهر قم - به بهانه میدان نو - استفاده از اسناد و مدارک کهن در غیاب نقاشی و عکس، برای تدوین تاریخ شهرسازی با نمونه قم و در واقع بهره‌برداری کاربردی از آنها را می‌بینیم. نگارنده از هرگونه نظر انتقادی و اصلاحی و ارشادی استقبال می‌کند. گفتنی است این نوشته پیشتر به درخواست یکی از کارشناسان شرکت مهندسی باوند تهیه و فشرده‌ای از آن نیز به تقاضای مشاور محترم استاندار قم در امور عمرانی در اختیار وی قرار داده شد و اینک به جهت استفاده عمومی تر در مجله «میراث شهاب» چاپ و نشر می‌شود. این گفتار وضعیت میدان نو و پیرامون تا پایان قاجار را نشان می‌دهد. تحولات بعدی این میدان از دوران پهلوی تا روزگار ما در گزارش تکمیلی در فرصتی دیگر خواهد آمد.

قم در دوران پیشا اسلامی

پیش از همه نگاهی اجمالی به وضعیت شهر قم در دوران پیشا اسلامی می‌کنیم. هیچ تردیدی وجود ندارد که سابقه شهر قم بر اساس دلایل موجود، یکی آثار باستانی و دیگری دلیل سندی^۱

۱ اشعری قمی، ۳۹-۵۴

به پیش از اسلام برمی‌گردد. بر همین مبنا بررسی شکل شهر قم در این دوران برای پی بردن به وضع این میدان در همان زمان‌ها واجد اهمیت است.

همچنین تردیدی نیست که سکونت‌گاه‌های باستانی و سپس تمدن‌ها در اطراف آنها شکل می‌گرفته است. بر این اساس و بی‌شک رودخانه گذرنده از میانه شهر قم - به نام گلفشان - تنها دلیل شکل‌گیری سکونت‌گاه‌هایی در دوران باستانی می‌تواند باشد که سپس مجموع آنها قم نامیده شد.

در متون قدیم، از قم به شهر چهل حصاران یاد شده است.^۱ همین عنوان می‌تواند تا اندازه‌ای ما را به شکل هندسی و کلی این شهر رهنمون گردد. به عبارت روشن‌تر ما با یک حصار روبه‌رو نبوده‌ایم، بلکه حصارهای متعدد داشته‌ایم. اعدادی مانند هفت و چهل در فرهنگ و تاریخ ایران زمین، اعدادی تاریخی و معنادار و بعضاً رمزگونه تلقی می‌شوند. این‌که این چهل حصار هر کدام چه نام داشته است و هر کدام در کجا مستقر بوده‌اند، ما اطلاعاتی تفصیلی نداریم و بلکه صرفاً بر اساس همان کتاب قم و مستندات بعدی اطلاعاتی اجمالی در دست ماست. همچنین می‌توان گفت عدد چهل در این‌جا شاید نوعی اغراق باشد که در فرهنگ ایرانی شواهد متعددی بر آن وجود دارد، لیکن اعداد اغراقی خالی از واقعیت هم نیست؛ کما این‌که خواهیم دید.

باید توجه داشت رودخانه گلفشان قم و اراضی اطراف را در وضعیت موجود نباید ملاک داوری قرار دهیم. این رودخانه از گذشته‌های دور تا این اواخر تقریباً از رودخانه‌های دایمی و خروشان یا خشمگین در مواقعی محسوب می‌شده است.^۲ از طرفی اراضی اطراف آن در محلی که شهر کنونی قم شکل گرفته، بسیار سرسبز و آبادان و مراتع مطلوبی برای چوپانان و محل زندگی پرندگان و حیوانات وحشی و شکارگاه مرغوبی برای شکارچیان بوده است؛ کما اینکه قسمتی از این طبیعت کهن در اراضی حصار سرخ^۳ و کنار جاده اراک^۴ هنوز دیده می‌شود و به نظر نگارنده به عنوان میراثی طبیعی باید حفظ شود.

۱ بیگ ارباب، ۱۸

۲ اشعری قمی، ۱۴۶

۳ شمال رودخانه

۴ جنوب روخانه در بستر رودخانه به طرف پردیسان



خوب است گفته شود یکی از وجوه نامگذاری قم همان «کومه»‌هایی^۱ دانسته شده است که شکارچیان این محل در آن پنهان می‌شده یا چوپانان در آن مأوی می‌گزیدند و سپس این نام به روایت کتاب قم مخفف و آن گاه عربی و تبدیل به «قم» و در پی به کل منطقه اطلاق شده است.^۲

حال باید دید شکل پراکندگی چگونه بوده است. بر مبنای تاریخ قدیم قم «پاره- سکونت‌گاه‌ها» یا همان دیه/dih به لسان همان منبع در دو طرف رودخانه به صورت پراکنده مستقر بوده‌اند.^۳ علت پراکندگی ممکن است به منظور استفاده از همه منابع موجود منطقه یا شیوه مقابله با حمله کنندگان به منطقه یعنی دیلمان باشد که بیشتر از شمال برای غارت و اسیر گیری حمله می‌کردند.

شکل کلی هندسی استقرار را باید از مناطقی که می‌شناسیم به صورت اجمالی استخراج کنیم. در قسمت غربی مزدیجان (منطقه اطراف شاهزاده ابراهیم) و ابرستجان (اطراف شاه جمال و شادقلی/شاغالو) و کمیدان یا کمیندان (از میدان سعیدی تا خاکفرج) و در قسمت شرقی، جمکران و براوستان (در نزدیک جمکران) و مالون (شاه احمد قاسم) و منیجان یا ممجان (گویا تقریباً منطبق با بلوار پانزده خرداد) و شهرستان (اوایل جاده سراج) را می‌شناسیم. اگر این مناطق را با خطی فرضی به هم وصل کنیم، چند ضلعی نامنظم و با مقداری اغماض دایره حاصل می‌شود. غرض از این توصیفات، نقش منطقه میدان نو یا شهید مطهری در میان این دیه‌ها یا «پاره- باشگاه‌ها» است.

پل ارتباطی دو طرف

حال باید دید که ارتباط این دیه‌ها در دو طرف رودخانه چگونه برقرار می‌شده است. می‌دانیم که رودخانه قم در سابق رودخانه‌ای دائمی^۴ - با شدت و ضعف جریان آب- و گاهی نیز خشمگین و خروشان بوده است. بنابراین ارتباط با دو سو طبیعتاً به وسیله پل برقرار می‌شده

۱ اتاقک‌های موقت پوشیده شده از سفال و شاخ و برگ درختان

۲ اشعری قمی، ۴۲ و ۵۱

۳ همان، ۸۵-۸۹

۴ همان، ص ۱۴۶

است. در تاریخ قم از چهار قنطره نام برده است. قنطره، پل قوسی بر روی رودخانه را گویند. یکی از این قنطره‌ها را همین کتاب این گونه یاد می‌کند:

«قنطره بکجه، بر در مسجد جامع: و آن را یحیی بن علی بن عبدالله اشعری بنا نهاد است، برابر سرائی که او را بوده. و گویند که آن قنطره بکجه بنا نهاد و بکجه، ابوبکر بن عمران بن ابی بکر اشعری است.»^۱

این مطلب چند نکته مهم دارد: یکی پل بکجه و دیگری مسجد جامع. می‌دانیم که مسجد امام حسن (ع) کنونی را در متن‌های قدیمی «مسجد جامع عتیق» می‌نامیدند؛^۲ یعنی مسجد جامع قدیمی در برابر مسجد یا مسجد جامع‌های غیر عتیق یا نو.

هم‌چنین کلمه بکجه این ظن را تقویت می‌کند که نام «باجک» معروف تغییر یافته همین بکجه باشد. با این وصف مسجد جامع مذکور در تاریخ قم می‌تواند همین مسجد امام حسن (ع) کنونی باشد و پل بکجه نیز همین پل مجاور آن. تداوم نام باجک که نام باغی تاریخی در دوران قاجار بوده است، این احتمال را تقویت می‌کند. حتی اگر این احتمالات را منتفی بدانیم، این احتمال قوی وجود دارد که یکی از سه مسجد جامع مذکور در تاریخ قدیم قم همین مسجد امام حسن (ع) کنونی و یکی از پل‌های قدیمی یا قدیمی‌ترین پل‌های روی رودخانه، پل مجاور آن که بعدها پل علیخانی نامیده شد، باشد. خاصه این که خواهیم دید که راه ساوه از کنار این مسجد می‌گذشته است.

جالب این‌که در تمام متن‌های صفوی به بعد و نقاشی‌ها و تصاویر بعد، ما تنها ذکر و تصویر همین پل را می‌بینیم و حداقل نگارنده تصویر یا ذکر پل دیگری را نشنیده یا ندیده است. البته «یأس بعد الفحص» هنوز حاصل نشده است.

اگر وضعیت تاریخی را در نظر بگیریم و به تصویر کلی منطقه و نحوه استقرار دپه‌ها نگاه کنیم، این نتیجه می‌تواند حاصل شود که پل علیخانی کنونی و به احتمال پل بکجه باستانی مرکز ثقل یا گرانیگاه یا پل اصلی ارتباطی هر دو سوی رودخانه از دیرین زمان تا کنون

۱ همان، ۷۰

۲ مدرسی طباطبایی، ۱۱۸/۲-۱۱۹



بوده است. بدین ترتیب بررسی وضعیت میدان نو بدون در نظر گرفتن این سوابق تاریخی و وضعیت شرقی روخانه و پل ارتباطی مجاور، به نظر نگارنده تحقیقی ناتمام خواهد بود.

آمدن حضرت معصومه (ع) به قم

تشریف حضرت معصومه (ع) به قم، حسب نشانه‌هایی که در دست است، موجب شد که شهر قم شکلی متفاوت از پیش پیدا کند. ابتدا روایت آمدن حضرت را از تاریخ قم نقل می‌کنیم: «چون امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را از مدینه بیرون کردند تا به مرو رود، از برای عقد بیعت به ولایتعهدی برای او (مامون) فی سنه مائتین (۲۰۰)، خواهر او فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام در سنه احدی و مائتین (۲۰۱) به طلب او بیرون آمد؛ چون به ساوه رسید پرسید که: میان من و میان شهر قم چه قدر مسافتست؟ او را گفتند که: ده فرسخست. خادم خود را بفرمود تا او را بردارد و به قم ببرد. خادم او را به قم آورد و در سرای موسی بن خزرج بن سعد اشعری فرود آورد و نزول کرد.»

به روایت همان کتاب چون خبر به قم رسید، در استقبال از حضرت همه اتفاق کردند که از او درخواست نمایند که به قم آید:

«از میانه ایشان موسی بن خزرج تنها هم در آن شب بیرون آمد و چون به شرف ملازمت سنی فاطمه رسید، زمام ناقه (شتر) او را بگرفت و به جانب شهر بکشید و به سرای (خانه) خود او را فرود آورد. هفده روز در حیات بود. چون او را وفات رسید، بعد از تغسیل و تکفین و نماز، موسی بن خزرج در زمینی که او را بود به بابلان، آنجا که امروزه روضه مقدسه اوست دفن کرد و بر سر تربت او از بوریاهای سایه [ای] ساخته بودند.»^۱

ذکر این روایت از آن رواست که بدانیم حضرت از چه راهی وارد شهر قم شدند و در کجا اقامت گزیدند و محل تدفین در کجای شهر قم در آن روزگار بوده است و تاثیر مقبره و حرم مطهر در تغییر بعدی شکل شهر را بررسی کنیم و این که میدان نو در آن روزگار چه وضعیتی داشته است؟ دانستیم که حضرت معصومه (ع) در سال ۲۰۱ هجری بعد از ورود به شهر ساوه عازم قم می‌شود و با استقبال مردم قم در سرای موسی بن خزرج اشعری اقامت می‌گزیند و پس از هفده روز اقامت در این شهر وفات می‌کند و در زمین بابلان به خاک سپرده می‌شود.

۱ همان، ص ۵۶۵ - ۵۶۶

این سوال پیش می‌آید که حضرت از چه راهی وارد قم شده است؟ می‌دانیم راه باستانی ساوه به قم راهی بوده که از کنار روستای باستانی آوه می‌گذشته است و پس از رسیدن به مزدیجان (شاهزاده ابراهیم فعلی) در منتهای الیه غرب قم به خط تقریباً مستقیم به پل اصلی شهر (پل بکجه یا پل علیخانی فعلی) که مجاور یکی از مساجد جامع شهر (مسجد جامع عتیق یا امام حسن عسکری علیه السلام کنونی) بوده منتهی می‌شده است.

در ادامه خواهیم گفت که دروازه ساوه قدیم در برابر همین مسیر بوده است. این خط مستقیم هنوز نیز پا برجا است. حتی می‌توان با مقداری اغماض از آوه تا پل اصلی شهر را خطی مستقیم دانست. این احتمالاتی است که نگارنده پیشتر به دست داد.

این‌که مزدیجان در آن موقع دایر یا سکونت‌گاه و یا متروک شده بوده و اگر دایر بوده آیا حضرت در آنجا اقامت یا استراحت داشته اند یا خیر؟ و این‌که وجود مسجدی که بنا به مشهور در زمان امام حسن عسکری (ع) احداث شده، چگونه ممکن است در زمانی قبل از حضرت ایجاد شده باشد، از پرسش‌های پیش رو است.

آنچه مسلم است ما مسیری به جز مسیر مذکور برای ورود حضرت به شهر نمی‌شناسیم. با این وصف، حضرت برای ورود به قسمت شرقی قم که ظاهراً مهم‌تر از قسمت غربی بوده است، از مسیری گذشته که امروزه به نام «میدان نو» یا شهید مطهری می‌شناسیم.

علت اهمیت شرق قم

علت اهمیت شرق قم می‌تواند شیب شهر که به صورت غربی - شرقی است، باشد؛ یعنی آب به قسمت شرقی سوار بوده است و این وضع در کنار نوع خاک برای امر کشاورزی که اقتصاد مردمان قدیم حول آن تعریف می‌شده واجد اهمیت بوده است. عدم خبری از اقامت حضرت در غرب قم (مزدیجان) و ورود حضرت به شرق قم نیز نشان اهمیت همین قسمت بوده است. اساساً یکی از نکاتی که در خصوص شکل‌گیری شهر باید بدان توجه داشت و نیاز به مطالعه دارد، «شیب» شهر قم است که به صورت جنوبی - شمالی و غربی - شرقی است. وجود مسجد منسوب به امام حسن عسکری (ع) در کنار مسیر، قبل از زمان این امام را، ممکن است این‌گونه حل کرد که پیشتر مسجدی در ابعاد کوچک وجود داشته که سپس به امر حضرت گسترش می‌یابد. امیدواریم با دستیابی به اسناد و منابع دیگر مجهولات پیش رو تا اندازه‌ای حل شود.



اقامتگاه حضرت معصومه (ع)

محل اقامت حضرت معصومه (ع) که سرای موسی بن خزرج اشعری بوده، برای شناسایی وضعیت شهر و ارتباط آن با محل مورد بحث شایسته بررسی است. محلی که ظاهراً حضرت در آن اقامت گزیدند همانی است که امروز «سیتیه» می‌گویند و در محل میدان میر قم است. مرحوم علی اصغر فقیهی انتساب این محل را به سرای موسی به نقل سینه به سینه مردم مستند می‌کند.^۱ یکی از منابع قدیم آن را چنین وصف می‌کند:

«و محرابی که حضرت سنی فاطمه (ع) در حجره‌ای از خانه و سرای موسی بن خزرج بن سعد اشعری به آن نماز گزارده است تا حال ظاهر است و محل طواف شیعیان قم است. و به فارسی این محل را «مسجد سیتیا» می‌گویند؛ یعنی مسجد حضرت معصومه.»^۲

با پذیرش این نکته معلوم می‌شود که شهر در ۲۰۱ ق در این مکان مستقر بوده است. اما بعد خواهیم دید که مرقد حضرت موجب تغییر شکل شهر و گسترش شرقی - غربی می‌شود. حال آن‌که سرای موسی آن موقع در نقطه غربی این خط (البته در شرق رودخانه) است. اگر قائل به گسترش شرقی - غربی شهر بعد از وفات حضرت باشیم، این پرسش ایجاد می‌شود که با توجه به موقعیت سرای موسی، قبل از وفات حضرت این گسترش اتفاق افتاده بوده است و این نظریه مخدوش می‌گردد، می‌توان خدشه را این‌گونه رد کرد که سرای موسی در آن موقع جزو یکی از دیه‌های پراکنده شهر بوده است که در غربی‌ترین نقطه در شرق رودخانه بوده است که بعدها به اجزای دیگر شهر پیوسته می‌شود.

از طرفی به نظر می‌رسد که شهر در دوره اسلامی در دو خط بالایی و پایینی شرقی - غربی پیوسته می‌گردد، یعنی دو خط شرقی - غربی یکی در پایین و جنوب جغرافیایی و نزدیک به مرقد حضرت و دیگری در بالا یعنی شمال جغرافیایی که از کنار مسجد امام حسن عسکری (ع) کنونی می‌گذشته و بعد از عبور از پل مجاور به میدان نو کنونی می‌رسیده و در نهایت به آوه و ساوه ختم می‌شده است.

۱ فقیهی، ۲۲۵،
 ۲ حسینی قمی، ۱۱۹، نوشته ۱۰۷۹ق

غرض از این تفصیلات این است که با وجود سرای موسی و مرقد حضرت در خط پایین، خط بالای جغرافیایی که از «میدان نو» می‌گذشته همیشه فعال بوده است. نگارنده در منابع در دسترس، پلی در مجاور یا مقابل حرم حضرت - به جز اواسط دوران پهلوی دوم که پلی به نام آهنچی و آن هم گویا برای ارتباط با قبرستان نو احداث شد - ندیده است. این از نکاتی است که توجه نگارنده را به خود جلب نموده است. گویی پل علیخانی فعلی (و به احتمال پل بکجه باستانی) که غرب (میدان نو) و شرق رودخانه را به هم وصل می‌کرده، برای ارتباط این قسمت شهر کافی بوده است.

موقعیت حرم مطهر

تاریخ قدیم قم از جایی که حضرت به خاک سپرده شد، چنین یاد می‌کند: «موسی بن خزرج در زمینی که او را بود به بابلان آنجا که امروز روضه مقدسه اوست دفن کرد.»^۱ در سطور بعد می‌گوید: «چون فاطمه (ع) را وفات رسید، بعد از غسل و تکفین او را به مقبره بابلان بر کنار سردابی که از برای او ترتیب کرده بودند، حاضر آوردند.»^۲ و بعد از ذکر روایتی ادامه می‌دهد: «در سرداب رفتند و فاطمه (ع) را دفن کردند.»^۳

مطابق این روایت زمین متعلق به موسی بوده است و تملک زمین هنگامی محقق می‌شود که محیات باشد. عمل احیا نیز قاعدتاً به صورت زراعت و باغ و بنا محقق می‌شود. در متن از محل دفن با عنوان «مقبره بابلان» نیز یاد می‌کند؛ خاصه این که به وجود سردابی هم اشاره می‌شود. با این وصف چنین به نظر می‌رسد که ظاهراً قبل از حضرت، محل دفن اشخاص بوده است.

در متن‌های متأخر از جمله «خلاصة البلدان» از محل دفن حضرت با عنوان باغ بابلان یاد می‌شود. از جمع این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که محل دفن که در مجاور رودخانه بوده، به احتمال، باغی متعلق به موسی و شاید مقبره خانوادگی وی هم در آن بوده است.

۱ اشعری قمی، ص ۵۶۶

۲ اشعری قمی، ۵۶۷

۳ همان، ۵۶۷-۵۶۸



کوشک‌های کنار رودخانه

حال بینیم وضعیت اراضی مجاور رودخانه چگونه بوده است. طبق تاریخ قم ثروتمندان شهر در کنار رودخانه ساختمان‌هایی داشته‌اند که هنگام تفریح و استراحت از آن استفاده می‌کرده‌اند:

«(وجوه [=بزرگان] و اشراف آل سعد را برکنار رودخانه قم سراها و کوشک‌ها بودند، که به جهت نزهت و تفریح [=گردش کردن] و ترفیه خاطر [=خوشوقت گردانیدن] در آن می‌نشستند و به رودخانه و بساتین [=باغ] در فصل ربیع [=بهار] مُشرف [=نظاره کردن از بالا به پایین] می‌گشتند و در آن نظر می‌کردند.»^۱

ارتباط این سراها یا به تعبیر امروز ویلاهای تفریحی با بقیه شهر چگونه بوده است؟ احتمال دارد سکونت‌گاه‌ها یا دیه‌های شهر در آن زمان به صورت پراکنده بوده است، لیکن ثروتمندان در کنار رودخانه، سراها و نزهت‌گاه‌هایی هم ساخته بودند که برای گردش و تفریح از آنها استفاده می‌کردند. به عبارت دیگر وجود نزهت‌گاه‌ها دلالت بر پیوستگی آنها با بقیه شهر در آن زمان نبوده بلکه صرفاً سکونت‌گاه‌های به احتمال موقت و جدا از شهر و صرفاً برای تفریح و گردش بوده است.

حال باید دید تدفین حضرت چه تأثیری در شکل شهر داشته است؟ به نظر می‌رسد تدفین حضرت در شرق قم و در مجاور رودخانه موجب تغییر شکل شهر در ازمنه بعدی از جمله از اهمیت افتادن غرب قم یا متروک شدن این قسمت و پیوستگی شهر در قسمت شرقی و به سوی حرم مطهر می‌شود. این امر در محور مورد نظر یعنی میدان نو نیز تأثیر می‌گذارد که بحث آن را به پس از این محول می‌کنیم.

مقایسه غرب و شرق قم

گفتیم که قسمت شرقی قم اهمیت بیشتری نسبت به غرب داشته و این موضوع به نظر نگارنده به علت شیب زمین و احتمالاً نوع خاک بوده که برای امر کشاورزی واجد اهمیت بوده است.

ممکن است این پرسش پیش آید که غرب قم ارتفاع بیشتری نسبت به شرق داشته پس چگونه در آنجا کشاورزی می‌شده است؟ بر اساس بررسی‌های میدانی نگارنده، از بالادست رودخانه آنجاهایی که آب بر قسمت غربی سوار می‌شده، جوهایی از رودخانه جدا می‌شده و از این طریق کشت و زرع مردم در غرب آبیاری می‌شده است.

چند سال پیش نگارنده به سازه‌آبی کهنی به صورت سنگ چین و آجر چین در بستر رودخانه و در کناره غربی در بالاتر از «چال هفته» - تقریباً مقابل بوستان غدیر - برخورد کرد که از چند تونل ساروج اندود بر روی هم تشکیل شده بود و حکایت از طراحی مهندسانه و شگفت‌آور پیشینیان برای رساندن آب به غربی قم داشت. گزارشی از این سازه به دستگاه‌های مربوط داده شد و اجمالی از آن هم در یکی از مقالات نگارنده آمد و دوبار نیز فیلمبرداری شد. افسوس که مانند بیشتر داشته‌های ما تقریباً اعتنایی بدان نگردید.

در پژوهش نگارنده در باره اقدامات صدر الممالک اردبیلی - ازدوره قاجار - در غرب قم (چاپ شده در مرزبان فرهنگ جلد دوم) نیز به همین نتیجه رسید. با این توضیح که مادرچاه‌های قنات‌های صدر در قسمت بالادست رودخانه بود. تفصیل آن را به وقت دیگری وامی‌گذاریم. با همه این تمهیدات، قسمت غربی از دیرین زمان نسبت به قسمت شرقی اهمیت کم‌تری داشته است؛ کما این که هنوز این روند ادامه دارد.

شیب زمین علت اهمیت شرق قم

وجود بیشتر اماکن باستانی و مساجد جامع عتیق و غیر عتیق و سپس حرم مطهر و امامزاده‌ها و بازارهای کهن و مدارس علمیه قدیمی و حمام‌ها و آب‌انبارهای کهن و جز آن همه دلالت بر اهمیت بیشتر شرق نسبت به غرب داشته است و به نظر نگارنده «شیب زمین» یکی از مهم‌ترین دلایل آن است. چیزی که تا کنون بدان توجه نشده است.

حال این پرسش پیش آید که این توضیحات چه ارتباطی به میدان نو دارد. باید بگوییم که دو قسمت غرب و شرق قم در محوری به هم وصل می‌شده که از میدان نو می‌گذشته است؛ کما این که هنوز هم ارتباط اصلی این دو قسمت شهر از همین میدان می‌گذرد.



باید افزود که در چند دهه اخیر تصمیم گیرندگان و اجرا کنندگان تحولات شهری قم - تا آنجا که نگارنده می‌داند - کم‌ترین اعتنایی به پیشینه موضوع در اقدامات خود نداشته‌اند. موضوعی که در کشورهای پیشرو که سعی در تقلید از آنها - البته نه به‌تمامه - داریم، چنین نیست. این بی‌توجهی آسیب‌های بسیاری به ظرف و مظهر و شهری قم زده است.

تاثیر حرم مطهر در شکل شهر

گفتیم که شرق قم به علت شیب زمین که نیاز اراضی کشاورزی برای آبیاری بوده، نسبت به غرب آن اهمیت بیشتری داشته است. هم‌چنین دانستیم که حضرت معصومه (ع) هنگام ورود به قم در بخش شرقی شهر اقامت گزیدند و در همین قسمت هم مدفون شدند. با این وجود از دیرین زمان در غرب هم به صورت پراکنده دیه‌هایی (سکونت‌گاه‌هایی) و هم اراضی کشاورزی در کنار آنها - ظاهراً نه به وسعت شرق - وجود داشته است. بعد از ورود حضرت به نظر می‌رسد در شکل شهر تغییرات زیر ایجاد می‌شود:

۱. متروک شدن غرب شهر که یکی از محورهای آن (مزدیجان) از «میدان نو» می‌گذشته است. در منابع در دسترس، تا دوران قاجار خبری از سکونت در غرب شهر دیده نشده است.
۲. پیوستگی شرق شهر. ظاهراً شهر پراکنده دوران نخستین (دیه‌ها) بعد از ورود حضرت و ایجاد حرم مطهر منجر به یکپارچگی تدریجی شهر در قسمت شرقی می‌شود.
۳. توسعه و تکامل شهر به صورت شرقی - غربی به سمت حرم مطهر. حرم مطهر تا زمان صفویه، بیرون از شهر آن زمان قرار داشته است.
۴. ایجاد بازارهای قدیم (کهنه) و نو (بزرگ) در محور شرقی - غربی و رو به حرم مطهر. یکی از دلایل شرقی - غربی بودن محور بازار به جای محور جنوبی - شمالی به احتمالی حرم مطهر بوده است.

ظاهراً اساس و محور اصلی این پیوستگی شرقی، در برابر مسیری صورت می‌گیرد که به «میدان نو» امروزی ختم می‌شده است؛ کما این‌که بازار سرپوشیده بعد از پیشرفت و توسعه به صورت طولی (شرقی - غربی) در دوره قاجار به دروازه معصومه بر سر پل علیخانی می‌رسد و در آنجا به علت رسیدن به رودخانه و در واقع رسیدن به مجاورت حرم مطهر، که

در فاصله کمی با بازار و آن هم در مجاور رودخانه قرار داشته است، متوقف می‌شود. بعد از پل در آن سوی رودخانه، به ابتدای مسیری می‌رسیدیم که امروزه «میدان نو» (شهید مطهری) می‌گوییم. سرانجام این مسیر هم به آوه و ساوه ختم می‌شده است.

پیشتر از شکل باستانی شهر در دو طرف رودخانه که نمای کلی‌اش با مقداری اغماض چند ضلعی نامنظم یا دایره‌ای شکل بود و محور آوه و ساوه که تقریباً از میان این دایره و از میدان نو کنونی می‌گذشت و اهمیت شرق قم به علت شیب زمین در این قسمت و تأثیر حرم مطهر در شکل شهر و به‌خصوص در محوری که به میدان نو می‌رسید، یاد کردیم. با این توضیح که شکل و رشد شهر بعد از تدفین حضرت معصومه (ع) از دایره‌ای به طولی یا خطی در قسمت شرقی تغییر و در امتداد شرقی - غربی تکامل می‌یابد.

در ادامه با توجه به منابع نزدیک به آن دوران و پس از آن موقعیت اطراف میدان را بررسی می‌کنیم. این گفتار هر چند مربوط به میدان نو است، لیکن با التفات به اهمیت محور مورد بحث، بررسی شکل کلی شهر از دیرین زمان را نیز در بر دارد. امیدواریم بتواند مورد استفاده علاقه‌مندان به‌خصوص دانشجویان معماری قرار گیرد. البته این مباحث نیاز به نقشه یا کروکی دارد که در مجال کنونی امکان پذیر نیست.

در تاریخ قدیم قم در ذیل «ذکر طُرُق قم»، در مورد راه دوم می‌گوید: «دوم [با همزه‌ای روی و]: راه ساوه و آوه که آن راه مسجد جامع است.»^۱

مصحح در پانوشت توضیحاتی داده‌اند و محل را تقریباً در حدود خاکفرج و وادی السلام تعریف کرده‌اند. به نظر نگارنده با توضیحاتی که پیشتر داده شد و این که نام سابق مسجد امام حسن عسکری (ع) مسجد جامع عتیق بوده و این مسجد در کنار راه آوه و ساوه قرار داشته است و راه دیگری برای ساوه و با مشخصات فوق سراغ نداریم، بنابراین با نشانه‌های مذکور بدون هیچ تردیدی مسجد جامع مذکور در بند فوق همین مسجد امام حسن عسکری (ع) کنونی است. راه مسجد جامع هم راهی بوده که در آن سوی پل از میدان نو کنونی می‌گذشته و بعد از گذشتن از مزدیجان (امامزاده ابراهیم) به آوه و ساوه ختم می‌شده است.

۱ اشعری قمی، ص ۶۲



پسان تر از دروازه ساوه نیز سخن خواهیم گفت. هم‌چنین از عبارت تاریخ قم بر می‌آید که مسجد جامع آن موقع (سال ۳۷۸ ق) در بیرون شهر قرار داشته است. غرض از این توصیفات روشن شدن وضعیت اطراف میدان نو است تا نقش این محل که در دوران متأخر میدان نو نامیده شد، در این میانه مشخص شود. تعریف میدان بدون توجه به اوضاع اطراف آن ناتمام است.

دروازه ساوه

گفتیم از این محور به آوه و ساوه می‌رفتند. از طرفی می‌دانیم که شهرهای کهن در گذشته به دلیل در امان ماندن از آسیب‌ها - به خصوص در برابر حملات و دستبرد بیگانگان - به دور خود حصار یا باره‌ای می‌کشیدند و برای ورود و خروج از درهای بزرگی موسوم به دروازه استفاده می‌کردند. بررسی حصارها و باروهای قم و تغییر و تحول آنها نیاز به تحقیقی جداگانه دارد که نگارنده بضاعت آن را حداقل در شرایط فعلی ندارد. با این حال در خصوص دروازه ساوه که در این سوی میدان نو فعلی و در محور مورد بحث قرار داشته است به نکاتی دست یافت که در ادامه بیان می‌شود.

هم‌چنین گفتنی است که ما در نگهداری شناسه‌های تاریخی بسیار بی‌مبالاتی کردیم. شناسه‌های تاریخی در روشن شدن مجهولات تاریخی به ما کمک بسیار می‌کند. در باره شناسه‌های تاریخی در مجال دیگر با تفصیل بیشتر سخن خواهیم گفت.

در این شرایط ناچاریم از اندک اسناد باقیمانده از روزگاران قدیم بهره ببریم. در متن یکی از اسناد باقیمانده به تاریخ ۸۴۲ ق که مربوط به وقف جزوی از قرآن مجید بوده و در کتابخانه آستانه نگهداری می‌شده است، چنین می‌گوید:

«وقف و حبس هذا الجزو ... علی المسجد الجامع العتیق الخارج درب ساوه من دروب مدینه قم ... المنسوب الی الامام الهمام الحسن العسکری علیه السلام.»^۱
 متن کامل این وقفنامه را دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی خوانده‌اند و علاقه‌مندان می‌توانند در کتاب مذکور آن را ببینند.

۱ مدرسی طباطبایی، ج ۲، ۱۱۸-۱۱۹

از منظر تحولات شهرسازی قم همین عبارات کوتاه آگاهی‌های بسیار خوبی به ما می‌دهد
از جمله:

۱. نام قدیمی یا نخستین یا دیگر مسجد امام حسن (ع) حداقل در سال ۸۴۰ ق «جامع عتیق» بوده است.
۲. مسجد در آن تاریخ خارج از شهر قم بوده است.
۳. دروازه ساوه در محوری بوده است که در کنارش مسجد مذکور بوده است.
۴. تاییدی بر مطلب پیشین است که مسجد جامع قم بر کنار راه آوه و ساوه را همین مسجد امام حسن عسکری (ع) دانستیم.

حال این سوال پیش می‌آید که دروازه ساوه آن موقع کجا بوده است؟ به نظر می‌رسد دروازه ساوه بر روی محور مورد بحث و در قسمت شرقی قم بوده است. دو محل محتمل است جای این دروازه باشد:

۱. انتهای بازار کهنه که در امتداد یا مجاور این محور (یعنی ساوه و آوه و مزدیجان و میدان نو و شرق قم و نهایت جمکران) بوده و دلیل آن نیز همین بازار کهنه است که در نقطه تقریباً ممتد با میدان میر یا ستیه - (سرای موسی بن خزرج اشعری یا اقامتگاه حضرت معصومه (ع) یعنی همین جایی که شاه خراسان (تقاطع عمار یاسر) می‌گوییم - خاتمه یافته است.
۲. بر روی همین محور و جلوتر به طرف حرم مطهر در امتداد کوچه‌ای که قدیمی‌های قم «پشت باره» می‌گفتند و آن تقریباً بر کوچه پشت پاساژ موسی بن جعفر (ع) تا کوچه آیت الله بروجردی تطبیق دارد. به عبارتی باروی قم در این قسمت بوده و این قسمت بعد از بارو قرار داشته است و به همین علت دروازه هم همین جا باید بوده باشد. البته احتمال دوم ضعیف است و علت ضعف نیز بازار بزرگ است که در دوره قاجار شکل گرفت و ادامه بارو به بازار برخورد می‌کرده است. مگر بگوییم بازار بزرگ (نو) بعداً بارو را شکافته و تا پل علیخانی خود را رسانده است.

از مجموع این توصیفات اهمیت محور مورد بحث که میدان نو جزئی از آن است، روشن می‌شود. بعد از این هم می‌بینیم که خط یک مترو قم نیز در همین محور منتها در زیر سطح شکل می‌گیرد و تا جمکران نیز ادامه می‌یابد. جالب این‌که دو نقطه باستانی شهر باستانی قم



یعنی مزدیجان در غرب و فراتر و جمکران در شرق را به هم وصل می‌کند. البته ذکر این نکته به معنای تایید همه مسائل مترو از نظر نگارنده در محور مورد بحث نیست.

دروازه ساوه در دوران صفوی

برای شناخت هر میدان، بررسی محورهایی که بدان جا ختم می‌شود یا از آن جا گذر می‌کند، واجد اهمیت است. بحث میدان نو به علت پیشینه تاریخی محورهای گذرنده از آن به تفصیل گرایید. شرق این میدان به علت اهمیتی که پیشتر متذکر شدیم، جای بحث دارد. در این یادداشت وضعیت شرقی میدان، حسب یکی از منابع دوران صفوی بررسی می‌شود. خلاصه البلدان نوشته صفی الدین قمی در سال ۱۰۷۹ قمری در باره نُه شهر شیعی است. عمده این کتاب در مورد قم - به جز چند بحث مختصر در باره دیگر شهرها - و مأخذ اساسی آن در باره این شهر هم تاریخ قدیم قم است. نویسندگان در قسمت‌های زیادی از این کتاب به عین الفاظ یا با افزودن اضافاتی بهره برده است؛ از جمله در قسمت مورد بحث.

در مطلب سوم «در ذکر دروازه‌ها و راه‌های قم» می‌گوید: «بدان که در قدیم قم را سیزده دروازه بوده» و در مورد راه دوم چنین بیان می‌دارد: «دوم - دروازه ساوه و آوه که در جنب مسجد حضرت امام حسن عسکری (ع) واقع است و از آن جا به ساوه و قزوین و ابهر و سلطانیه و زنجان و آذربایجان می‌روند.»^۱

این قسمت همانی است که در تاریخ قدیم قم عنوان «ذکر طرق قم» را داد، لیکن در این متن «دروازه‌ها» را به عنوان اضافه کرده است و در توضیحات نیز به صراحت می‌گوید که دروازه ساوه جنب مسجد امام حسن (ع) است. بدین ترتیب به نظر می‌رسد در فاصله ۸۴۲ ق تا ۱۰۷۱ ق تحولات زیر اتفاق افتاده است:

۱. دروازه ساوه از جای پیشین خود که دو جا را برای آن احتمال دادیم، به سمت غرب و در واقع رودخانه حرکت کرده است.
۲. شهر نسبت به حدود پیشینش بزرگ‌تر شده است.
۳. مسجد امام حسن (ع) که در ۸۴۲ ق بیرون از شهر بوده در ۱۰۷۱ ق داخل شهر قرار گرفته است.

۱ حسینی قمی، ۱۸۱

مؤید قسمت آخر هم عبارتی از همین کتاب است که در معرفی یکی از مساجد جامع قدیم می‌گوید: «و مخفی نماند که مسجد جامع «بیرون» همان مسجد است که الحال به مسجد حضرت امام حسن عسکری (ع) معروف است.»^۱

از این عبارت معلوم می‌شود که ظاهراً در ۱۰۷۱ ق، علی‌رغم آن‌که مسجد در درون شهر قرار گرفته، هنوز مردم از این مسجد به علت این‌که قبلاً بیرون از شهر بوده، هم‌چنان به عادت قدیم به عنوان «مسجد جامع بیرون» نام می‌برده‌اند. این احتمال از کلمه «دروازه» به دست می‌آید.

در این جا پرسشی برای نگارنده پیش می‌آید:

قاعدتاً دروازه در جایی است که بارو هم قرار دارد. در صورتی که آن‌جایی که مردم قدیم قم «پشت باره» می‌گفتند، عقب‌تر بوده است. مگر بگوییم که باروی قدیم به علت توسعه تخریب و به سمت غرب و در واقع رودخانه جلوتر رفته است؛ هم‌چنان که دروازه هم جلوتر رفته است. اما تداول این نام تا دوران پهلوی و حتی در لسان پاره‌ای از قمی‌های کهن سال که در قید حیات‌اند، نشان می‌دهد که بارو تا این اواخر (حداقل دوره قاجار) پابرجا بوده است. برای رفع این اشکال ممکن است گفته شود با توسعه شهر بارویی بیرون از باروی قدیم شکل گرفته است؛ بدون این‌که باروی قدیم خراب شود. اما این نظر با شکل بازار قم که عمود بر باروی قدیم بوده مخدوش می‌شود؛ مگر این‌که بگوییم بازار بزرگ که ظاهراً در دوره قاجار شکل گرفته باروی قدیم را شکافته و خود را به دروازه ساوه در جای جدید و بر لب رودخانه و در واقع شرقی «میدان نو» رسانده است.

بررسی شرق میدان

گفتیم که حرم مطهر موجب شد که شهر کهن که به صورت پراکنده بود، در دوران اسلامی در قسمت شرقی یکپارچه و پیوسته شود. یکی از محورهایی که یکپارچه شد، محوری است که بازار کهنه و بازار بزرگ در کنار آنها به وجود آمد و در نهایت به رودخانه و پل کهن شهر و در آن سوی رود به میدان نو امروزی رسید. دورترین مناطق شرقی در قم دوران اسلامی

۱ همان، ۱۸۵



روستای جمکران و براوستان بود، لیکن این یکپارچگی از جایی نزدیک‌تر به حرم آغاز شد. به نظر می‌رسد مکان شروع این پیوستگی، محله رضاییه (رضا آباد) و محلات و مناطق بعدی به ترتیب آتی باشد:

چهل اختران و موسویان و مسجد جمعه و میدان و بازار کهنه و شاه خراسان و حسین آباد و عربستان بالا و پایین و باغ پنبه و «کوچه نو» باشد. در کنار این محور، بازار کهنه و بزرگ (نو) شکل گرفت. دلایل ما برای این پیوستگی به صورت شرقی-غربی نیز چنین است:

۱. جهت شرقی - غربی هر دو بازار قم و کهنه بودن قسمت شرقی (صفوی) و نو بودن بازار بزرگ (قاجاری) در غربی این محور نسبت به بازار کهنه و در امتداد آن؛ یعنی هر چه از سمت شرق به طرف غرب می‌آییم بازار نو تر می‌شود. همین نکته نشان می‌دهد که پیوستگی جهت شرقی - غربی داشته است.

۲. مؤخر بودن تاریخ احداث محله باغ پنبه (آخرین حلقه محله‌ای این محور) و شکل‌گیری آن در دوران قاجار طبق کتابچه‌های همان دوران که محله کوچه نو سابقاً قسمتی از آن بوده است. به یک نمونه از آنها در ذکر «باغات قم» اشاره می‌شود: «باغ پنبه - دو ثلث آنها بیوتات (خانه‌های) مردم شده است. ثلث دیگر دو قطعه باغ آباد است.» (افضل الملک کرمانی، ۱۳۰۵ق، ۶۷)، جالب این‌که همین افضل الملک در کتاب مفصل خود در باره قم یعنی تاریخ و جغرافیای قم که آن را در ۱۳۱۰ ق نوشته، در قسمت محلات قم از باغ پنبه به عنوان محله یادی نکرده، گویی در آن هنگام باغ پنبه به عنوان محله شناخته نشده بوده است (افضل الملک کرمانی ۶۲، نوشته شده در ۱۳۱۲ق). همین نکات نشان می‌دهد که باغ پنبه در دوران قاجار شکل گرفته است.

۳. نام «محله کوچه نو» در منتها الیه این محور و چسبیده به باغ پنبه. کوچه نو برخلاف نامش، محله‌ای است که از چند کوچه تشکیل شده است و در دوران پهلوی از باغ پنبه مستقل شد. به عبارت دیگر بعد از کوچه نو و در مقابل آن تا لب رودخانه تا اوایل پهلوی محله‌ای نداشته‌ایم. با این وصف در این محور می‌توان از آن به عنوان آخرین محله نو شهر در دوران قاجار یاد کرد؛ یعنی کوچه نو، قسمت جدیدتر محله باغ پنبه بوده است.

بررسی واژه «نو» در نام - جاها

جالب این‌که در دوران متأخر که این محور تقریباً به نزدیکی‌های رودخانه می‌رسد و ناگزیر برای ادامه توسعه، شهر به آن سوی رود کشیده می‌شود، آن طرف یعنی بخش دو قم را هم «شهرنو» می‌نامند. تقریباً مقابل همین کوچه نو منتها در آن سوی رود. ضمن اینکه قسمتی دیگر از آن طرف رودخانه که بعدتر توسعه می‌باید به «قم نو» موسوم گشت. به عبارت دیگر این کلمه «نو» در سوابق می‌تواند راهنمایی برای بررسی تحولات شهرسازی باشد. وجه تسمیه میدان نو نیز ممکن است از همین روند متخذ باشد. هر چند احتمال دارد در برابر «میدان کهنه» که در قسمت شرق قرار دارد این مکان به «میدان نو» موسوم شده باشد. (زوج نام‌های تقابلی)

خوب است گفته شود که نگارنده چند سال پیش شماری سند خطی مربوط به دوران قاجار از کهنه فروشی در قم خریداری نمود که تعدادی از آنها مربوط به «کوچه نو» بود و به تصور آن که اسناد مربوط به محله زادگاهش است، بسیار مسرور گشت، ولی سپس دریافت که مربوط به «کوچه نو یزد» است و گویا در تاریخ جدید یزد تألیف قبل از دوران صفوی هم ذکر این محله یزد آمده و بدین ترتیب قدمت آن از کوچه نو قم، بیشتر است. احمد کسروی مورخ مشهور در کتاب نام‌های شهرها و دیه‌های ایران قواعدی استخراج کرده است که نشان می‌دهد بسیاری از نامگذاری‌های یکسان و مشابه در پهنه ایران تاریخی منشأ آب و هوایی و سرزمینی و به عبارتی وجوه مشترک دارد. این قواعد ما را به تطبیق و بررسی اسامی مشابه رهنمون می‌کند. با این وصف باید دید که «محله کوچه نو یزد» از نظر تحولات شهرسازی در یزد در چه جایگاهی است و به مقایسه‌ای تطبیقی با «کوچه نو قم» دست یازید. هم‌چنین کاوش کرد که در شهرها و روستاهای کهن دیگر محله یا کوچه‌ای به نام «نو» داریم و در صورت وجود به بررسی آنها از همین منظر پرداخت.

در تاریخ یزد نگاشته جعفر بن محمد بن حسن جعفری در ذکر فرار امیر شمس الدین که در تعقیب پدرش سید رکن الدین قاضی بوده اند، می‌گوید: «امیر شمس الدین در کوچه نو در خارج حصار یزد در خانه دوستی مخفی بود»^۱ همین عبارت «خارج حصار» موقعیت «کوچه نو یزد»

۱ جعفری، ۱۰۶

را نشان می‌دهد که آن زمان (قرن نهم هجری و قبل از ۸۳۹-۸۷۲) بیرون از حصار شهر یزد بوده است. به عبارت روشنتر این ترکیب سمت و سوی توسعه آتی شهر را نشان می‌دهد. کوشنده در فهرست نام جاها می‌گوید نام این کوچه هنوز باقیست.^۱ موقعیت کوچه نوقم (قمی‌ها این ترکیب اضافی را -kuche-nowv-e-qom- تلفظ می‌کنند) نیز نشان می‌دهد که این محل که متشکل از چند کوچه است در منتهای الیه توسعه شرقی - خانه است.

بازار قم در شرق

گفتیم در قسمت شرقی رودخانه، بازار سرپوشیده قم به صورت شرقی - غربی ایجاد شد. قسمت اول این بازار از میدان کهنه تا محله شاه خراسان (حسین آباد) و به تعبیر امروز تقاطع عمار یاسر است که بازار کهنه را تشکیل می‌دهد و قسمت دوم از حسین آباد تا چهارراه بازار امروزی است که بازار بزرگ (نو) را تشکیل می‌دهد. این دو قسمت نیز گویا از قدیم‌الایام به هم وصل نبوده است. به عبارت دیگر بازار نو و بزرگ پیوسته نبوده‌اند. مرحوم علی اصغر فقیهی می‌گوید که در این قسمت جمعه بازار تشکیل می‌شده است.^۲

باید گفت پیشتر قسمت دوم تالاب رودخانه و پل علیخانی ادامه داشته است و در آن سوی پل هم میدان نو امروزی را داشته‌ایم، لیکن در دوران پهلوی اول (۱۳۰۷-۱۳۱۴ ش) قسمتی از این بازار از پل علیخانی تا چهارراه بازار برای ایجاد خیابانی که امروزه به نام آذر معروف است، تخریب شد.

در ثبت اداره میراث فرهنگی بر روی تابلویی که در ابتدای بازار بزرگ نصب شده است این بازار را قاجاری - صفوی معرفی کرده است، لیکن چه از نظر کالبدی (سبک و ریخت و مصالح به کار رفته) و چه از نظر سندی (کتیبه تاریخدان و متون یا اسناد تاریخی) امری که دلالت بر صفوی بودن این قسمت از بازار کند، دیده نمی‌شود. برعکس دلالت کالبدی و تصریح در متون تاریخی ما را به قاجاری بودن بازار بزرگ رهنمون می‌کند.

۱ همان، ۱۰۶

۲ فقیهی، ۵۷



حال باید ببینیم که در آن سوی بازار کهنه یعنی از میدان کهنه به طرف شرق، بازار سرپوشیده ادامه داشته است یا خیر؟ کالبد فعلی بازار چنین چیزی را نشان نمی‌دهد، لیکن ناصرالدین شاه در یکی از سفرهایش به قم می‌گوید که از راه بازار قم که تو در تو بوده است به زیارت «علی بن جعفر» رفته است. (ناصرالدین شاه قاجار، ۱۱۳) این مطلب تا اندازه‌ای ظن ایجاد می‌کند که بازار از میدان کهنه تا دروازه کاشان (باروی شهر در آن موقع) که علی بن جعفر در فاصله کمی در بیرون از آن بوده، ادامه داشته است. لیکن از این مطلب قطعیت برای نگارنده حاصل نمی‌شود.

بازار موصوف در برابر میدان نو امروزی بوده است. با این توضیح که مقداری از بازار که در دوره پهلوی اول تخریب شد؛ تا چهار راه بازار امروزی مستقیم در برابر میدان نو امروزی بود و بعد از رسیدن به محل چهار راه بازار که آن موقع سه راه کولی‌خون نامیده می‌شد با مقداری انحراف به دو قسمت تقسیم می‌شد که قسمتی به چهار سوق و قسمتی هم به خط مستقیم تا حسین آباد ادامه می‌یابد.

اگر انحراف بازار در چهار راه امروزی نبود در تخریب رضا شاهی (۱۳۰۷-۱۳۱۴) تمام بازار از بین می‌رفت؛ چرا که آن زمان می‌خواستند به خط مستقیم از پل علیخانی که در این سوی میدان نو بود، مستقیماً خیابانی به سمت شرق بکشند. همان خیابانی که امروزه بین مردم به «آذر» مشهور است.

اقدامات امین السلطان

در سطور پیشین به تخریب قسمتی از بازار بزرگ در زمان رضاه شاه در سمت شرقی میدان نو اشاره‌ای شد. برای شناخت بیشتر این محور مقداری به عقب برمی‌گردیم و اقدامات میرزا علی اصغرخان امین السلطان صدر اعظم ناصرالدین شاه را بررسی می‌کنیم. او هم به جهت علایق مذهبی و هم علایق ملکی اقداماتی را در قم انجام داد که بیشتر حول محور مورد بحث بود. قبل از وی پدرش میرزا ابراهیم امین السلطان شروع به ساخت صحنی نو در کنار صحن کهنه حضرت معصومه (ع) کرد، لیکن عمر او بقا نداشت تا آن را به انجام برساند و ادامه کار به عهده فرزندش افتاد.^۱ چنین است خلاصه اقدامات وی:

۱ فیض، ۱۶۲

۱. ساخت حرم و گنبد شاه حمزه در نزدیکی محور گذرنده از میدان نو.^۱
۲. احداث جاده‌ای جدید با امکانات بین راهی به تعبیر امروز از تهران تا قم و در نتیجه متروک و سپس نابود شدن راه کهن و هزاران ساله ری - قم در پی این اقدام، که همین جاده قدیم تهران - قم فعلی باشد.^۲
۳. مشارکت در ساخت قسمتی از بازار بزرگ که در برابر میدان نو امروزی به پایان می‌رسید. سرای صدر اعظم در بازار بزرگ که تا روزگار ما پاییده از زمره همین اقدامات است. این بازار در آن روزگار به لب رودخانه و دروازه‌ای می‌رسد که قبلاً به نام دروازه ساوه موسوم بود و در آن سوی رودخانه (پل علیخانی) مسیر میدان نو امروزی بود.
۴. ساخت و اتمام صحن نو که مقداری بالاتر از محور مورد بحث است.
۵. ساخت «مهمانخانه مهندسیه» یا نخستین هتل لوکس قم در مجاور میدان نو امروزی. با توجه به این‌که همه منابع مربوط به اقدامات امین السلطان در قم به مرحله چاپ و نشر نرسیده است و تحقیق مستقلی هم در این باره نداریم، نمی‌توانیم به نتایج دقیق برسیم. با این حال و با توجه به منابع در دسترس، نگارنده نتایج ناشی از اقدامات وی و مرتبط با محور مورد نظر را چنین می‌داند:
 ۱. انتقال مسیر مسافرت به ری (تهران) یا شرق ایران از شرق قم و ابتدای بازار کهنه (دروازه ری) به غرب قم و در واقع به میدان نو امروزی و برعکس؛ یعنی مسافران تهران یا شرق ایران به جای آن‌که از دروازه ری وارد قم بشوند از راه جدید و از میدان نو امروزی وارد قم شدند. کما این‌که این مسیر تا روزگار ما پاییده است.
 ۲. میدان نو امروزی، ابتدای مسیری شد که هم به شمال ایران و هم به شرق کشور گشوده می‌شد.
 ۳. دروازه‌ای که پیشتر دروازه ساوه نامیده می‌شد، از این پس دروازه تهران هم نامیده شد.(یادداشت‌های آیت‌الله سید احمد شبیری زنجانی)

۱ فیض قمی، جلد دوم، ۴۴۷

۲ کاشانی، ۲۰۷-۲۷۴

۴. ممکن است نامیدن همین دروازه به نام دروازه معصومه ناشی از اقدامات وی باشد. هرچند نزدیکی این دروازه به حرم مطهر هم دلیل قوی برای این نامگذاری محسوب می‌شود.

۵. تقویت بیش از پیش محور مورد بحث که میدان نو حلقه‌ای از آن به شمار می‌رود. شایان گفت است که با این اقدام وی مسافران ورودی از شرق و شمال کشور به قم پس از رسیدن به شهر قم راهی نزدیک‌تر به حرم را تا قبل - که از دروازه ری بود - طی می‌کردند. البته این به معنای تایید اقدام وی در متروک یا نابود کردن راه کهن ری - قم نیست.

وضعیت غربی قم در دوره قاجار

محله محمودیه

حسب تاریخ قدیم قم در دوسوی رودخانه و به صورت پراکنده دیه‌ها یا سکونت‌گاه‌های قدیمی قرار داشته است. در یادداشت‌های پیشین شرق رود و درواقع شرق میدان را تا اواسط دوران قاجار بررسی کردیم. لیکن ما به جز قرون نخستین اسلامی که اخباری از سکونت، حسب منابع در دسترس از قسمت غربی داریم، تا دوران قاجار تقریباً خبری از ادامه سکونت در غربی قم، یعنی مناطق نزدیک به شهر اسلامی نداریم. نگارنده اخیراً مطلع شد که قسمتی از اراضی غرب رودخانه شامل محل مهندسیه و اطراف از موقوفات حاج رضا خادم از خدام مسجد جامع عتیق از دوران صفویه است.

قدیمی‌ترین منبع در دسترس نگارنده از دوران متأخر که از سکونت در این قسمت خبر داده، تذکره شعرای معاصرین دارالایمان قم نوشته میرزا علی اکبر فیض در ۱۲۷۷ق با اضافاتی در تواریخ بعدی است که در شرح حال «جنان» از شعرای دوران ناصرالدین شاه در عباراتی هرچند کوتاه، توصیف خوب و دقیقی از سکونت در این قسمت به دست داده است:

«چنانچه بنای محله محمودیه که در سمت غربی این بلد واقع و از دروازه ساوه تا آن مکان قریب به پانصد قدم است، از بناهای ایشان است [یعنی جنان] که در سنه یک هزار و سیصد و دو زمینی ابتیاع نمود و در او بنای باغ و عمارتی بنیاد نهاد. غربای [= غربیان، ناآشنایان] این بلد که ملاحظه این کار را نمودند، به صرفه کاری که زمین‌های آن مکان به قیمت ارزان است،



- خانه‌ها و عمارات بنا نهادند؛ به خصوص اهالی ابرقو که بیشتر خانه‌ها از ایشان است. اکنون یکی از محلات معتبر این بلد است.»^۱
- از این مطلب، نکات زیر مستفاد می‌شود:
۱. نام محله غربی قم «محمودیه» بوده که گویا از نام کوچک شاعر برگرفته شده است.
 ۲. تاریخ احداث محله ۱۳۰۲ ق است.
 ۳. دروازه کنار رودخانه و بر سر پل علیخانی تا آن زمان دروازه ساوه نامیده می‌شده است. این دروازه سپس به نام‌های دروازه تهران و خاکفرج و معصومه نیز نامیده شد. لیکن دروازه ساوه از تمام آنها قدمت بیشتری داشت.
 ۴. فاصله محله تا دروازه ساوه پانصد قدم یعنی حدود ۴۵۰ تا پانصد متر امروز است که تقریباً نزدیک سه راه مولوی کنونی تا میدان سعیدی می‌شود.
 ۵. اراضی غربی قم کم بها و ارزان بوده است.
 ۶. اقدامات وی به تعبیر امروز ارزش افزوده ایجاد می‌کند.
 ۷. ظاهراً مهاجران به قم به علت ارزانی آن‌جا را برای سکنا برمی‌گزینند.
 ۸. اهالی ابرقو (نام قسمتی از بخش غربی قم) به تأسی از وی در آن‌جا اقامت می‌گزینند. ابرقو به معنای دامنه کوه است. این‌که این افراد از منطقه ابرقو در استان دیگر بدان‌جا آمده بودند یا این‌که آن‌جا را به علت بلندی نسبت به شرق قم که در شیب قرار دارد، ابرقو می‌نامیدند، برای نگارنده مشخص نیست. آقای سید حسین فعال نظری از اهالی آن‌جا می‌گوید که حد فاصل مسجد رضاییه تا میدان سعیدی محل سکنا ابرقویی‌ها از اهالی اطراف شیراز بوده است.
 ۹. در آن تاریخ محله محمودیه، محله معتبری بوده است.
- با همه این احوال به جز مأخذ بالا نگارنده در جای دیگری ذکری از این محله ندیده است. ضمن این‌که محله مزبور در نزد قمی‌های کهن سال شناخته شده نیست.

مهمانخانه مهندسیه

در یادداشت‌های پیش به اقدامات امین السلطان در قم به طور کلی اشاره و از زمره کارهای وی از ساخت مهمانخانه مهندسیه یا به تعبیر امروز نخستین هتل لوکس و ستاره‌دار قم یاد کردیم. اینک با توجه به موقعیت این مهمانخانه در مجاورت میدان نو با تفصیل بیشتر سخن می‌گوییم. امین السلطان صدر اعظم مقتدر ناصرالدین شاه به جهت علایق ملکی که گویا همراه با علایق مذهبی بود، جاده جدیدی از تهران به قم و از کنار املاک خود کشید که همین جاده قدیم تهران - قم است. با این اقدام وی جاده کهن ری - قم که حدود هفت فرسنگ نزدیک‌تر بود در طی فرایندی که عده‌ای آن را طبیعی و شماری عمدی و منسوب به وی می‌دانند، متروک و سپس نابود شد. در نتیجه مسافرانی که از آن سو به قم می‌آمدند از راه جدید و در واقع از مسیر میدان نو امروزی وارد شهر می‌شدند.

امین السلطان تحت تأثیر مسافرتی که با شاه به فرنگ (اروپا) داشت در انتهای مسیر، مهمانخانه‌ای به سبک هتل‌های اروپایی ساخت. علت نامیدن آن به مهندسیه این بوده است که این بنا به دست مهندس الممالک غفاری از محصلان فرنگ رفته آن زمان، طراحی و ساخته شده بود و او نام خود را بر این بنا نهاد.^۱

وصف این بنا در بسیاری از کتب و رسالات آن زمان و سفرنامه‌های جهانگردان به اختصار و بعضاً به تفصیل آمده و تعدادی تصویر تاریخی نیز از این بنا در دست است.^۲ موقعیت آن حد فاصل جنوب غربی میدان نو تا سه راه خورشید بوده است. ساختمان‌های ژاندارمی سابق و اداره پست و سازمان آب و مدرسه صدوق فعلی بر جای این مهمانخانه است. گویا این بنا تا دهه بیست شمسی پا برجا بوده است.

آب انبار حاجی علی اکبر ارباب (تاجر / پالان‌دوز)

حاجی علی اکبر ارباب و حاجی علی اکبر تاجر و حاجی علی اکبر پالان‌دوز و گویا حاجی علی اکبر باغ‌پنبه‌ای در متون قاجاری در باره قم که به ظاهر نام چند تن به نظر می‌آید، در واقع بر یک تن دلالت دارد. حاجی علی اکبر از نیکوکاران دوره ناصری، آب انباری در شمال میدان

۱ افضل الملک کرمانی، نوشته در ۱۳۱۲، ص ۴۶ - ۴۷

۲ افضل الملک کرمانی، ۱۳۱۲ق، ۴۶



نو امروزی می‌سازد که به نام خود او، به آب انبار حاجی علی اکبر موسوم می‌شود. علاوه بر این بنا، بناهای عام المنفعه دیگری نیز در قم از جمله آب انبار و مسجد باغ پنبه نیز ساخته‌اند و است. به روایت احفادش او آب انباری در آب سیاه و دو آب انبار در بین راه مشهد و آب انباری نیز در طیب و طاهر قم می‌سازد. مفلس قمی مشهور به شیخ ارده شیره در وصف آب انبار موصوف که در شمال میدان نو امروزی بوده است، چنین می‌گوید:

«آب انبار حاجی علی اکبر - واقع است در بیرون دروازه خاکفرج، جنب حمام و کاروانسرای متولی باشی. از بناهای حاجی علی اکبر پالان دوز قمی است که در بدو سلطنت ناصرالدین شاه او را بنیاد کرده است. این قطعه را در کتیبه دالان او نوشته‌اند که تاریخ بنای او است:

در زمان شه جمشید غلام / ناصر دین خداوند مجید
 مفخر الحاج علی اکبر راد / که چو او راد جهان هیچ ندید
 کرد این برکه بنا اندر قم / که زطاقش کمر چرخ خمید
 تا که چون تشنه شود زو سیراب / یاد آرد ز لب شاه شهید
 وقف سلطان شهیدانش کرد / الغرض چون که به اتمام رسید
 طبع ناجی پی اتمامش گفت / «ورد آب است که لعنت به یزید»
 مصحح در حاشیه در مورد بیت آخر افزوده است: «مصراع دوم بر اساس حروف ابجد مطابق با سال ۱۲۷۸ است.»^۱

در این منبع از دروازه‌ای که پیشتر به دروازه ساوه موسوم بوده است، به نام دروازه خاکفرج نام برده است و ما علت آن را سپس ذکر می‌کنیم.

محل این آب انبار با توجه به موقعیت فعلی بین خیابان خاکفرج تا در میدان تره‌بار و در پیاده‌روی است که هم اکنون دستفروشان بعضاً مستقر می‌شوند. آب انبار مذکور گویا تا دهه بیست و اوایل دهه سی پابرجا بوده است و از آن برای زندانیان محبوس در زندان خیابان ایستگاه آب می‌برده‌اند.

گفتنی است حاجی علی اکبر تاجر نیای مادری پدر نگارنده است. امیدوارم بتوانم یادداشتی جداگانه در وصف این تاجر نیکوکار قاجار و بناها و احفاد وی قلمی کنم. در این یادداشت از روایت احفاد حاجی علی اکبر از جمله آقای سید اسدالله محسنی استفاده شده است.

۱ مفلس قمی، ج ۲، ص ۳۰۹

حمام و کاروانسرای متولی‌باشی

در ذکر آب انبار حاج علی اکبر در شمال میدان نو، دانستیم که حمام و کاروانسرای متولی‌باشی در جنب این آب انبار قرار داشته است. ما از موقعیت و وضعیت این دو بنا اطلاعی نداریم. لیکن با توجه به موقعیت آب انبار می‌توانیم موقعیت تقریبی آن را به دست آوریم. از بین منابع موجود مفلس قمی توصیف اجمالی هر دو بنا را به دست داده است:

حمام

«حمام متولی‌باشی - یک باب است، در بیرون شهر. جنب دروازه خاکفرج واقع است. از بناهای حاجی میرزا سید حسین متولی‌باشی است که در اوایل دولت ناصرالدین شاه او را بنا نموده.»

کاروانسرا

«کاروانسرای متولی‌باشی - چهار باب است. واقع است در بیرون شهر. قریب دروازه خاکفرج. از بناهای حاجی سید حسین متولی‌باشی است که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بنا نموده‌اند.»^۱

منظور از متولی‌باشی نیای مرحوم ابوالفضل تولیت، مالک باغ سالاریه معروف است. دروازه خاکفرج هم جنب مسجد امام حسن عسکری (ع) و بر لب شرقی پل علیخانی قرار داشته است. اصطلاح «بیرون شهر» ناظر بر آن طرف پل علیخانی یعنی از میدان نو تا میدان سعیدی امروزی است. کهن سالان قمی از این قسمت با عنوان «بیرون دروازه» یاد می‌کردند؛ هم‌چنان‌که در سر برگ‌های دفتری در زمان پهلوی دوم همین عبارت درج می‌شد. با توجه به این‌که آب انبار حاجی علی اکبر بعد از جاده خاکفرج (خیابان خاکفرج) قرار داشته است، حمام و کاروانسرا در شمال غربی میدان نو امروزی بوده است.

کاروانسراها

میدان نو تا آن‌جا که می‌دانیم یکی از حلقات مهم‌ترین محور تاریخی و کنونی شهر قم است. به عبارت دیگر با شناخت این محور تقریباً ما با تحولات کلی قم از زمان‌های کهن تا امروز

۱ مفلس قمی، ص ۳۲۲ و ۳۳۰



نیز آشنا می شویم و تفصیل یادداشت‌ها نیز از همین رو است. اجزای این محور نیز همین حکم را دارد. در این یادداشت بناهای پیرامونی و همجوار این حلقه را بررسی می‌کنیم؛ از آنجا که تمام ابنیه تاریخی بخش دو قم از بین رفته است. ما با نشانه‌ایی که در دست داریم می‌توانیم بناهای تاریخی اطراف و مجاور میدان را که دیگر وجود ندارد تا اندازه‌ای شناسایی کنیم؛ از جمله این نشانه‌ها دروازه ساوه یا دروازه خاکفرج یا دروازه تهران یا درب معصومه است که همه بر یک دروازه دلالت دارد. اصطلاح بیرون دروازه و بیرون شهر هم از همین زمره است. با این نشانه‌ها ما تعدادی از کاروانسراهای مورد نظر را به دست آوردیم:

۱. «کاروانسرای شاهزاده - دو باب است. در عقب یکدیگر واقع است. در بیرون شهر، قرب دروازه خاکفرج است. ... در سلطنت محمد شاه آن را بنا نمودند.»
 از این مطلب دانسته می‌شود که ساخت و ساز در پیرامون میدان از زمان محمد شاه (۲۵۰ - ۱۲۶۴ ق) آغاز شده بوده است. منتها مسافران ساوه به قم یا بالعکس از کاروانسراهای محمد شاهی در این قسمت استفاده می‌کرده‌اند؛ چون جاده جدید تهران - قم در آن زمان هنوز احداث نشده بود.

۲. «کاروانسرای حاجی ابراهیم - دو باب است، متصل به یکدیگر. در خارج شهر واقع است. نزدیک دروازه خاکفرج. بانی او حاجی محمد ابراهیم تاجر است که در اواخر دولت محمد شاه او را بنیاد کرده است.»

۳. «کاروانسرای کلی [درست گلی] واقع است در بیرون دروازه خاکفرج. جنب مهندسیه. دو باب است. متصل به یکدیگر است. کاروانسرای بسیار بزرگی است. از بناهای حاجی میرزا خلیل، سرکشیک سرکار فیض آثار است که در سنه ۱۳۳۳ آن را بنیاد نهاد.»

۴. «کاروانسرای حاجی سید عباس - یک باب است واقع در بیرون شهر. در محله جدیدی که در طرف دروازه خاکفرج واقع است و به ابرقو مشهور است. از بناهای حاجی سید عباس خدام سرکار فیض آثار است که در سنه ۱۳۰۶ او را بنیاد نموده است.»

۵. «کاروانسرای آقا محمد هاشم - واقع است در شهر نو. از بناهای آقا محمد هاشم تاجر کاشی است که تقریباً در ۳۵ سال قبل آن را بنا نموده است.»^۱

شهر نو قسمتی از بیرون دروازه خاکفرج بوده است؛ چون مفلس قمی کتابش را در ۱۳۱۳ ش نگاشته سال احداث بنا ۱۲۷۸ ش به دست می آید. تعداد کاروانسراها در اطراف میدان اهمیت این حلقه در محور مورد نظر را نشان می دهد.

حمام و دکاکین

نگارنده با جست و جوی شتابزده در منابع قاجاری نتوانست مسجدی در اطراف میدان نو بیابد، لیکن در «کتابچه اعداد و نفوس اهالی دارالایمان قم» که یکی از دقیق ترین سرشماری های تاریخی قم در دوران ناصرالدین شاه است، به یک حمام و چند مغازه در این محوطه اشاره دارد:

حمام

«حمام جناب متولی باشی، واقعه در خارج شهر به [؟] درب معصومه از اراضی وقفی سرکار ساخته شده به ملکی خود اجاره داده شود [شده؟] در عهد این دولت ساخته شده، به حکومت شاهزاده میر آخور.»

دکاکین

«دکاکین خارج شهر که در این دولت ساخته شده ...

دکاکین داخل جهانگیر میرزا ۲ باب: بقالی ۱ باب - علافی ۱ باب

دکاکین سر کاروانسرای متولی باشی ۲ باب: علافی ۱ باب - نعل بندب ۱ باب

دکاکین جنب آب انبار جدید حاجی علی اکبر ۶ باب: بقالی ۱ باب - بقالی ۱ باب -

خبازی ۱ باب - ... [ناخوانا] دوز ۱ باب - نعل بندی ۲ باب^۱

منظور از حاجی علی اکبر همان حاجی علی اکبر تاجر است که به ارباب و پالان دوز هم

شهره بوده است و آب انبارش در شمال میدان نو امروزی قرار داشته است.

پل علیخانی

از اجزای شرقی میدان، پل تاریخی علیخانی است. این پل تا آن جا که می دانیم قدیمی ترین پل شهر قم است که موقعیت آن تا روزگار ما پاییده است. ممکن است «پل بکجه» که در تاریخ

۱ کتابچه اعداد و نفوس اهالی دارالایمان قم، به کوشش محسن روستایی و حسین احمدی رهبریان، در دست انتشار به وسیله بنیاد قم پژوهی



قدیم قم ذکر شده است، همین پل علیخانی فعلی باشد؛ چه به احتمالی بکجه تغییر یافته باجک باشد که باغی تاریخی در نزدیکی‌های همین پل بوده است. در نقشه‌ای که مرحوم دکتر حسین کریمان در سال ۱۳۲۸ از قم کشیده است، این باغ را تقریباً در نزدیکی‌های این پل بین رودخانه و خیابان باجک فعلی نشان می‌دهد. پیش از صنعت عکسبرداری در سفرنامه‌های سیاحان خارجی گویا فقط نقاشی همین پل وجود دارد. در عکس‌های تاریخی قاجاری نیز صرفاً همین پل دیده می‌شود. این امر نشان‌دهنده اهمیت تاریخی محوری است که میدان نو یکی از اجزای آن به شمار می‌رود. پل مزبور نیاز به تحقیق جداگانه‌ای دارد.

پل علیخانی را از ابنیه سلاطین صفوی دانسته‌اند. در دوران ناصرالدین شاه دچار شکستگی شد و چون سقف آن کوتاه بود، علیخان ریش بلند سنغری نایب‌الحکومه قم آن را به دست استاد حسن معمار قمی در مدت چهل روز بازسازی کرد و از همین رو موسوم به پل علیخانی شد.^۱ در عکس‌های تاریخی قاجاری هر دو شکل پل پیش از تخریب و بعد از ساخت مجدد دیده می‌شود.

نگارنده به یاد دارد، در سال ۱۳۵۸ شمسی پایه یکی از چشمه‌های شمالی پل در اثر سیل سهمگینی تخریب شد و علی‌رغم امکان تعمیر، چون عرض پل کم بود و تردد ماشین و عابر پیاده از روی پل زیاد بود، بدون توجه به تاریخی بودن پل، تمام آن را تخریب کردند و پل عریض کنونی را برجای آن ساختند.

دروازه معصومه/ساوه/خاکفرج/تهران/عراق

در جانب شرقی میدان نو بعد از پل علیخانی دروازه‌ای وجود داشت که در دوران قاجار به چند نام به شرح آتی موسوم شد. «دروازه معصومه» ظاهراً به علت نزدیکی به حرم مطهر و «دروازه تهران» به علت آن‌که بعد از جاده جدید امین السلطانی مسافران تهران از این سمت وارد قم می‌شدند و «دروازه خاکفرج» به علت آن‌که مردم قم برای رفتن به خاکفرج و امامزاده احمد از این دروازه خارج می‌شدند و «دروازه عراق» بدین دلیل که از آنجا به سلطان آباد عراق (اراک) و منطقه مرکزی ایران که عراق عجم می‌گفته‌اند، می‌رفته‌اند. قدیمی‌ترین نام «دروازه ساوه بود» که گویا

۱ فیض، ۱۶۱.



از جای پیشینش با توسعه شهر حرکت می‌کند و در نهایت در لب رودخانه قرار می‌گیرد. هر پنج نام تا زمان قاجار متداول بوده است، لیکن نام دروازه ساوه قدمت بیشتری دارد.

شادروان علی اصغر فقیهی از نخستین قم‌شناسان معاصر وصفی از این دروازه و محور مقابل میدان نو در قسمت شرقی دارد که به لحاظ فواید تاریخی تمام آن نقل می‌شود:

«در حدود ۲۶ سال پیش اگر کسی از روی پل قدیمی (پل علیخانی) می‌خواست وارد قم شود، ابتدا به در بزرگی می‌رسید که سردر و اطراف آن را با خشت‌ها و سنگ‌های کاشی آراسته بودند و در وسط بالای دروازه عکس رستم با ریش دو شاخ خودنمایی می‌کرد. در به بازار باز می‌شد. این بازار تا میدان کهنه به این ترتیب ادامه داشت؛ تا ابتدای محلی که امروزه چهارراه است. (چهار راه بازار) مستقیم بود و در این جا یک بازار باریک به نام بازار سلامگاه از طرف دست راست تا نزدیک در بزرگ مسجد امام جدا می‌شد.

کمی پایین‌تر (تقریباً در مرکز چهارراه) سه راهی به نام سه راه کولی خان قرار داشت که از یک راه مستقیم به چهارسو و از راه دیگر به بازار مسگرها می‌رسید. در انتهای بازار چهارسو سمت دست راست (راهی که اکنون از سه راه بازار به سه راه انتهای خیابان ارم می‌رسد)، بازار باریکی بود به نام بازار نو که قسمتی از آن هنوز باقی است. (در اواخر خیابان ارم دست چپ) از حسین‌آباد به طرف میدان کهنه قسمتی که امروز جزو خیابان آذر می‌باشد، بازار بی‌سقفی بود به نام جمعه بازار. بقیه بازار تغییر مهمی نکرده، جز آن که سقف‌های کوتاه و سیاه را تبدیل به سقف‌های مرتفع و سفید کرده‌اند.»^۱

همین متن کوتاه اطلاعات خوبی از شکل و تغییرات محور مورد بحث به ما می‌دهد. مرحوم فقیهی متولد ۱۲۹۶ شمسی بود و این قسمت‌ها را قبل از تغییر خود دیده بود و به همین لحاظ توصیف وی ارزشمند است. از این توصیف نکات ذیل استفاده می‌شود:

۱. شکل و مصالح دروازه که در سمت شرقی میدان بوده است.
۲. دروازه به بازار باز می‌شده است.
۳. سمت راست مسیر بازار سلامگاه بوده که در روبه‌روی آن حرم مطهر قرار داشته است و از آن جا مردم به حضرت سلام می‌کرده‌اند.

۱ فقیهی، ص ۵۶ - ۵۷

۴. موقعیت سه راه کولی‌خان را که منطبق بر چهارراه بازار است، نشان می‌دهد.
۵. بازار نو که هم اکنون بین خیابان ارم و کوچه ننه عباس است، قبلاً به بازار بزرگ وصل بوده است.
۶. از این مطلب بر می‌آید که این بازار تا میدان کهنه ادامه داشته است، لیکن با توجه به این‌که از حرف «تا» استفاده نکرده و از عبارت «به طرف میدان کهنه» استفاده کرده است، نشان می‌دهد که منظور نشان دادن سمت و جهت است و این بازار بین بازار بزرگ و کهنه بوده و بدین ترتیب گویا این دو بازار به هم وصل نبوده است. احتمال دیگر این است که جمعه بازار تا میدان کهنه و به موازات بازار حسین آباد به طرف میدان کهنه، بازار بی‌سقفی به نام «جمعه بازار» داشته‌ایم. این احتمالاً باید با اسناد دیگر در صورت وجود مقایسه و بررسی کرد.
۷. چون مقاله مزبور در ۱۳۳۶ چاپ شده است، ۲۶ سال قبل می‌شود سال ۱۳۱۰ شمسی؛ یعنی حدود همان سال‌هایی که قسمت نخست بازار از طرف غرب (میدان نوکنونی) در طرح پهلوی اول شروع به تخریب شد.

محور جنوبی - شمالی

در بند‌های پیشین ما محور غربی - شرقی میدان نورا که مهم‌ترین محور تاریخی و کنونی شهر قم است، تا پایان دوران قاجار بررسی کردیم. اینک نگاهی کوتاه به محور جنوبی - شمالی می‌اندازیم. در این محور از سمت جنوب برای رفتن به سلطان آباد عراق که در دوره رضا شاه به اراک تغییر نام داد، استفاده می‌شد. البته در همین سو، باغات سرسبزی مثل باغ فردوس که سابقه آن در متون صفوی^۱ دیده می‌شود، وجود داشت. در سفرنامه سدید السلطنه کبابی بندر عباسی (اوایل رضاه شاه) دیده می‌شود که وی از طرلاب یا طلاب / tallab (محل فعلی فرودگاه در حال احداث قم) که در همین محور قرار دارد، گذشته است.

در سمت شمالی، بقعه امامزاده احمد و خاکفرج بود که مردم قدیم قم اعتقاد داشتند سنگی از آن‌جا در ساخت کعبه استفاده شده است. مردم شهر از قدیم الایام هم برای زیارت و گویا هم برای تفریح و تفرج ایام عید نوروز و سیزده بدر نیز بدان‌جا می‌رفتند. عکس‌های

تاریخی قاجاری از این بقعه و اطراف آن وجود دارد که نشان می‌دهد این قسمت مورد توجه مسافران تهران در آن زمان بوده و یکی از نام‌های دروازه مستقر بر لب رودخانه نیز به همین دلیل دروازه خاکفرج نامیده می‌شده است.

در مقایسه محوره‌های شرقی - غربی و جنوبی - شمالی که از میدان نومی گذشته، محور شرقی - غربی از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. بررسی دقیق محور جنوبی - شمالی نیاز به مجالی دیگر دارد. وضعیت میدان نواز دوران پهلوی تا زمان مادر گفتار تکمیلی دیگر خواهد آمد.

منابع

- ۱- اشعری قمی، حسن بن محمد بن حسن سائب بن مالک، تاریخ قم، ترجمه تارج الدین حسن بن بهاء الدین علی بن حسن عبدالملک قمی، تحقیق: محمد رضا انصاری، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۳۸۵
- ۲- افضل الملک کرمانی، غلامحسین، تاریخ و جغرافیای قم (نوشته در ۱۳۱۲ق)، به کوشش سید حسین مدرسی طباطبایی، وحید، قم، [تاریخ مقدمه ۱۳۹۶ق]
- ۳- افضل الملک کرمانی، غلامحسین، کتابچه تفصیل و حالات دارالایمان قم (نوشته در ۱۳۰۵)، به کوشش حسین مدرسی طباطبایی، چاپ شده در ضمائیم تاریخ دارالایمان قم
- ۴- بیگ ارباب، محمد تقی، تاریخ دارالایمان قم، به کوشش حسین مدرسی طباطبایی، بی جا، بی تا، بی نا [چاپ شده در قم در میانه دهه ۵۰]
- ۵- حسینی قمی، صفی الدین محمد بن محمد هاشم، خلاصه البلدان، به کوشش سید حسین مدرسی طباطبایی، چاپخانه مهر قم، [تاریخ مقدمه ۱۳۹۶ق]
- ۶- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن، تاریخ یزد، به کوشش ایرج افشار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۹
- ۷- فقیهی، علی اصغر، قم دیروز و امروز، بنیاد قم پژوهی، قم، ۱۳۹۰
- ۸- فیض قمی، عباس، گنجینه آثار قم، ۲ جلد، چاپ مهر استوار، قم، ۱۳۵۰
- ۹- فیض، علی اکبر، تذکره شعرای معاصرین دارالایمان قم، به تصحیح دکتر علرضا فولادی، بنیاد قم پژوهی، قم، ۱۳۹۳



- ۱۰- کاشانی، محمد کاظم خان، علی آباد نامه یا سفرنامه ذهابیه قم، چاپ شده در ضمائمه تاریخ دارالایمان قم
- ۱۱- کتابچه نفوس اهالی دارالایمان قم، به کوشش محسن روستایی و حسین احمدی رهبریان، بنیاد قم پژوهی، قم (زیر چاپ)
- ۱۲- کسروی، احمد، کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، کتابهای جیبی، تهران، ۲۵۳۵ش [۱۳۵۵ش] (نام شهرها و دیه های ایران، ۲۷۰-۳۱۳ و شناختن نام شهرها و دیه ها و اهمیت این فن، ۳۷۷-۳۸۲)
- ۱۳- مدرسی طباطبایی، سید حسین، تربت پاکان، چاپخانه مهر، قم، ۲۵۳۵ش [۱۳۵۵ش]
- ۱۴- مفلس قمی، حسین بن محمد حسن، تحفة الفاطمیین فی ذکر احوال قم والقمیین، تحقیق محمد حسین درایتی، ۲ جلد، بنیاد قم پژوهی، قم، ۱۳۹۱
- ۱۵- ناصرالدین شاه قاجار، سفرهای ناصرالدین شاه به قم، به کوشش فاطمه قاضیها، سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۸۱

سند نو یافته ای پیرامون باغ سالاریه

استاد محترم جناب آقای طیار مراغی (دام توفیقاته)

با عرض سلام و احترام معروض می دارد:

در شماره ۹۰ مجله گران سنگ «میراث شهاب» مقاله ای تحت عنوان «تاریخچه باغ زنبیل آباد (سالاریه قم)» اثر دوست گرامیمان سید محسن محسنی به چاپ رسیده که اتماماً للفائده عرض می شود:

- ۱- بخش معتابهی از کتابخانه مرحوم میرزا ابوطالب قمی به کتابخانه آستانه مقدسه حضرت معصومه سلام الله علیها منتقل شده است.
- ۲- بر روی تعدادی از نسخه های خطی آن آستانه مقدسه تصریح شده که آن نسخه در ضمن نسخه هایی بوده که از ویرترین اتاق مرحوم تولیت به کتابخانه منتقل شده است.
- ۳- در پشت جلد نسخه ای از «صحیفه سجادیه» موجود در آن آستانه متبرکه عرش آشیان به شماره (۱۰۴۶) یادداشتی درباره «باغ زنبیل آباد» آمده، که به این شرح است:
(به تاریخ چهارشنبه ۱۰ دهم قبل از ظهر شهر ذی قعدة سنه ۱۲۹۸) (صح غر، ح ص ر غ) منتقل نمودند به عقد عمری جناب مستطاب فضایل و فواضل نصاب، عوارف و معارف انتساب، حقایق و دقائق آیات، السید النبیل و السند الجلیل، فخر الأجداد الأمجاد و الأولاد و الأحفاد، مقرب الفاطمیه آقای آقای متولیباشی تاج الحاجّ و العمار حاجی میرزا محمد حسینا همگی و تمامی املاک خود را

از کهنه و باغ زنبیل آباد و قطعات
 مفروز از کرخ میرزا ابوطالب و
 میرزا علی رضا، و تمامی اراضی
 آن صفحه و اشجار باغ بدون
 استثناء قطعه ای از اراضی آن
 دشت، که قریب به ده مزرعه
 می شود از بابا امر (؟) و کنجده
 و غیره کائناً ما کان به انضمام
 حقایقه، به ولد ارجند ارشد اعز
 خود اعنی آقائی آقای میرزا
 محمد باقر - سلمه الله تعالی و
 حفظه - در عوض مبلغ و مقدار
 یک اشرفی پانزده نخودی و یک
 من جو در شهری عقد عمری
 به عمر خود آقای متولیباشی،
 بلکه صیغه مصالحه علیحده
 مستجمع جمیع شرایط واقع و

ص ۳۱
 ص ۳۲
 ماه چهارم سنه ۱۲۹۸
 منصف عمری و بقدر عمری جناب میرزا علی رضا
 رضا عارف و معاوی سید صفی و دو تالی ایات الله
 السید و السنه المکمله فی الحدیث الاجماد و الدوله و الله
 متولی العاطفه آقا آقای متولیباشی حاج آقا و حاج میرزا
 مرزا محمد حسین ایکنه و نام المکمله و مرزا زینبیل
 اباک و قطعات مفروز از کرخ مرزا ابوطالب و مرزا علی رضا
 و نام از اراضی عظمی و شجر باغ بدون استثناء و قطعه از اراضی
 آن دشت که قریب به ده مزرعه مملو از آباد و کهنه و غیره
 کائناً ما کان بانضمام حقایقه و ولد ارجند ارشد اعز خود
 آقای آقای مرزا محمد باقر سلمه الله تعالی و حفظه در عوض مبلغ
 و مقدار یک اشرفی پانزده نخودی و یک من جو در شهری عقد عمری
 به عمر خود آقای متولیباشی بلکه صیغه مصالحه علیحده
 شرایط واقع و معاوی سید صفی و دو تالی ایات الله
 و کتب جناب آقا سید اکرم و امظله الله علیه ۱۲۹۸

جاری شد در باغ زنبیل آباد میانه بنده و خود جناب آقای اجل اکرم - دام ظلله الأعلى - سنه ۱۲۹۸.
 دوام توفیقات حضرت تعالی و دیگر دوستان را از خداوند متان خواهانم.

ایدون باد

ارادتمند سید جعفر حسینی اشکوری

غدیر ۱۴۳۹ هـ. ق

۱ در حاشیه این مصالحه نامه یادداشتی بدین عبارت آمده است: تاریخ وفات مرحوم آقا سید علی اکبر خلف
 مرحوم ملا ابراهیم حصار (؟) شب یکشنبه ۴ ساعت به طلوع فجر یوم ۲۲ شهر ذی حجه الحرام ۱۲۹۹.

خلاصه المقالات

السيد محمد اسد الموسوي

رسائل مكتشفة حديثاً / السيد محمود المرعشي النجفي
يتناول المقال مجموعةً من خمسة عشرة رسالة عُثِرَ عليها حديثاً؛ كان قد أرسلها آية الله العظمى السيد شهاب الدين المرعشي النجفي للمرحوم الحاج حسين عمادزاده اصفهاني، وقد نشرت هذه الرسائل بخط المرحوم السيد المرعشي في كتاب (دائرة معارف رجال إسلام) من تدوين حسين عمادزاده. قدّم الكاتب بدايةً مقدمة حول سعة العلاقة العلمية التي تجمع المرحوم آية الله المرعشي برجال العلم في عصره، إضافة إلى ترجمة مقتضبة للمرحوم عمادزاده. يرجع تاريخ أول رسالة لعام ١٣٧١ق حاملةً خبر افتتاح مكتبة العتبة المقدسة للسيدة فاطمة المعصومة (س). وتناولت رسالة أخرى مظلومية أهل البيت عليهم السلام وتعرضهم لهجوم من الكتاب الوهابيين وضرورة الدفاع العلمي عن أهل البيت. كما حوت ثناءً على إحدى الشخصيات العلمية الجامعية في ذلك العصر، وتطرقت أيضاً إلى بعض الأمور الخاصة بمراحل تأليف ونشر بعض كتب السيد عمادزاده.

كلمات البحث: المرعشي النجفي، السيد شهاب الدين، عمادزاده، حسين، دائرة معارف رجال إسلام (كتاب)، مكتبة العتبة المقدسة للسيدة المعصومة، الآثار المكتوبة لحسين عمادزاده، التاريخ العلمي لإيران - القرن الرابع عشر، المكاتبات العلمية - القرن الرابع عشر.

ملاحظات وتصحيحات (٤) / محمد كاظم رحمتي

دوّن هذا المقال في ثلاثة أقسام: القسم الأول دراسة التشيع في البحرين القديمة على ضوء شواهد من المخطوطات والمسكوكات والكتابات القديمة، إضافة إلى شواهد من أقدم المساجد في البحرين القديمة، حيث يثبت الكاتب أن المسجد بني على يد الشيعة الإمامية. القسم الثاني يتناول تصحيح اسم أحد كتب (داعي اسماعيلي عبدان) والذي أورد ابن النديم فهرساً لمؤلفاته في كتابه (الفهرست). أما القسم الأخير من المقال فهو وقفة عند تدوين التاريخ في القرون الأولى للإسلام.

كلمات البحث: تاريخ التشيع - البحرين، تاريخ البحرين - علم المسكوكات، تاريخ البحرين - علم المخطوطات، تاريخ البحرين - علم الكتابات القديمة، عبدان؛ داعي إسماعيلي، علم التاريخ - القرون الأولى للإسلام.

اكتشافات جديدة في التاريخ والتراث (٢) / أحمد خامه يار

تناول الكاتب عدة مواضيع مكتشفة حديثاً في تاريخ التشيع منذ القرن الثاني وحتى الثاني عشر، وشمل ذلك خمسة مواضيع، هي: تشيع مَعَن بن زائدة الشيباني (المتوفى ١٥١ ق)، تتلمذ ريجان الشيباني (القرن السادس) عند علماء الشيعة في الشام، الميل الشيعي عند ابن المستوفي مؤلف تاريخ أربل (القرن السادس والسابع)، احتمال تشيع غرس الدين الأربلي (المتوفى سنة ٦٧٩ في دمشق)، تدوين مجموعتين رجائيتين في جبل عامل على يد الملا عبد الله الشوشتري (المتوفى ١٠٢١ق) والمحفوظة في مكتبة آية الله المرعشي.

كلمات البحث: الشيباني، مَعَن بن زائدة؛ الحبشي، ريجان؛ ابن المستوفي؛ الأربلي، غرس الدين؛ الشوشتري، الملا عبد الله؛ تاريخ التشيع.

من هو مؤلف نُحْبَةِ الرغائب للذاهب والآيب؟ / محمد علي عيوضي

تتناول المقالة ما تم اكتشافه حديثاً حول نصر الله الروياني (٧٦٦-٨٣٣ق) من عرفاء القرن الثامن والتاسع، ومن أتباع محي الدين ابن عربي، وأن كتاب (نُحْبَةِ الرغائب) له وليس لعبد

الرحيم بن معروف الرازي (القرن التاسع). وقد استفادت هذه الدراسة من كتاب (سفينه بمى) لعطاء الله بن محمد البمي البخاري، ومن خلال ذلك تم اكتشاف المؤلف. ثم تناولت المقالة بالدراسة والتحليل محتوى ثمانية وعشرين رسالة للروايي، والتي تناول فيها مختلف الجوانب الاجتماعية والسياسية والثقافية والدينية والأدبية، كما تناولت المقالة ترجمته على ضوء مصادر علم الرجال وذلك بأسلوب تحليلي.

كلمات البحث: الروايي، نصر الله (القرن الثامن والتاسع)؛ نخبة الرغائب (كتاب)؛ الرازي، عبد الرحيم بن معروف (القرن التاسع)؛ سفينه بمى (كتاب)؛ البمي البخاري، عطاء الله بن محمد؛ مكاتبات نصر الله الروايي- تحليل مضموني؛ الروايي، نصر الله - ترجمة.

دراسة وتحليل بُنية قصيدة في مدح المعصومين الأربعة عشر (ع) وبمبحث صحة نسبتها للملا حسين واعظ كاشفي سبزواري أو كاشفي شيرازي / أبو الفضل مرادي (رستا)

إن تشابه أسماء تخلص الشعراء القدماء سبب الاشتباه في صحة نسبة بعض الأشعار لأصحابها الحقيقيين. يهدف المقال للتعريف بأحد قصائد المدح في مناقب أهل البيت عليهم السلام، فيبدأ الكاتب بدراسة نقدية لنسبة القصيدة لكاشفي سبزواري، ويتناول بعض الوثائق التي تنسبها إلى كاشفي شيرازي وذلك بحثاً ومراجعة، من جانب آخر فقد امتازت هذه القصيدة بعدة خصائص كتضمينها لآيات من القرآن الكريم وبعض مضامين الروايات الشريفة، إضافة لما تمتعت به من أسلوب فريد في نظمها، لقد تناولت المقالة هذه القصيدة من جهات مختلفة كبنيتها ووجوه البلاغة فيها. ويتبين من خلال هذا البحث أن هذه القصيدة المنسوبة للملا حسين واعظ كاشفي هو أمر مشكوك فيه بشدة، فالأصح من خلال دراسة المخطوطات أن نسبتها لكاشفي شيرازي هي الأصح. وعلى هذا الأساس يبدو من الضروري إعادة النظر بدراسة جميع الآثار المتعلقة بواعظ كاشفي سبزواري. فالشك يسري لجميع الآثار من جهة صحة النسبة.

مبحث

فلاصة المقالات

كلمات البحث: الأدب الفارسي، المدح ومناقب أهل البيت عليهم السلام، ملا حسين واعظ كاشفي، كاشفي شيرازي.

دراسة ديوان الميرزا نصر الله صدر الممالك اردبيلي / سيد علي ملكوتي
المقال هو تعريف وتحليل لأشعار الميرزا نصر الله صدر الممالك اردبيلي المتخلص
بـ(نصرت) (المتوفى ١٢٧١ق) واثنين من أقربائه وهما: الميرزا هادي قدرت علي والميرزا عبد
الوهاب خان مصطفى علي، وذلك بصورة مختصرة. ثم ينقل بعض غزلياته المقتفية لأسلوب
محتشم كاشاني بأسلوبه الشعري المعروف بـ(تركيب بند) وهو أسلوب قريب من المسمط.
لقد هاجر الشاعر من بلدته أردبيل وسكن بلدة قم، وشيّد مجمعاً سكنياً وزراعياً قربها
يسمى (نصرت آباد).

كلمات البحث: صدر الممالك اردبيلي، نصر الله؛ قدرت علي، ميرزا هادي؛ مصطفى علي،
عبد الوهاب؛ ديوان صدر الممالك (كتاب).

في رثاء المخطوطات المقتولة والمجروحة والمهجورة (١) / أبو الفضل حافظيان بابلي
المقالة تطلق تحذيرات وأشارات في مجال المخطوطات والآفات التي تهدد استمرارية حياتها.
يقسّم الكاتب العوامل المدقّرة للمخطوطات إلى عشرين نوعاً، مستخدماً في تقسيمه المبتكر
لأول مرة مصطلحات مثل مخطوطات: القبور، التنور، المخازن، السطوح، الآبار، الحطب
ونحو ذلك، والتي تشير إلى مدى الإهمال الذي يتعرض له التراث المكتوب القديم. ويسوق
الكاتب لكل من هذه التقسيمات أمثلة وشواهد موثقة من الماضي والحاضر. ويناول أيضاً
بعض عوامل دمار بعض المخطوطات، مثل: التحلل، الحشرات والقوارض، الرطوبة، تركها
في الاصطبلات أو النفايات والركام، التجليد الخاطيء، وغسلها بصورة متعمدة.
كلمات البحث: المخطوطات - الآفات والأضرار؛ التراث المكتوب - ضرورة العناية.

دراسة سيرة حياة وآثار محمد شفيح ومحمد مهدي استرآبادي / علي قنبريان -

عليرضا لياقتي

موضوع المقالة هو دراسة حياة وآثار محمد شفيح ابن محمد رضا استرآبادي وابنه محمد مهدي استرآبادي (القرن ١٣)، والفرق بينه وبين محمد شفيح ابن محمد علي استرآبادي (المتوفى ١١١٧ق). الملا محمد شفيح الذي هو محور هذا البحث كان له مقلدين في منطقة استرآباد وله كتاب منهاج الأعمال في الفقه باللغة الفارسية، وله أيضاً عدّة رسائل في العقائد. أما الملا محمد مهدي فإضافة إلى دراسته في مسقط رأسه استرآباد درس عند جملة من علماء كربلاء وقزوین، ثم ذهب لكرمانشاه ومن بعدها إلى (لكهنو) في الهند. وتلمذ على يديه عدّة من الطلاب، ووقف بوجه الشيخية والتيار الدهلوي، وصنف عدّة كتب في الفقه والأصول بالعربية والفارسية. وقد تكفّلت المقالة بالتعريف بمخطوطات ما تم تناوله من آثار.

كلمات البحث: استرآبادي، محمد شفيح؛ استرآبادي، محمد مهدي؛ منهاج الأعمال (كتاب)؛ تاريخ التشيع - الهند، استرآبادي، محمد شفيح ومحمد مهدي - علم مخطوطات المؤلفات؛ تاريخ التشيع - القرن الثالث عشر.

القصيدة التجائية لأبي الحسن بن محمد كاظم المتخلص بـ(صفا) - تصحيح: سيد جعفر حسيني اشكوري

تتناول المقالة متن القصيدة التجائية المتكونة من ١٩٤ بيتاً، وهي لأبي الحسن بن محمد كاظم المتخلص بـ(صفا)، حيث نظمها أثناء الحرب الإيرانية الروسية في القرن الثالث عشر، حيث تُعد من الرسائل الجهادية آنذاك. وقدم الكاتب مقدمة حول تلك الحرب، ثم تناول بشكل مبسوط أعلام القصيدة، وتحليلاً لأبعاد القصيدة، إضافة لاستعراض دوافع الشاعر. أغلب أبيات القصيدة تختص بالتوسل بالمعصومين الأربعة عشر عليهم السلام، رافقتها أبيات تذكر فضائلهم ومعجزاتهم، محتتمة بمناجاة مع الله تعالى. القصيدة تطبع لأول مرة طبقاً للمخطوطة الأصلية.

كلمات البحث: تاريخ عصر القاجار - الحرب الإيرانية الروسية؛ تاريخ إيران - القرن الثالث عشر الهجري؛ جاجري، أبو الحسن ابن محمد كاظم؛ تاريخ الأدب الإيراني - القرن الثالث عشر؛ القصائد الفارسية - القصيدة التجائية؛ القصيدة التجائية - شرح وتحليل؛ الرسائل الجهادية.

ميدان نو (ميدان شهيد مطهري) في قم؛ قديماً وحديثاً / سيد محسن محسني
تدرس المقالة تاريخ وتحولات (ميدان نو) في مدينة قم منذ القدم وحتى انتهاء حقبة القاجار. يقدم الكاتب شرحاً حول: مسير دخول السيدة فاطمة المعصومة (س) إلى مدينة قم سنة ٢٠٠ق ومحل إقامتها، الموقع الجغرافي للحرم الشريف وتأثيره على المتغيرات الجغرافية في قم، الأكواك المحاذية للنهر، أسرة الأشعري القمي، إجراءات صدر الممالك اربيلي في حقبة القاجار، بوابة ساوة (دروازه ساوه)، بازار قم، محموديه، مهندسيه، عدد من الأبنية القديمة مثل (آب انبار) والحمام، والحان المعروف بـ(كاروانسرا) والجسر، حيث لا يزال بعضها موجوداً والبعض الآخر قد عفى عليه الزمن. لقد استند الكاتب على مصادر متنوعة كالكتب والوقفيات المدونة والشواهد التاريخية والجغرافية لمدينة قم القديمة، إضافة إلى مذكرات العلماء والشعراء حول قم، وكذلك الدراسات والمشاهدات الميدانية.
كلمات البحث: تاريخ قم - ميدان نو؛ فاطمة المعصومة عليها السلام - الحرم المطهر؛ صدر الممالك اربيلي؛ أبنية قم العمومية؛ الوقفيات المدونة في قم؛ تاريخ وجغرافيا قم - المصادر المكتوبة.



Specialized Quarterly of Bibliography
and Manuscript Studies
Vol. 24, No. 91, spring 2018

Abstracts of Mīrāth Shahāb 91

**Translators: Mazaher Marami Hajikandi
Ali Marami Hajikandi**

Newly-found letters/ Sayyid Maḥmūd Mar‘ashī Najafī

This article is a collection of fifteen newly-found letters of Āyatullah al-‘Uzma Sayyid Shahāb al-Dīn Mar‘ashī Najafī addressed to late Ḥāj Ḥussein ‘Imādzādhī Iṣfahānī, which has been recently published with the handwriting of late Āyatollah Mar‘ashī in the encyclopedia of Rijāl Islām, edited by Ḥussein ‘Imādzādhī. The author of the article has written preliminaries about the vastness of the scientific relationship of late Āyatollah Mar‘ashī with his contemporary scientific figures, and has provided a short biography of the late ‘Imādzādhī. The first letter belongs to 1371 (AH) which informs the reader of the opening of the Library of Lady M‘aṣūma’s Holy Shrine. In another article due to the oppression done to Ahlul-Bayt (a) by the assaults of Wahābīs’ writings, he indicated the necessity of scientific defense of Ahlul-Bayt. Furthermore, he mentions the academic and scientific figures of that time in a nice way, and points out the different stages of authorship and publication of some of Mr. Imādzādhī’s books.

Keywords: Mar‘ashī Najafī, Shahāb al-Dīn; Imādzādhī, Ḥussein; Encyclopedia of Rijāl Islām (book); Library of Lady M‘aṣūma’s Holy

Shrine; Written works of Ḥussein ‘Imādzādh; Scientific history of Iran – 14th century AH; Scientific correspondences–14th century AH.

Reviews and corrections (4) / Muḥammad Kāzim Raḥmatī

The present article is composed in three parts. First, Shī‘a in old Bahrain is discussed based on evidences from codicology, numismatics, and paleography, and evidences are argued regarding the oldest mosque in Awal, old Bahrain, and it is shown that this mosque has been built by Imamite Shī‘as. The second part is the correction of the name of a book by Dā‘ī Ismā‘īlī ‘Abdān whose works have been listed in Al-Fihrist by Ibn Nadīm. The last part of the present article is a reflection on historiography in early centuries of Islam.

Keywords: Shī‘a history – Bahrain; History of Bahrain – numismatics; History of Bahrain – codicology; History of Bahrain – paleography; ‘Abdān, Dā‘ī Ismā‘īlī; historiography – early centuries of Islam.

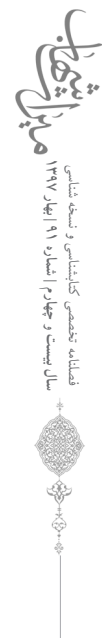
New findings of history and legacy (2) / Aḥmad Khāmeḥ Yār

The writer provides some points and new findings about the history of Shī‘a from the second century to the twelfth century (AH): Ma‘an b. Zāidah Shībānī (d. 151 AH) being a Shī‘a; Rayḥān Shībānī (sixth century AH) learning from Shī‘a scholars of Levant; Ibn Muṣṭufī, the author of the History of Irbal (the six and seven centuries), having tendency towards Shī‘a; Ghars al-Dīn Irbali (d. 679 in Damascus) probably being a Shī‘a; writing two collections concerning Rijāl in Jabal ‘Āmil by Mullā Abdullāh Shūshtarī (d. 1021 AH) guarded in the Library of Āyatullah Mar‘ashī.

Keywords: Shībānī, Ma‘an b. Zāidah; Ḥabashī, Rīḥān; Ibn Muṣṭufī; Irbali, Ghars al-Dīn; Shūshtarī, Mullā Abdullāh; History of Shī‘a.

Who is the author of Nokhbat al-Raghāib Lildhāhib Wa al-Āib? / Muḥammad ‘Aywazī

This article provides new findings about Naṣrullāh Ruyānī (833-766 AH), the mystic of eighth and ninth centuries (AH), and shows that



the book *Nokhbat al-Raghāib* is his writing and that he was a follower of Muḥyid al-Dīn b. ‘Arabī and not ‘Abd al-Raḥīm b. M‘arūf Rāzī (ninth century AH). This research has referred to the book *Safīna Bamī* compiled by ‘Aṭāallāh b. Muḥammad Bamī Bukhārī, and the author has introduced this compilation. Afterward, the content of Ruyānī’s twenty-eight letters is analyzed from social, political, cultural, religious, and literary viewpoints, and his biography is provided based on writing biographies through an analytical method.

Keywords: Ruyānī, Naṣrullāh (eighth and ninth centuries); *Nokhbat al-Raghāib* (book); Rāzī, ‘Abd al-Raḥīm b. M‘arūf (ninth century); *Safīnah Bamī* (book); Bamī Bukhārī, ‘Aṭāallāh b. Muḥammad; Correspondences of Naṣrullāh Ruyānī – Analysis of content; Ruyānī, Naṣrullāh – biography.

Analyzing and investigating the structure of the eulogy ode of Fourteen Infallibles (a) and exploring the accuracy of its ascription to Mullā Ḥussein Kāshifī Sabziwārī or Kāshifī Shīrāzī / Abulfaḍl Muradī (Raṣṭā)

The similarity of pseudonym of the past poets has brought about mistakes in the ascription accuracy of their works. This research seeks, through introducing one of the eulogy odes in the panegyric of Ahlul-Bayt (a), first to inspect its ascription to Kāshifī Sabziwārī and to examine the documents that ascribe this work to Kāshifī Sabziwārī. On the other hand, this ode has particular features in providing verses and hadiths in the text of the version. Moreover, considering the particular style of the poet in relation to this, in the present article this ode has been viewed from different aspects, the structure of the ode, and its rhetorical characteristics. Due to this research, one of the poems of Mullā Ḥussein Wā‘iz Kāshifī, through the identification of other versions, it became clear that this ascription is severely doubted, and ascription of this work to Kāshifī Shīrāzī is more accurate. Based on this, it is necessary to review all works of Wā‘iz Kāshifī Sabziwārī because one can be dubious about the ascription accuracy of these works based on one mistake.



Keywords: Persian literature, eulogy and panegyric of Ahlul-Bayt (a), Mullā Ḥussein Wā'iz Kāshifī, Kāshifī Shīrāzī

An examination of Mīrzā Naṣrullāh Ṣadr al-Mamālik Ardabīlī's Dīvān / Sayyid 'Alī Malakūtī

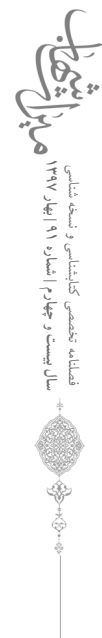
In this article, the poems of Mīrzā Naṣrullāh Ṣadr al-Mamālik Ardabīlī pseudonymously known as Nuṣrat (d. 1271 AH) and two of his relatives Mīrzā Hādī Qudrat 'Alī and Mīrzā 'Abdul-Wahhāb Khān Muṣṭafā 'Alī are briefly introduced and analyzed. Parts of his Ghazal poems and some verses of his refrain poems written as an elegy for the martyrdom of Sayyid Al-Shuhadā' (a) and composed as a follow-up to Muḥtasham Kāshānī's refrain are quoted. He left his birthplace Ardabīl to Qom and established a residential and agricultural complex called Nuṣrat Ābād in the vicinity of Qom.

Keywords: Ṣadr al-Mamālik Ardabīlī, Naṣrullāh; Qudrat 'Alī, Mīrzā Hādī; Muṣṭafā 'Alī, 'Abdul-Wahhāb; Ṣadr al-Mamālik's Dīvān (book).

The forgotten and abandoned manuscripts / Abul-Faḍl Ḥāfizyān Bābulī

This article is a cautionary about the manuscripts and a reminder of the plagues that threaten their survival. The author has divided the reasons for the annihilation of the manuscripts into twenty types and uses terms such as cemetery, furnace, warehouse, rooftop, well, firewood, etc. manuscripts in this innovative division system – which is offered for the first time. All these terms show the negligence toward the written heritage of the past generations. The author mentions present and past documented examples for each of these types. Some of these manuscripts have turned to be useless due to reasons such as acidification, damages by insects and rodents, humidity, abandonment in the stables or dumps or ruins, incorrect binding, and even deliberate washing.

Keywords: Manuscripts – plagues and damages; Written heritage – the necessity of attention.



An examination of the biography and works of Muḥammad Shafī‘ and Muḥammad Mahdī Astarābādī / ‘Alī Qanbariyān – ‘Aliriḍā Liyāqatī

The topic of this article is the examination of the life and works of Muḥammad Shafī‘ b. Muḥammad Riḍā Astarābādī and his son Muḥammad Mahdī Astarābādī (13th century AH) and the difference between this Muḥammad Shafī‘ and Muḥammad Shafī‘ b. Muḥammad ‘Alī Astarābādī (d. 1117 AH). Mullā Muḥammad Shafī‘, the focus of this article, had followers in the Astarābād area and wrote the Persian book Minhāj al-a‘māl about the Islamic jurisprudence and some pamphlets about the Islamic beliefs. Mullā Muḥammad Mahdī learned from the scholars of Astarābād, Karbalā, and Qazvīn. Then he went to Kirmānshāh and then to Lucknow (in India). He trained some students in India, stood against Shaykhiyya and Dihlawī movements, and wrote numerous works in Islamic jurisprudence and principles of Islamic jurisprudence in Persian and Arabic. The manuscripts of these works are introduced in this article.

Keywords: Astarābādī, Muḥammad Shafī‘; Astarābādī, Muḥammad Mahdī; Minhāj al-a‘māl (book); Shī‘a history – India; Astarābādī, Muḥammad Shafī‘ and Muḥammad Mahdī – codicology of the works; Shī‘a history – 13th century AH.

Il-Tijā’iyya ode / composed by Abul-Ḥasan b. Muḥammad Kāzīm pseudonymously known as Ṣafā – edited by Sayyid Ja‘far Ḥusseinī Ashkivarī

This article presents the -194verse Il-Tijā’iyya ode composed by Abul-Ḥasan b. Muḥammad Kāzīm pseudonymously known as Ṣafā during the Russo-Persian wars in the 13th century. This poem can be classified as a Jihādiyya pamphlet. The author of the article provides extensive explanations about the points and proper nouns used in the ode and an analysis of content of the ode and the motivation of the poet. The majority of the verses of the ode are allocated to invocations to the Infallibles along with references to their virtues and miracles. Of course,



the introduction of the ode entails a brief history of the Russo-Persian wars and its conclusion is comprised of an intimate supplication to the Sublime God. It is for the first time that this ode is being published based on its manuscript – as introduced in the article.

Keywords: History of Qājār era – Russo-Persian wars; History of Iran 13-th century AH; Jājarmī, Abul-Ḥasan b. Muḥammad Kāzīm; History of Iranian literature – 13th century; Persian odes – Qaṣīda al-tajā’iyya; Qaṣīda il-tijā’iyya – explanation and analysis; Jihādiyya pamphlets.

Maydān Nou of Qom (Shahīd Muṭahharī Square); from the old times to now / Sayyid Muḥsin Muḥsinī

This article investigates the history of the changes of Maydān Nou of Qom from the old times to the end of Qājār era. The author puts forth explanations about the entry path of Lady Ma’ṣuma (a) to Qom in the year 200 AH, the residence place of that revered lady, the location of the holy shrine of Lady Ma’ṣuma (a) and its effect on the geographical changes of Qom, mansions around the Qom river, Ash’arī Qomī family, Ṣadr al-Mamālik Ardabīlī’s activities during Qājār era, Sāvah Gate, Qom Bāzār, Maḥmūdiyya, Muhandisiyya, some important old buildings such as water reservoir, public bath, caravansary, and bridge, out of which some are extant and some have been ruined. In addition to the books, the primary resources used by the author also include deeds of endowment, resources on the ancient history and geography of Qom, biographies of the scholars and poets of Qom, and field studies and observations.

Keywords: Qom history - Maydān Nou; Fātima Ma’ṣuma (a) – holy shrine; Ṣadr al-Mamālik Ardabīlī; Public buildings of Qom; Qom deeds of endowment; Qom history and geography – written sources.

Content

Document & Letters	3	Newly-found letters Sayyid Maḥmūd Mar‘ashī Najafī
Articles	15	Reviews and corrections (4) Muḥammad Kāzim Raḥmatī
	45	New findings of history and legacy (2) Aḥmad Khāmeḥ Yār
	57	Who is the author of Nokhbat al-Raghāib Lildhāhib Wa al-Āib? Muḥammad ‘Aywazī
Book Review	79	Analyzing and investigating the structure of the eulogy ode of Fourteen Infallibles (a) and exploring the accuracy of its ascription to Mullā Ḥussein Kāshifī Sabziwārī or Kāshifī Shīrāzī Abulfaḍl Muradī (Raṣṭā)
	97	An examination of Mīrzā Naṣrullāh Ṣadr al-Mamālik Ardabīlī’s Dīvān Sayyid ‘Alī Malakūtī
Manuscripts	107	The forgotten and abandoned manuscripts (1) Abul-Faḍl Ḥāfiziyān Bābulī
Bibliography	129	An examination of the biography and works of Muḥammad Shafī‘ and Muḥammad Mahdī Aṣṭarābādī ‘Alī Qanbariyān – ‘Aliriḍā Liyāqatī
Critical Edition	155	Il-Tajā’iyya ode edited by Sayyid Ja‘far Ḥusseinī Ashkivarī
Qom Studies	183	Maydān Nou of Qom (Shahīd Muṭaḥharī Square); from the old times to now Sayyid Muḥsin Muḥsinī